



از دیدگاه تشیع

اثر علامه محقق: محمد حسین مظفر

بضمیمه:
تقدیر در عصر مهدی ع
اثر سید عباس مدرسی

ترجمه: حبیب المدری

Qalefbal

ازادہ

جانان

1



٢١

کانال کلام و عقاید

@alefbalib

شماره ثبت کتابخانه ملی ۵۵۶
۲۵۳۵/۵/۲۳

قیمت بیست تومان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

قیمت بیست تومان

شماره ثبت کتابخانه ملی ۵۵۶
۲۵۳۵/۵/۲۳

امامت از دیدگاه تشیع



بضمیمه

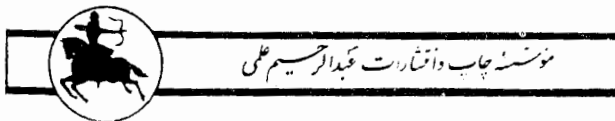
تمدن در عصر مهدی (ع)

تالیف: محمد حسین مظفر

(استاد دانشکده فقه نجف)

ترجمه: حبیب الله رهبر

ناشر:



این کتاب بسمراه موسسه چاپ وانتشارات عبدالرحيم
علمی در ۳ هزار نسخه در چاپخانه ممتاز نوب چاپ رسیده
است.

صفحه	موضوع
۱۳	واژه شیعه
۱۸	هدف ما
۲۰	نظری به صدر اسلام
۲۱	عقل چه میگوید
۲۲	از چه زمانی اختلاف درباره امامت آغاز شد
۲۳	اهل سنت درباره امام چه میگویند
۲۷	امام جانشین پیامبر (ص) است
۲۸	رهبر شایسته
۳۲	دانش علی (ع) از نظر قرآن
۳۴	راهی بسوی اجتهاد
۳۵	امام هدف پیغمبر را تعقیب میکند
۳۸	امام داناترین مردم است
۴۲	قرآن به تنهایی کافی نیست
۴۳	پیشوا باید از ملت آگاهتر باشد
۴۵	دائرة علم امام
۴۸	قرآن ودایره علم امام
۵۱	امام پارساترین مردم است
۵۳	واژه زهد
۵۶	زهد عامل هم آهنگی است

فهرست مطالب	۴
موضوع	صفحه
پیشوا و ملت	۵۸
امام به سیاست صحیح از همگان آشنا تر است	۶۱
علی و مسائل سیاسی	۶۲
امام دارای خجسته ترین صفات انسانی است	۷۱
شرائط پیشوا	۷۴
دادگری امام	۷۵
علی پیشوائی دادگستر	۷۷
علی در میدان مبارزه	۸۰
حسین مرد آزادی و شهامت	۸۲
سعه صدر امام	۸۴
خوشروئی و اخلاق نیکو	۸۵
امام برترین فرد انسانهاست	۸۷
سخنی از ابن ابی الحدید	۸۹
امامت و عصمت	۹۳
نگهبانی خود آگاه	۹۷
پیشگیری از فساد	۹۹
همه باید امام را بشناسند	۱۰۴
امام برگزیده خداست	۱۰۵
خلفاء چگونه روی کار آمدند	۱۰۸

صفحه	موضوع
۱۱۲	مرز تشخیص ملت
۱۱۴	سخنی از پیشوای هشتم
۱۱۷	جواب یک پرسش
۱۱۹	امامت از راه لطف
۱۲۲	با وجود قرآن نیازمند امام هستیم
۱۲۵	وجود امام در هر زمان
۱۲۶	امامت مطابق باراه و رسم انسانها
۱۲۹	پیامبر (ص) اداء وظیفه نمود
۱۳۱	راه شناخت امام
۱۳۲	نظری به نهج البلاغه
۱۳۳	سیاست و ملک داری
۱۳۶	نغمه‌ای که دشمنان ساز کردند
۱۳۸	فاصله سخنان علی (ع) با سخن دیگران
۱۴۰	آثار پیشوایان دیگر
۱۴۱	صحیفه سجادیه
۱۴۵	امام درس هفت سالگی
۱۵۲	موقعیت پیشوایان
۱۵۴	امام غائب (ع)
۱۵۵	سخنی کوتاه پیرامون ولادت و زندگی امام زمان (ع)

صفحه	موضوع
۱۶۲	پیشگفتار:
۱۶۵	نظامهای پوسیده و ملال آور
۱۶۸	آیا روزنه‌امیدی هست
۱۶۸	چرا باید به پیشوائی مهدی (ع) ایمان داشت؟
۱۷۸	مهدی موعود کیست؟
۱۸۱	آیا روایات چه میگویند؟
۱۸۲	سیمای ملکوتی
۱۸۴	میلاد مسعود
۱۸۷	بسوی آسمانها
۱۸۸	چگونه خبر ولادت انتشار یافت
۱۹۲	نخستین روز امامت
۱۹۵	امام و نمایندگان مذهب
۱۹۸	اشکالات چیست؟
۲۰۵	تمدن در عهد دولت امام (ع)
۲۰۶	کی خواهد آمد؟
۲۰۹	توسعه علم در زمان امام عصر (ع)
۲۱۴	راه‌بکرات آسمان
۲۱۵	آرزوی دیگر بشر
۲۱۸	صلح جهانی در دولت مهدی (ع)

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
بلاهای عمومی	۲۱۹
عوامل اضطراب	۲۲۱
پیشوایان چه میگویند؟	۲۲۳
آینده درخشان	۲۲۴
تفاوت از کجاست تا کجا	۲۲۷
قرآن از آینده درخشان خبر میدهد	۲۲۹
حل مشکلات اقتصادی	۲۳۲
واکنش عصر حاضر	۲۳۳
نه کمونیزم نه سرمایه داری	۲۳۴
توسعه برنامه های عمرانی	۲۳۸
تکامل نهائی انسان	۲۴۲

پیشگفتار

هنگامی انسان به کتاب پراسرار آفرینش مینگرد ، بر صفحه فطرت خویش به خوبی مییابد که قلم آفرینش بر صفحه جانش حقائق را نگاشته که در پیمودن - شاهراه زندگی - در شئون گوناگون - نقشی بس موثر و حیاتی دارند .

از جمله آن مسائل فطری که ندای آن از ضمیر جان بگوش میرسد لزوم رهبر و پیشوا در زندگی اجتماعی است ، با گروهی که میخواهند بطور دسته جمیع بایکدیگر زیست کنند - گرچه در یک دایره کم شعاع باشند - خواه ناخواه می بایست در میان خویش فردی را برگزینند و زمام اداره زندگی جمعی را بدست وی سپارند ، از محیط خانواده گرفته تا قبیله و گروه های بیشتر و دایره های وسیع تر از این قانون اجتماعی برخوردارند .

این نیز در زندگی روزمره مردم بچشم میخورد ، که مدیر موسسه ای و یار رئیس هر جمعیت و گروهی به هنگامی که خواهد برای مدتی - گرچه بس کوتاه باشد - از دایره فرمانروائی خویش دور گردد مسلم در نبود خود فردی را بعنوان جانشین بر میگمارد تا مبادا قلمرو نفوذ و موقعیتش وضع آشفته ای بخود گیرد و این مطلب نیازی به استدلال ندارد و بر همگان بسی روشن و میرهن است .

روش پیامبر (ص)

اگرنگرش به روش خردمندانه و زندگی ساز پیامبر اسلام (ع) نمائیم ، میابیم که آن پیامبر بزرگ (ص) در دوران زندگی پرتحول و افتخار آمیزش این مسئله حیاتی را از نظر دور نداشته بلکه آنرا در شکلهای گوناگون در جامعه نوین باد مسلمانان اجراء نموده است .

در آن روزی که از مکه در آن شرائط سخت و جانکاه بعزم مدینه هجرت میکند ، پرورش یافته آغوش خویش علی (ع) را بعنوان جانشین در وطن میگذارد و با این طرح حکیمانانه از همان آغاز اسلام جانشین شایسته و بالیقت خود را معرفی مینماید .

در جنگهایی که خود پیامبر (ص) شرکت نمی نمود یک یا چند فرمانده بطور متساوی با حفظ مراتب لیاقت آنان ، قرار میداد که در صورت از بین رفتن هر کدام ، برچم فرماندهی ، بدست دیگری باشد و نیز در روزهای آخر زندگی پرافتخار خویش ، فرماندهی جنگ بعهدہ جوانی نوحاسته درس ۱۷ سالگی بنام اسامه بن زید ، واگذار میکند و با سفارشیهای اکید مسلمانان را - بر رفتن زیر سایه پرچم آن فرمانده جوان ، ترغیب مینمود تا آنجا که افراد متخلف را مورد لعن و نفرین قرارداد . و با این طرح ارزنده میخواست ملت را آگاه سازد که آنچه در یک رهبر و پیشوا شرط اساسی و شایان اهمیت است ، تنها شایستگی و قدرت اداره و کاردانی است نه ملاک سن و سال بیشتر یا عناوین پوچ و بی اساس دیگر .

شیعه معتقد است که امام و پیشوای ملت که در حیات مادی و معنوی فردی

و اجتماعی یک جمعیت، نقش کاملاً اساسی را عهده دار است، از طرف خداوند و بنیان‌گذار اسلام پیامبر اکرم (ص)، تعیین گردیده و هرگز نمیتوان بساورد داشت که اسلام با اینکه جامع‌ترین و کامل‌ترین ادیان آسمانی است و حتی در جزئی‌ترین شئون زندگی افراد دستوراتی دارد و وظائفی قرار داده، از این مسئله پراهمیت یعنی موضوع پیشوائی و رهبری خلق اهمالی رفته باشد یا اینکه بخود ملت واگذار شده باشد، اگر این مسئله بسیار اساسی بخود مردم - واگذار شده بود میبایست لاقلاً برای یک مرتبه هم که میبود از طرف پیغمبر (ص) بمردم ابلاغ شده باشد.

شیعه میگوید با افرادی پاک سرشت و خود ساخته و خود آگاه بعنوان جانشین پیامبر (ص) از جهان وحی تعیین گردیده اند و این شخصیت‌های بزرگ آسمانی در تمام شایستگی‌های اخلاقی و خستگی‌های روحی در بین تمام افراد بشر امتیاز ویژه‌ای دارند، سرچشمه علم و کمال، تقوا، فضیلت و دیگر صفات برجسته انسانی، جهان غیب است و بواسطه همین امتیازات ارزنده و چشمگیر است که میتوانند بشریت را به سعادت تنهائی، پیش برند و با آگاهی و لیاقت ذاتی قافله انسان‌ها را از این بیابان سهمگین و غوغای زندگی با تدبیری هر چه تمام‌تر از مرز بهیمیت و حیوانی بگذرانند و آنان را بجهان ملکوت همدم با قدسیان و آفریده‌های آسمانی رهبری کنند و نیز راه به زیستن و زندگی سعادت‌مندانه این جهان را به آنان بیاموزند و بطور کلی بشریت را بکمال مطلوب که هدف نهائی آفرینش او است، رهنمون گردند.

در این کتاب مولف عالی‌قدر کوشیده است عقیده شیعه را در خصوص

امامت و رهبری و شرائطی که امام باید دارا باشد به همراه دلایل بس روشن، بیان کند و با طرزی کم سابقه در بیان دلیلهاتنها با دله عقلی اکتفاء نموده است .
مؤلف فقید از شخصیت‌های برجسته جهان تشیع شمرده میشود و استاد دانشکده فقه نجف بوده و دارای آثار قلمی ارزنده‌ای است که از جمله آنها کتابهای ذیل است :

- ۱- تاریخ شیعه . ۲- شیعه در طی قرون و اعصار . ۳- علم امام . ۴- میثم تمار .
- ۵- امام صادق (ع) ۶- کتاب حاصر . (الامامة عند الشيعة)
- در تابستان ۵۴ که من با این کتاب ارزنده روبرو شدم ، دریافتم که نوشته‌ای است پربهره و بسی گرانقدر . . . سزاوارندیدم که این اثر بزرگ و ارجمند ، در دائره فرهنگ عربی محدود باشد ، چه بهتر برای فارسی زبانان نیز مورد بهره برداری ، قرار گیرد ، از این رو تصمیم بر ترجمه آن گرفتم و با کمک عنایات الهی با تمام رسید .
- ضمناً "کتاب پرارزش دیگری نیز بنام . (الحضارة في عهد الامام المهدي عليه السلام) اثر فاضل محترم آقای سیدعباس مدرسی بدستم آمد و آنرا نیز ترجمه کردم ، این کتاب تمدن صحیح و انسانی را که بشر در سایه حکومت امام عصر (ع) پیدا میکند با طرزی چشمگیر بیان نموده است ، دریافتم که از نظرتناسبی که با موضوع کتاب اول داشت . چه بهتر که با هم بصورت یک کتاب دردوبخش درآید ، امید است مورد پسند صاحبان نظر واقع گردد .
- آفریدگار بزرگ همه ما را در راه تحصیل رضایت خود توفیقات روزافزون عنایت فرماید .

حبیب‌الله رهبر اصفهانی

قم

محرم - ۱۳۹۵

بخش اول

امامت از دیدگاه تشیع

واژه شیعه

پیروان و یاران کسی را در فرهنگ عرب "شیعه" او میگویند و از نظر ادبی در مورد یکنفر، دونفر، یا گروه مردوزن، این واژه را بکار میبرند، ریشه این لغت از "مشایعت" گرفته شده که بمعنی، پیروی کردن است. هنگامی ارباب لغت باین کلمه میرسند، گویند: گرچه واژه شیعه از نقطه نظر لغت، پیروان و یاران شخص را گویند ولی در اثر زیادی استعمال معنای دیگری بخود گرفته و تنها پیروان و یاران علی بن ابیطالب (ع) و فرزندان آنحضرت را شیعه میگویند، بدانگونه که هنگامی گفته شود فلان شخص، شیعه است، فهمیده میشود که از آن گروه خاص است، یا حکم فلان مسئله نزد شیعه چنین است یعنی از دیدگاه این گروه مخصوص که پیروان علی (ع) هستند، آن حکم را دارا است.

البته این مطلب تنها اختصاص به ارباب لغت ندارد بلکه در بین مورخین، اهل کلام، فقهاء و آنان که درباره ادیان و مذاهب، کتاب نوشته اند

و... این اصطلاح ، رواج دارد تا آنجا که ابن خلدون در " مقدمه " خود (۱)
مینویسد :

" گرچه شیعه از نظر لغت بمعنی یاران و پیروان ، است ولیکن در بین
متکلمین و فقهاء از پیشینیان تا به امروز ، این واژه بر پیروان علی و فرزندانش
اطلاق میگردد " .

این مطلبی نیست که ما بیش از این در بیان آن کوشا باشیم ، آنچه دارای
اهمیت است ، اینکه بدانیم آیا " تشیع " از چه زمانی پیدا شد و چه کسی
نخستین بار این واژه را بر این گروه ویژه ، بکار برد ؟ .

برخی گمان دارند ، پیدا کردن تاریخ استعمال این لغت ، در این معنا
برای کسی که در مقام تحقیق باشد ، کاری است ، مشکل و توانفرسا ، ولی پس
از آنکه ما بسخنانی که از پیغمبر اسلام (ص) رسیده ، مراجعه کنیم ، بخوبی
چهره درخشان ، این واقعیت ، آشکار میگردد .

دریک بیان فرماید :

" ای علی هر آینه تو بزودی در پیشگاه خدا ، میروی ، در حالیکه شیعیان
تو خوشنود و مورد خوشنودی پروردگارند (۱)
در بیان دیگر به علی (ع) فرماید :

(۱) صفحه ۱۳۸ .

(۲) یا علی سنقدم علی الله و سيعنک راضین مرضیین ...

"... فرزندان دامن ترا گیرند و شیعیان آنان را دست بدامان ، فرزندان زنند ... (۱)

از این دو بیان ، بخوبی ، آشکار میگردد که نخستین کسی که به پیروان و دوستان امیرالمومنین (ع) واژه شیعه را بکار برده ، خود پیامبر اسلام (ص) بوده است .

از این گونه بیانات ، مطلب دیگری نیز ، روشن میشود ، که از همان زمان پیغمبر (ص) ، خاندان رسالت (ع) شیعیان و دوستانی ، داشته اند که عده ای از آنان از صحابه بزرگ ، بوده اند که در بین مسلمانان چهره های شناخته شده ای بودند ، همانند سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، حذیفه ، جابر ، ابویوب و گروه های دیگر .

مادر کتاب دیگر خود بنام "تاریخ شیعه" در این خصوص بحث پر دامنه ای کرده ایم .

بنابر این آنکس که نخستین بار مسلمانان را بسوی این گروه فراخوانده و برای اهل بیت شیعیان و دوستانی قرار داده شخص پیغمبر اسلام (ص) بوده است ، از این روضیح است که مابه پیروی از آنحضرت ، این جمعیت را بنام " شیعه " قلمداد کنیم و این سخنی است صحیح که بگوئیم ، اساس اسلام بر پایه ولایت اهل بیت (ع) بنیان شده است ؛ زیرا بخوبی بنظر میرسد که

(۱) ... واخذ ولدك بحجرتك واخذ شیعة ولدك بحجیرهم .

این آئین مقدس تا که با مسلمانان رابه پیروی از اهل بیت (ع) و تمسک جستن بآنان سفارش نموده و بنحو اکید خواسته که مردم ، دست از دامنانشان ، رها نکنند و آنان را بشارت داده که در سایه پیروی از آن بزرگواران سعادت واقعی و سرانجام نیک را خواهند یافت .

قرآن کریم در آیاتی چند برای این مطلب گواهیست همانند آیه های ذیل .
 (۱) " ولی وصاحب اختیار شما خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند و کسانی که برنماز (مداومت) نمایند و در آن حال که رکوع میگذارند ، ذکات دهند هر که با خدا و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند دوستی کند ، براستی گروه خدا غالب و پیروز است . (۱)

۲ - " بگوازشما برای رسالت مزدی نمیطلبیم مگر دوستی در حق اهل بیت من . . . " (۲)

(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر و صاحب اختیاران خود (اولی الامر) پیروی نمائید . . . (۱)

و نیز آیه " ۲ تطهیر و آیه ۳ مباحله " و آیات زیاد دیگر که ما آنها را با احادیثی که از پیامبر (ص) رسیده - که جملگی به ولایت اهل بیت ، دعوت میکنند در کتاب دیگر خود ۴ - که در این خصوص نگاشته ایم - یاد آور شده ایم .

(۱) انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتوا الزکاة

وهم راکعون . مائده آیه ۶

(۲) قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی . . . شوری آیه ۲۲

فرقه‌هایی که از بین رفته‌اند

در گذشته تاریخ ، شیعه دارای فرقه‌ها و گروه‌هایی چند بوده که همه منقرض شده‌اند و جز چند فرقه از آنها باقی نمانده‌است .

بعضی از نویسندگان اهل سنت که در علم "کلام" و ادیان و مذاهب ، کتاب نوشته‌اند ، به بعضی از فرقه‌های شیعه ، مطالب و مقالات بی اساسی رانسبت داده‌اند ، سپس عده‌ای دیگر از نویسندگان اهل سنت یا از روی عمد یا از روی اشتباه ندانسته همه شیعه را بدون استثناء هدف انتقاد قرار داده و آن سخنان بی پایه را با قطب‌شیعه نسبت داده‌اند .

این روش پیس‌یان از آنان بوده ، دیگران نیز که در طول زمان آمده‌اند بدون تحقیق ، بتقلید از گذشته‌کنان ، همان شیوه را در پیش گرفته و بطور کلی جهان تشیع را بباد انتقاد گرفتند ! .

آیا اینان نمیدانستند که شیعه گروه‌های مختلفی دارد و هر گروهی عقائد و آراء مخصوص بخود دارد ؟ آیا این ستم و ناروا نیست که سخنان و عقائد سست بنیاد بعضی از فرقه‌ها را به همه شیعه نسبت بدهند و در نتیجه از همه انتقاد کنند ؟ ! .

(۱) ارضحه پیش (یا ایها الدین آمنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول واولی الامر منکم

سوره ساء آیه ۶۳

(۲) احزاب آیه ۳۴ (۳) آل عمران آیه ۵۵ (۴) الشیعه و سلسله عصورها (شیعه

در طی قرون)

هدف ما

آچه ما در این کتاب درباره "شیعه" مینویسیم ، تنها منظورمان گروه "امامیه" است یعنی آنان که به پیشوائی دوازده امام (ع) عقیده دارند که نخستین آنان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و بنام حجة بن الحسن (ع) پایان مینمایند .

در جهان امروز اکثریت شیعه را گروه امامیه تشکیل میدهند و هم اینها هستند که دارای رأی و فتوا و صاحب تاءلیفند و در سراسر ممالک اسلامی زعامت و پیشوائی دینی دارند .

آچه نویسندگان نامبرده اهل سنت بعنوان انتقاد از شیعه مینویسند ، متوجه امامیه نمیشود که ما در مقام جواب از آن بر آئیم و چنانچه احیاناً " دیده شد که بعضی از خرده گیری ها جواب میدهیم ، بدان جهت است که انتقادکننده عموم شیعه را هدف عیبجوئی و خرده گیری قرار داده و گناه گروهی را برگردن همه گروه ها انداخته است !

بذر اختلاف

روشن مبادید که آنکسان که از روز نخستین بذر خصومت و دشمنی در بین ملت اسلام افشاندند ، از ثمرات تلخ و ناگوار آن اختلاف و دشمنی ، همان شد که مسلمانان از شناخت صحیح حقائق درخشان اسلام ، بازماندند و در نتیجه نتوانستند از حوادث شوم و زندگی براندازی که از رهگذر تفرقه و اختلاف برای ،

آینده اسلام پیش‌بینی میشد، جلوگیری باشند و بدنبال آن نتوانستند بطور شایسته باین آئین مقدس در جهان مجد و عظمت کامل بخشند.

آنهم آئینی زندگیساز که میتواند پیروان خویش را بسوی یک زندگی سعادت‌مند برساند و دارای نظام‌های صحیح اجتماعی و شایستگی‌های اخلاقی و... میباشد.

اسلام آئینی نیست که پیروانش را تنها بسوی آخرت و جهان دیگر دعوت کند بلکه آرمان مقدس این دین زنده آنست که ملت خویش را از نظر روش زندگی انسانی کامل تربیت کند و آنان را برای دریافت خوشبختی دو جهان آماده سازد.

اعتقاد به مسئله امامت، از مسائلی نیست که تنها اختصاص بشیعه داشته باشد بلکه تمام فرقه‌های مسلمین، باصل امامت و پیشوائی معتقدند و باید گفت اساس این مسئله بر پایه فطرت بشری نهاده شده است، جز اینکه شیعه برای "امام" مرایانی قائل است که همسراز همه اینکها اما مان را منحصر به دوازده نفر میدانند که عبارتند از: حضرت علی (ع) و فرزندان آن بزرگوار، شیعه امام را معصوم و موصون از گناه و لغزش میدانند و سایر مرتبه‌هایی که امام دارا است و در صفحات بعدی این کتاب بعضی از آنها را خواهید دریافت.

نظری به صدر اسلام

اینکه می‌بینم در صدر اسلام جمعی از مسلمانان در برابر خلفاء گردن فرانهادند و خلافت آنان را پذیرفتند تا آنجا که مسلمانان در مقابل کسانی که برپله‌های سلطنتی بنام خلافت اسلامی تکیه زدند، مانند بنی امیه و بنی عباس، تسلیم شدند و حتی با مخالفین آنان نیز سخت مبارزه میکردند چون راستی ایسان را جانشینان پیامبر (ص) و به اصطلاح (اولوالامر) و صاحب اختیار میدانستند و اطاعتشان را مانند اطاعت خدا و پیغمبر (ص) واجب میدانستند.

اینها همه شاهد گویائی است که ملت اسلام " امامت " را یک اصل مسلم و قطعی میدانسته است .

آری چون بحکم فطرت موضوع پیشوائی و امامت یک مسئله قطعی و ضروری بوده است بعد از رحلت پیامبر (ص) عده‌ای در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند تا جانشینی برای پیغمبر (ص) برگزینند .

مبادا ملت اسلام بدون زعیم و رهبر بماند و بدنبال آن آتش فساد و تباهی ، یکسره جامعه مسلمانان را نابود سازد .

عقل چه میگوید

چنانچه از دیدگاه عقل و خرد بنگریم ، بخوبی می یابیم که برای آنکه لطف الهی در حق بندگان ، تمام باشد و بادرگذشت پیامبر (ص) اساس اسلام بازیچه دست بازیگران ، واقع نگردد ، ملت نیاز شدید بمقام امامت دارند زیرا تنه‌ها وجود امام و پیشوا است که حریم شریعت و آئین را از دستبرد حوادث و صحنه‌های سیاست روز ، نگاه میدارد .

پس از آنکه معلوم شد اصل امامت از منبع فطرت و عقل سرچشمه میگیرد و همه گروه های مسلمین در این مسئله ، هم آهنگند ، دیگر جای آن نیست که بشیعه طعنه زنند و زبان اعتراض گشایند .

و بگویند ، امامت ، بدست شیعه درست شده است ! .

تنها تفاوتی که در این مسئله هست اینکه شیعه بادلایل روشن و قطعی این مقام منبع و ارزشمن در منحصر دردوا زده نفر میداند که عبارت از علی (ع)

و فرزندان وی هستند .

چه شد که پیشوائی برای دیگران جای اعتراض ندارد ولی بجهان تشیع که باروشنترین ادله این مقام پرارزش را برای افراد کاملاً^۳ شایسته که مشخص^۴ و معین هستند ، ثابت میکنند ، همه زبان به اعتراض و طعن میکشایند ؟ اکنون هنگام آن رسیده که ما ادله‌ای که شیعه ، برای عقیده خویش دارد ، مورد بررسی قرار دهیم :

باید گفت ارنخستین بار که کتابهای کلامی ، بحث امامت را آغاز نموده ، همواره ادله روشن بسیاری در این خصوص یادآور شده است .

بنابینست که ما در این باب ، دلیلهای عقلی که عبارتند از ، آیات قرآنی ، روایات ، بازگرنیم ، کسی که بخواهد بآنها دست باید به کتابهایی که در این موضوع بطور مصل^۵ ، نگارش یافته ، مراجعه کند .

تنها ما به بعضی از ادله عقلی که برای امامت خاصه وجود دارد بدیابانی کوتاه اشاره میکنیم که اکنون آن ادله بصورت عناوینی از نظر خواننده میگذرد :

از چه زمانی اختلاف درباره امامت آغاز شد

با اینکه دو گروه سنی و شیعه همچنانچه بیان شد در اصل مسئله پیشوائی و رعامت ، اتفاق کلمه دارند ، اکنون باید دید اختلافشان برسر چیست و از چه زمانی آغاز شده است ؟

شیعه معتقد است که این منصب رفیع باید از طرف خداوند تعیین گردد

و تنها پروردگار است که لباس زعامت و امامت را بر اندام رسای هر کس صلاح بداند ، میپوشاند و کسی رایارای آن نیست که برای خویش یا دیگری این مقام ارجمند را ادعاء کند گرچه تمام ملت اسلام بطور هم آهنگی گرد کسی بعنوان خلیفه و امام جمع شوند .

بنابراین از نظر شیعه امام باید منصوب از طرف خداوند باشد و کسی راحق دخالت در این مقام رفیع نیست .

اهل سنت درباره امام چه میگویند

در برابر این عقیده ، اهل سنت میگویند خلیفه و جانشین پیامبر باید باتفاق آراء عمومی ، تعیین گردد و ملت اسلام بتنهائی حق دارند هر کس را بخواهند برای این پست حسّاس و پر مسئولیت برگمارند (۱) .

(۱) مراجعه شود به شرح نهج البلاغه (۱ : ۲۱۵) و کتائب کلامی که سنی و شیعه نوشته اند ولی گمان ندارم اهل سنت بتوانند باین نظریه جامه عمل بپوشانند زیرا می بینیم در انتخاب خلیفه راءى ملت و اختیار امت در کار بوده چون عمر به تعیین ابابکر روی کار آمد ، عثمان بشورای شش نفری که عمر در وصیتش بانقشه مخصوصی ترتیب داده بود ، بخلافت رسید ، خلفاء بنی امیه و بنی عباس و دیگران همه بنحو ولایت عهدی زمام خلافت را بدست گرفتند ، بدون اینکه آراء عموم را ملاحظه نمایند . بنابراین عقیده " انتخاب عموم " در مقام عمل مبدل شد به " نص " و تعیین از این رو دیگر جانداد اهل سنت به

آغاز اختلاف

این اختلاف بین مسلمین از روزی آغاز شد که در سقیفه بنی ساعده ، عمر بار خلافت را بدوش ابابکر نهاد .

علی بن ابیطالب (ع) با اساس این خلافت مخالفت نمود ، زیرا این مقام رفیع را از جانب خدا و پیامبر (ص) برای خود میدانست ، عده زیادی نیز از مهاجر و انصار با علی (ع) هم آهنگ بودند و با ادله روشن و دندان شکن با ابابکر در مقام احتجاج و بحث برآمدند و با قاطعیتی کامل عمل عمر و ابابکر را ، تخطئه نمودند .

مخالفت علی (ع) وعده زیادی دیگر با دستگاه خلافت تاسمتی پیگیر بود و همچنان ادامه داشت و بهیچ وجه سر تسلیم فرود نمی آورند ، تا اینکه علی (ع) دید اساس اسلام در خطر است و احساس کرد که اگر همچنان بطور پیگیر سرسختی نشان دهد ، بنیاد این آئین جدید درهم فرو میریزد .

از این رو پس از آنکه حق را آشکارا نشان داد و اتمام حجت نمود ، برای

عقیده شیعه که میگوید " خلیفه باید به نص و از جانب خدا و پیغمبر معین شود " اعتراض کنند و بر آنان خرده بگیرند . پس از آنکه اهل سنت متوجه شدند که همین گفته و عمل آنان در این مسئله ضدیت و دوگانگی پیدا شد ، ناگزیر شدند بطور تردید عقیده خویش^۱ اظهار نمایند و بگویند خلیفه یا باید باتفاق آراء عموم بوده یا بتعیین و نص باشد ! *

حفظ مصالح عالیه اسلام ناگزیر شد از شدت مخالفت بکاهد و از حق مسلم خویش ، چشم پیوشد ! .

البته ناگفته نماند اینکه علی (ع) روش مسالمت آمیز در پیش گرفت ، معنایش آن نبود که از رأی خویش برگشته باشد و زمام خلافتی که پیغمبر (ص) بدست او سپرده نادیده بگیرد . بلکه تنها بخاطر ضرورتی که پیش آمد و موقعیت حساسی که برای اسلام پیش بینی مینمود .

علی (ع) احساس کرد یار و پشتیبان بحد کافی برای او نیست و در شرائطی است که چاره ندارد جز اینکه از حق خویش بگذرد و همه سختیها و شدائد را بر خویشتن هموار سازد ، چنانچه خود در خطبه " شقشقیه " باین مطلب با عباراتی دردزا و تاءثر انگیز اشاره نموده است .

" ... و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دستیاری یاران حمله کنم و حق خویش را بازیابم یا آنکه بر تاریکی کوری و گمراهی خلق ، صبر نمایم ، آنهم گمراهی و ضلالتی که پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر ساخته است مؤمن برای رفع فساد ، رنج میکشد تا دعوت حق را جواب گوید و بمیرد . دیدم صبر کردن کمال خردمند نیست ، از این رو صبر کردم در حال لژی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود ، میراث خود را تاراج رفته میدیدم !! " (۱)

(۱) و طهقت ارتاءى بین ان اصول بید جزاء او اصبر علی طخیته علیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربّه فرائیت ان الصبر علی هاتنا احجی فصیرت و فی العین فدی و فی الحلق شجاری تراشی : "با ."

از این سخنان پرشور و مخصوصاً "جملهٔ میراث خود را تاراج رفته میدیدم" بخوبی روشن میگردد که هیچگاه آنحضرت از رای و نظری که در خلافت داشته . صرف نظر ننموده و صد در صد این مقام خطیر را از آن خویش میدیده است . تنها بخاطر موقعیتی که پیش آمد و اساس اسلام را در خطر دید ، ناگزیر شد از آن پرسروش مسالمت درپیش گیرد ، دیگر هم نتوانست حق مسلم خود را مطالبه کند .

از سخنان دیگری که حضرت در این خصوص در نهج البلاغه دارد بخوبی راه و رسم وی با خلفاء معلوم میگردد .

آری این بود تاریخ فشرده و کوتاهی از نخستین اختلافی که در موضوع خلافت در جامعه مسلمانان رخ داده است .

آن مناظره ها و بحث و گفتگوهای را که در گذشته در این مسئله شده و تاریخ آن سپری شده ما دیگر بخاطر مصالحی — یاد آور نمی شویم زیرا تنها هدف ما در این کتاب اینست که آراء شیعه را در مسئله امامت با قسمتی از دلیلهائی که همراه دارند ، بطور واضح و روشن ، بیان داریم .

امام جانشین پیامبر (ص) است

شیعه معتقد است که محمد (ص) پیامبری است که خداوند او را برای هدایت بشر برگزیده و آئین او را روزی بر همه ادیان پیروزی دهد .

ساحت مقدس این پیغمبر (ص) از هرگونه خطا و لغزشی بدور است ، دین او جهانی و اصلاح تمام شئون زندگی بشری را عهده دار است بدانگونه که اگر آئین او روزی بر سراسر کره زمین پرتوافکند و همه جهان را فراگیرد ، در تمام نظامهای گوناگون زندگی بشری دارای برنامه و قوانین عادلانه و زندگی ساز است و بخوبی میتواند این برنامه را با طرح چشمگیری پیاده کند زیرا پیغمبر چنان نیست که تنها آورنده آئین و دارای مقام نبوت باشد ، بلکه با داشتن سمت پیامبری و طرح برنامه عمای اخلاقی ، دارای قوه مجریه است و خود عهده دار پیاده شدن آن برنامه ها می باشد .

چون بخوبی روشن است که قانونگذاران نتوانند بخوبی قوانین که جعل کرده و طرحی را ارائه داده ، در اجتماع پیاده کنند ، کارش بسی لغو و بیهوده خواهد بود شیعه معتقد است که مقام " امامت " جانشین مقام نبوت و پیغمبری است زیرا پس از آنکه پیغمبر (ص) دیده از جهان بر بست ، بشریت نیاز شدیدی به رهبری دارد که در احکام دین و قوانین اسلام دارای آگاهی کامل باشد ، تادر حل مشکلات دینی مردم از عهده برآید و هم بتواند در بین انسانها نظام عدالت اجتماعی را از روی علم و بصیرت کافی ، برپای دارد .

حدود الهی را بخوبی اجرا کند ، قدرت امر به معروف و نهی از منکر را

داشته باشد ، جلوشعله‌های فساد را بگیرد ، احکام خدا را آنچنانکه بر پیغمبر (ص) نازل شده بدون تغییر و تبدیل و کم و زیاد ، در اجتماع پیاده کند .

جلو هرج و مرج گرفته میشود .

اگر در بین ملت اسلام پیشوای معصوم و دانشمندی نباشد که باسلام واقعی همانگونه که نازل شده ، آشنا باشد ، و مردم در احکام دین و تفسیر قرآن بهوی مراجعه کنند ، خواه ناخواه هرج و مرج در آئین آسمانی ، پیدا میشود ، حلال و حرام از هم تشخیص داده نمیشود ، در تفسیر قرآن و شناخت آیات متشابه از محکم ، اختلاف رای و نظر بوجود میآید .

چنانچہ متأسفانه از روزی که ملت اسلام ، از عالم واقعی و پیشوای حقیقی - یعنی امام (ع) فاصله گرفت ، هماین اختلافات و مشکلات در بین مسلمانان ، رخ داد .

رهبر شایسته

اگر در جامعه مسلمانان رهبری لایق نباشد که زمام امور آنان را در دست گیرد ، و اصول عدالت و نیکی را در بین ملت اجرا سازد ، جمعیتها را از ناشستگی و ستمکاری باز دارد ، مردم را با احکام دین بهمان گونه که بر پیغمبر (ص) نازل شده ، وادار نماید .

بطور مسلم بدنبال نبود همچو رهبری ، نظام زندگی اجتماعی مردم وضع نابسامانی و آشفته‌ای پیدا خواهد کرد ، احترام حدود و احکام الهی از بین می‌رود ، نگهبانی نیست که جلو افرادی که از مرز قوانین اسلام تجاوز -

میکند بگردد یا کسانی که سر مخالفت با نظام سیاسی اسلام دارند ، تنبیه نماید و همینطور بعلت اینکه رهبروزعیم شایسته که دارای قوه مجریه است در کار نیست یا از نظر آنکه چون پیشوای کاملاً " آشنا با احکام ، وجود ندارد بطور حتم در احکام حلال و حرام و حدود الهی اختلاف نظر پیدا می شود ، اگر کسی رأی دهد (که فلان سرکش و مخالف باید تأدیب شود " عده ای دیگر بار رأی و نظری مخالف میورزند یا چنانچه احیاناً " صاحب قدرتی بخواهد بر متمدن و عصیانگر خدا الهی و قانون اسلام را جاری نماید دیگران به بهانه اینکه مورد شبهه است ، مانع میشوند ، یا بعلت اینکه افراد آگاهی کامل بقوانین اسلام ندارند یا در اثر اهمیت ندادن و سبک شمردن احکام خدا ، حدود اسلام ، کم کم تعطیل میگردد .

چنانچه از روزگاران پیش تا به امروز همه این نابسامانیهای نام برده در بین مسلمین بوقوع پیوسته است ، و علت همه این بوده که مردم نگذاشتند آن کسی که از طرف خداوند عهده دار این مقام ارجمند بوده یعنی امام (ع) بوظیفه خویش عمل کند ، از روز نخستین مانع شدند که زعمای واقعی و آگاه اسلام ، زمام امور ملت را در دست گیرند تا جهان اسلام باین وضع رقت بار فعلی در نیامده باشد .

پاسخ یک اشکال

ممکن است کسی اینگونه بماندیراد کند که لازمه عقیده شیعه که قائل بامامت هستند ، اینست که پیغمبر (ص) اسلام قسمی از احکام خدا را برای مردم

بیان نموده و در نتیجه این اختلافات مذهبی و عقیده ای در عالم اسلام پیدا شده است .

بنابراین بانیان شیعیه که مردم به بیان احکام الهی داشته اند ، شخص پیغمبر (ص) کوتاهی کرده و وظیفه خویش را که همان رساندن همه احکام به مردم است ، ادا ننموده و از زیر بار مسئولیتی که خداوند بر دوش وی نهاده شانه خالی کرده است !

در جواب کوئیم . پیغمبر (ص) برای هدایت و رهبری مردم قرآن و سنت را که همان گفته ها و روش عملی پیغمبر است " آورده ولی قرآن و سنت بتنهایی برای کلیه احکام فرعی مورد نیاز مردم ، که در هر زمانی بشکل تازه و نوینی پیدا می شود ، کافی نیست ، زیرا قسمتی زیاد از مسائل و احکام است که در طول زمان پیدا می شود که زمان خود پیغمبر (ص) بآن شکل ، وجود نداشته است .

از همین رو است که عده ای از فقهاء مسلمین ، (غیر از شیعه) اضافه بر دلیل عقل و اجماع ، قائل به "قیاس" شده اند بلکه عده ای در اثر اینکه مورد قیاس نداشته اند برای آنکه بآسانی بتوانند احکام را بدست آورند ، متوسل به "استحسان عقلی" شده اند !

اگر در بیان احکام و آشناسدن مردم به وظائفشان ، قرآن و سنت کافی بود نباید کسی بسراغ عقل و اجماع و قیاس و استحسان برود .

چنانچه بنا بود قرآن و سنت را همه بفهمند و دلالت این دو واضع و آشکار بود نباید آراء مختلف و مذاهب گوناگونی در اسلام پیدا شود با اینکه یک قرآن

ویک سنت است و شریعت الهی یکی بیش نیست .

چنانچه در حدیث آمده . " حلال محمد باقیامت حلال و آنچه حرام شده باقیامت حرام خواهد بود . " (۱)

می‌توان گفت ، آنچه مورد سار مسلمان بوده ، پیغمبر (ص) بیان کرده است زیرا لازمه‌ای سخن آنست که سار خدا (ص) در اداء و طبعه ، کوتاهی کرده و از ارشاد و هدایت خلق دریغ داشته است و بطور مسلم محال است که رسول خدا در احکام و طبعه متدنس خویش را که باقی کند .

بلکه تاکنون پیامبر (ص) بطور قطع از حد ساری شده بوده بیان کرده چرا که کتب آن علوم و کلید همه احکام را آوردند و جاسسیان خود بعنوان امانت سرده است و به آنان هستند که احاطه علمی به همه احکام خدا و حقائق درخشان اسلام دارند .

مگر نبود که امیرالمومنین (ع) دودست بر سینه خود نهاد و فرمود .

" این سینه ظرف علم و دانش است ، در این حا علمی را پیامبر (ص) جایگزین نموده است (۲)

یاد در آن لحظاتی که پیغمبر (ص) در ستر بیماری بود و سریکوش علی (ع)

گذاشت و اسراری را بوی سپرد ، از مولاستوال شد : پیغمبر خدا چه مطالب پنهانی بشما فرمود ؟ جواب داد :

۱- حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرامه حرام الی یوم القيمة

۲- هذا ما زعیه رسول الله (ص)

" رسول خدا (ص) هزار باب علم بمن یاد داد که از هردری هزار در علم

دیگر ، گشوده میشود (۱)

در حدیث دیگر آمده هزار هزار " (یک میلیون) باب علم گشوده میشود

و انگهی بیانات پیغمبر اکرم (ص) نیز شاهد گویائی بر مطلب است .

یک جافرموده . " من شهر دانشم و علی در آن شهر است (۲)

در جای دیگر فرموده . من بین شما دو چیز گرانقدر میگذارم . کتاب

خدا و عزّت و اهلبیتم (۳)

در بعضی از نقل های حدیث این جمله نیز آمده : شما چیزی باهلبیت

من یاد ندهید که آنان از شما دا ناترند (۴)

دانش علی از نظر قرآن

خداوند آیه ذیل را در شأن علی بن ابیطالب (ع) نازل نموده است . "ومن

عنده علم الكتاب (۱)

کسی که نزد او علم " کتاب " است علی (ع) است .

(۱) علمي رسول الله (ص) الف باب من العلم يفتح لي من كل باب الف باب

وفي حديث آخر : الف الف باب . (۲) انما مدينه العلم وعلی بابها .

(۳) اني خلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ، اهلبیتی .

(۴) ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم .

در آیه دیگر خدایه پیامبر خود خطاب میکند :

" بر تو کتاب نازل کردیم ، کتابی که همه چیز را بیان کرده است (۲)

و نیز در دیگر آیه فرموده : " ما چیزی را در " کتاب " فروگذار ، ننمودیم (۳)

بنابر این طبق این آیات کلید همه علوم و معارف و کلیه مطالب قرآن است

و علم قرآن نزد علی (ع) و فرزندان یازده گانه او است .

نظیر این نمونه ها که دلالت دارد علم قرآن و علم پیغمبر و سنت وی

نزد علی و یازده فرزند او است ، فراوان است که مادر این کتاب ، تنها به همین

چند نمونه اشاره نمودیم .

سرچشمه علوم پیشوایان

بنابر این احکام اسلام و آئین پیامبر (ص) بطور مفصل بیان گردیده ولی کلیه

آنها بدست جانشینان پیغمبر (ص) سپرده شده است و آنان یکی بعد از دیگری آن ،

گنجینه های علوم و حقائق را درست داشته اند .

از این رومی بینیم رأی و نظر همه آنان یکی بیش نیست ، همه دارای یک دانشند ،

در علم قرآن و سنت اختلاف نظر ندارند زیرا منبع دانش همه آنان یکی است .

پیغمبر (ص) از سرچشمه وحی علم را فرا گرفته علی (ع) نیز از پیغمبر ،

۱- سوره رعد آیه ۴۳

۲- وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ لِّكُلِّ

۳- مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ . . . سوره الفام آیه ۳۶

امامان (ع) دیگر نیز یکی پس از دیگری از همان سرچشمه سیراب شده‌اند . ولی متأسفانه از روزی که مردم از این پیشوایان حقیقی و رهبران آکام که همه خزائن علوم پیغمبر بودند ... فاصله گرفتند ، سی بینیم چه اختلاف نظر ها در احکام پیدا شد ، چه تشتت آراء^۱ بوقوع پیوست ؟ زیرا از در علم رویگردانند و خواستند از بیراهه وارد شهر علم و دانش گردند ، خواستند احکام خدا را - چنانچه پیغمبر (ص) سفارش کرده بود - از " ثقلین " یعنی قرآن و عترت ، فراگیرند !.

راهی بسوی اجتهاد

ارآن نظریه مشعلداران هدایت و امامت داران علوم پیغمبر (ص) مجال پیدا نکردند که بطور شایسته و کامل گنجینه‌های علمی که در سینه داشتند ، انتشار دهند زیرا هر کدام در عصر خویش کم و بیش مبتلا به تقیه بودند ، از طرفی نیز سیاستمداران و بازیگران روز نیز چون موقعیت خویش را در خطر می دیدند ، دست بتکذیب آنان زدند ، از دیگر سو راویان جرأت نکردند بطور آزاد ، آنچه از معصومین (ع) شنیده بودند بازگو کنند ، در نتیجه باب " اجتهاد " را بروی ماگشودند و راه‌هایی برای اجتهاد خود شان در اختیار ما گذاشتند تا بتوانیم احکام الهی را از همان راه‌هایی که تعیین کرده‌اند ، بدست آوریم . آری از این رو است که شیعه اعتقاد دارد ، مقام امامت ، جانشین مقام پیغمبری است و امام نیز مانند پیامبر (ص) دارای دو منصب است هم پیشوای الهی و

رهبر معنوی مردم است هم دارای مقام حکومت و زمامداری است ، چنانچه اگر روزی سیطره ولایت و حکومتش سراسر زمین را فراگیرد ، شایستگی کامل برای اداره جهان بشریت دارد .

ولی افسوس که از همان روزهای نخستین عده‌ای سو دجو ، بنای مخالفت را با ائمه (ع) گذاشتند و نگذاشتند که آن پیشوایان راستین نقش رهبری خویش را در جامعه بشری پیاده کنند ، تا اینکه دنیای اسلام باین اختلافات فکری و عقیده‌ای و دسته‌بندی‌های گوناگون ، گرفتار نگردد .

ولی باید در نظر داشت که آن مخالفتها و غرض ورزیها هیچگونه ضرری بساحت قدس امامان (ع) وارد نساخت و چیزی از شخصیت و مقام عالی آنان نکاست جز اینکه خود مردم دچار سرگردانی و بدبختی گردیدند و بایبودن چشمه‌های زلال و گوارا بسوی سراپها و آب نماها رو آور شدند .

جای آن بود که جهان انسانی در سایه رهبری و حکومت این رهبران لایق و شایسته الهی ، سعادت و خوشبختی دو جهان را بدست می‌آورد ولی صد افسوس که بیچاره انسان محروم و بی بهره گشت!

امام هدف پیغمبر را تعقیب میکند

مخالفت و سرکشی مردم با پیشوایان همانند مخالفتی بود که با شخص پیغمبر میشد مگر هدف پیغمبر (ص) آن نبود که دست بشر را بگیرد از تاریکها و ظلمتها بسوی روشنایان و نور و از گمراهی براه هدایت ، از شقاوت و بدبختی بطرف سعادت و

کامیابی از جهل و بیخبری بعلم و دانش برساند .

سرانجام نیز برای نجات جامعه از عناصر مفسد و قطع ماده‌های فساد ناگزیر دست بجنگ و جهاد میزد ، چون میدید تنها بیانات و سخنرانی‌ها و استدلال‌های قاطع ، در راه هدایت کافی نیست و برای سرکوبی عده‌ای متمرّد باید دست بجهد زند .

امام (ع) نیز همانند پیغمبر (ص) برای برپای داشتن مبانی آئین محمد (ص) واجراء قوانین اسلام باید متکی بنیروی جنگی شود و دست به قبضه شمشیر زند . نیاز بنیروی نظامی دارد ، عده و جمعیت میخواهد

تا آنجاکه تاریخ پیشوایان خبر میدهد این بزرگواران در زمان خویش دارای نفوذ کافی و قدرت ظاهری نبودند جز دوران کوتاهی که خلافت بامیرالمومنین (ع) برگشت و مدت بسیار کمی نیز زمان امام حسن (ع) ولی مواعی که بر سر راه ، ایجاد کردند و دسیسه‌هایی که به وجود آوردند و خلاصه اختلافات و نفاق‌ها و تفرقه‌ها ، نگذاشت که علی در آن دوران کوتاه خلافت ، کلیه احکام اسلام را بطور شایسته و کامل ، اجرا کند ، وریشه ناشایستگی‌ها را قطع سازد .

چنانچه خود حضرت فرمود .

" اگر قدمم در این امر استوار گردد ، اساس خیلی از چیزها را برای

همیشه تغییر خواهم داد " (۱)

این سخن را حضرت هنگامی فرمود که زمام حکومت و خلافت اسلامی را در دست

داشت و صاحب قدرت و نفوذ کلمه بود .

پس در آن زمان که خلافت بدست دیگران بود و سخنی از علی شنیده نمیشد و کسی بفرمان آنحضرت نبود ، حالش معلوم است که بهیچوجه نمیگذاشتند ، نقشی که آن بزرگوار در اسلام داشت ، پیاده‌کند و احکام اسلام را آنگونه که از پیغمبر (ص) گرفته در جامعه اجرا سازد .

سخن در این بود که بدون قدرت و نیرو و نفوذ کلمه نمیتوان تنها با ایراد سخنرانی و آوردن استدلالهای قاطع مردم را براه حق و عدالت و راه و رسم صحیح زندگی ، سوق داد .

اگر بدون قدرت ممکن بود ، خطبه‌ها و سخنانی که علی (ع) در مسجد کوفه عنوان میکرد که قسمتی از آن نهج البلاغه است ، باید مردم را برای همیشه بسوی حقیقت و هدفی که علی (ع) داشت ، سوق داده باشد . بلکه از روز اول باید پیغمبر (ص) بدون شمشیر و قدرت نظامی همه را مسلمان کرده باشد .

اینکه بکمک عنایات الهی به شمه‌ای از صفات و ملکات نفسانی که باید امام (ع) دارا باشد ، بهمراه قسمتی از ادله آنها اشاره میکنیم .

* * *

×

امام داناترین مردم است

شیعه عقیده دارد که حتماً " باید امام (ع) داناترین مردم باشد و احاطه علمی او بر همه مطالب از همه بیشتر باشد ، چگونه میشود که امام (ع) از همه عالمترب نباشد و حال آنکه او است که مرجع امور همه مردم است از تمام اطراف دنیای اسلام افراد بسوی او رهسپار میشوند تا مشکلات علمی و عملی که دارند بدست وی گشوده شود .

در اینجا دو مطلب است که ما باید با دلیل ثابت کنیم یکی آنکه امام (ع) به همه مطالب و به تمام احکام اسلام ، جزئی و کلی آشنائی کامل دارد و بالاخره اسلام شناس واقعی است ، دوم اینکه با ثبات رسانیم که در بین ملت کسی احاطه علمیش از او بیشتر نمیشود .

اما راجع بقسمت اول :

اگر امام (ع) به همه احکام اسلام همانگونه که از طرف خداوند نازل شده آگاهی کامل نداشته باشد و دانا بر اساس احکام جزئی و کلی ، حدود ، معاملات ، واجبات ، مستحبات و ... نباشد ، بطور مسلم ایمن از خطاء و اشتباه نیست

و ممکن است در اثر اشتباه مرز احکام خدا را تغییر دهد و برخلاف حکم واقعی خداوند نظر بدهد ، بی گناهی بر او حد زده شود ، ارگناهکار و مجرم ، حد برداشته شود ، وقتی از دستورات دین از او پرسش شود وی از روی اشتباه حکم واجب را مستحب و حکم مستحبی را واجب پدیدارد امر بزرگی را کوچک و امر بر کوچکی را بعنوان بزرگ بر مردم ، تحمیل کند و اشتباهات و غلطاهای دیگر که در اثر نداشتن احاطه کافی بقوانین اسلام ممکن است مرتکب شود .

چنانچه در دوران خلفاء میخواستند بر زن دیوانه و آبستی ، حد جاری

کنند ! و اگر نبود وجود علی بن ابیطالب (ع)

آن حکم غلط را اجراء کرده بودند .

یا اینکه می بینیم نسبت بحد درد و تقسیم ارث ، جاهل بودند ، حد

را از زن زناکار و حکم قصاص را از قاتل ، برگرداندند .

بلکه کار جهل و بیخبری آنان تا آنجا رسید که معنی " اب " و " کلاله "

که در قرآن دو عنوان از عناوین مورد ارث هستند ، نمیدانستند !

آیا این گونه افرادی خبر و کم اطلاع را میتوان ، جانشینان پیغمبر (ص)

دانست ، آیا اینان پاسداران و نگهبانان انبیا السلامند ؟

آیا اینان حجت خدا در بین خلایقند که فردای قیامت مردم بسبب .

ولایت و اطاعت آنان ، مسئول باشند آیا مخالفت با اینها موجب کیفر الهی

خواهد بود ؟ یا اینکه نه ، مطلب کاملاً عکس است ، مخالفت با آنان عین

حقیقت است و اطاعت و پیروی شان سرازگر بیان گمراهی و ضلالت بیرون

میآورد .

آبارشده و صلاحی که پروردگار جهان در سایه امامت برای بشر در نظر گرفته بهمین صورت است ؟

هرگز چیس نیست ، کوئیم خدا یا ساحت قدس توار این گونه کارها منزله است تو بیعمران را برانگیختی و جانشینانی برای آنان قرار دادی تا مردم هدایت شوند ، نه اینکه همراه گردند ، بحق کرایش پیدا کنند نه بسوی باطل روند ، راهی تعلم و دانش یابند نه جاهل و بیخبر باشند ، راه سعادت و خوشبختی یابند نه براه شقاوت و بدبختی روند ، به دستورات دین و آئین عمل کنند نه اینکه با شرایع آسمانی مخالفت ورزند .

تا آن بیسواتی که مردم را از اسلام بسوی دوران تاریک جاهلیت برگرداند - هرگز نمی پذیریم و قبول نداریم .

آنکه خود نیازمند به هدایت است

در صورتیکه در بین امت مسلمان شخص شایسته ای باشد که بآئین اسلام از همه داناتر و آگاه تر باشد ، این گونه افراد که علم و آگاهی کامل دارند و مدعی مقام خلافتند ، جایگاه او را غصب کرده اند سزاوار آنست که کنار روند و مقام و منزلتی را که شایستگی آنرا ندارند ، باهلش واگذارند .

این گونه افراد خود نیازمند ارشاد و هدایت و راهنمایی هستند نه اینکه - راهنما و پیشوا و رهبر باشند .

قرآن مجید فرماید .

" آیا آنکس که بسوی حق رهبری میکند ، سزاوار پیروی است یا آنکس که راه

بحق پیدا میکند مگر آنکه کسی او را رهبری کند ؟.

این چگونه قضاوتی است که شما میکنید ؟ (۱)

آری اینان به پیروی کردن از امام و پیشوای عادل و شایسته ، سراوار نبرد
تا اینکه خود پیشواورهنما باشند .

گذشته از اینکه این آقایان مقام و منصبی را گرفته اند که در حقیقت از آن
دیگری است و در واقع عاصبند ، آیامیشود غاصب پیشواور رهبر خلق باشد ؟.
خداوند در قرآن مجید فرماید . " عهد من به ستمگران نمی رسد (۲)
بنا بر این پیشوائی و امامت را کسی باید عهده دار باشد که آگاهی
او با سلام و قوانین آن از همه بیستر باشد به همه احکام و رموز قرآن و سنت ،
احاطه علمی داشته باشد . ولی اگر بنا باشد همچو فردی در بین مسلمانان
یافت نشود و همه مردم از خطر جیل ربی خبری با حکام دین ، مساوی و برابر
باشند ، جامعه اسلامی بطور مسلم بکمراهی بیکرانید از رشد و صلاح و روشن
بینی بسی دور میمانند ، همه کوششها و رنجهایی که پیغمبر (ص) در راه
دعوت دین و ارشاد مردم تحمل نموده ، بیهوده میگردد و از بین میرود .
زیرا گروه مسلمانان در این صورت بدون رهبر و پیشوای آگاه و لایق رها
شده اند ، از طرف خداوند اتمام حجت بر مردم نشده است و چنانچه مردم از

(۱) امن یهدی الی الحق احق ان ینبع امن لایهدی الا ان یهدی ، مالکم

کیف حکمون . سوره یوسف آیه ۳۶

(۲) لایزال عهدی الظالمین سوره آیه ۱۱۹ .

آیین اسلام واحکام دین بی حیر ماندند ، معدود خواهند بود .
 چگونه ممکن است خداوند بندگان خود را بد پذیرفتن آئینی تکلیف
 کند که برای آن نگهبان وحافظی نباشد ، نگهبانی عالم و دانشمند و آگاه
 که آن آئین را از تحریف و تغییر و تبدیل و بازیچه دست این و آن نگاه دارد .
 بطور مسلم این گونه تکلیف طاقت فرسا است و خداوند عادل و بالطف
 هرگز بدین گونه ، بندگان خود را ، مکلف نمیکند .

قرآن به تنهایی کافی نیست

اگر قرآن و احادیث پیغمبر (ص) خود و بینتهائی بدون وجود امام (ع)
 عهده دار حفظ جامعه اسلامی بودند و میتوانستند با احاطه کامل گمراهی و جهالت
 را از اجتماع برطرف سازند ، و مردم راهمه بیک راه بطور هم آهنگ وادارند
 می بایست که مسلمانان اینهمه در فهم قرآن و حدیث اختلاف رأی و نظر
 پیدا کنند تا آنجا که فرقه ها و گروه ها و مذاهب گوناگون ، بوجود آید و هر فرقه ای
 نیز گمان دارد که راهش بسوی حق و حقیقت ، قرآن و سنت است ، راستی
 شکفت انگیز است ! ! !

آیا میتوان حجت خدا و رهبر دین را کسی دانست که در کسب معلومات خود
 نیازمند دیگران است ؟ آیا رهبر و زمامدار جمعیتی در اداره سیاست کشور باید
 محتاج بملت باشد ؟ آنهم ملتی که همچون پیشوا بیخبر و جاهل باشند ! .
 از این رو بخوبی در میابیم که لطف الهی ، اجازه نمیدهد که امتی بدون عالم
 و دانشمندی که علمش از منبع وحی ، سرچشمه گیرد ، ره او سرگردان باشند .

چون تنها اینگونه پیشوا است که دین خدا را از تحریف و تغییر و تبدیل حفظ میکند و بواسطه همچو پیشوائی حجت خدا بر خلق ، تمام میشود و آن راه روشن و مستقیم الهی ، آشکار میگردد .

بنابراین با وجود امام و رهبر آگاه و شایسته عقل دیگر اجازه نمیدهد افراد جاهل و بیخبر و گمراه رهبری و پیشوائی خلق را عهده دار شوند و بر فرد شایسته ولایت تقدم جویند ، زیرا تقدم این گونه افراد نالایق موجب گمراهی و تضییق حق امت میگردد ، و همه میدانند که خداوند برای هدایت و حفظ نظام جامعه و حفظ حقوق ملت‌های پیغمبران را برانگیخته است .

امامت را نیز خداوند بدان منظور قرار داده که امت را بسوی رشد و صلاح سوق دهد و بروی آنان در علم و دانش بگشاید .

چنانچه امیرالمؤمنین فرمود : (علم است که عذر متعلم را برطرف

میسازد)

اگر بنا باشد یک شخصیت برجسته الهی بعنوان حجت پروردگار ، در بین مردم نباشد ، بطور مسلم اتمام حجت نشده و چنانچه مردم با حکام خدا کاملاً " آشنا نشوند و بطور شایسته انجام وظیفه نکنند جای عذر آنان باقی است .

پیشوا باید از ملت آگاه تر باشد

اما قسمت دوم که گفتیم علم امام (ع) باید از همه مردم بیشتر باشد ،

بطور مسلم آنکسی که علمش از همه بیشتر و داناترین مردم شمرده میشود ،

برای زعامت و رهبری ملت سزاوارتر است و تنها اوشایستگی دارد که مصدر امور دینی و کوینده احکام الهی و مشکل‌کنای آئین آسمانی باشد ، و اواست که می‌تواند عهده دار اجراء حدود شود .

اگر روزی عده‌ای از طرف ادیان و مذاهب دیگر بعنوان مناظره با مسلمانان آمدند ، نباید یی‌وا و امام اعلم است که می‌تواند جواب فاطح و داندان سخن بآنان دهد و آنان را محکوم سازد .

حال با وجود همچو پیشوائی که عالم‌تر و داناتر از همه امت است اگر بسراع پیشوائی کس دیگر رویم که از نظر علم و منطق بیایه و می رسد ، مسلم کاری بر خلاف عقل و وجدان مرتکب شده‌ایم و غیر برتر را بر کسی که از فی‌بالا تر است و جاهل را بر عالم و ... ترجیح داده‌ایم .

«سگامی عقل بخویز نکند که دونفری که از هر نظر مساوی هستند یکی از آنان را بر دیگری برتری دهیم ، بطور روشنتر و واضح تر ، اجازه نمیدهد کسی که رتبه پائینتری دارد بر شخص عالیرتبه ، تقدم پیدا کند .

علاوه براین اگر در بین جمعیتی ، کسی باشد که دارای کمالاتی است ولی در بین همان جمعیت شخص دیگری باشد که کمالات و معلومات بیشتری دارد ، هرگز عقل و منطق اجازه نمیدهد که شخص اول برای دومی امام و پیشوا باشد ، زیرا اولی در کسب کمالات بیشتر ، نیاز بدومی دارد .

از نظر شرایع آسمانی چگونه ممکن است کسی که از جهت علوم و معارف بی نیاز است ، از کسی پیروی کند که آنکس نیازمند خود او باشد ؟ .

کوتاه سخن اینکه از نظر عقل و فطرت ، باید امام (ع) و جانشین پیغمبر (ص)

عالمتر و داناتر از همه مسلمانان باشد .

روش خرد مندان

اتفاقاً "سیره و روش خرد مندان هر جمعیتی نیز همین است که اگر در بین آنان کسی باشد که از همه فاضلتر و آگاهتر باشد ، دیگران را بروی مقدم نمایند بلکه در تمام امور او مقدم بر هم است .

نه اینکه با وجود شخص لایق و از هر نظر آگاه ، جاهل و نالایقی را جلو اندازند و امور را بدست وی بسپرنند ، زیرا بخوبی میدانند که اگر اختیار ملتی را بدست فرد نادان و ناشایسته بدهند سرانجام آن ملت ، بدبختی و بیچارگی خواهد بود .

راستی کدام عقل و منطقی اجازه میدهد ، با اینکه در بین جمعیتی ، فرد شایسته ، دانشمند و از همه فاضلتر وجود داشته باشد و در دسترس همگان نیز باشد و همه مردم هم او را با تمام خصوصیات ، بشناسند و در عین حال همچو فردی کنار زده شود و دیگری روی کار آید و پست رهبری ملت را اشغال نماید ؟ .

دائرة علم امام

از آن نظر که امام (ع) مرجع امور دین و دنیای همه مردم است و امکان دارد از هر چیزی از وی سؤال شود ، لازم است که نسبت به هر چیزی که مورد نیاز مردم است ، آگاهی کامل داشته باشد .

اگر فردی از افراد ملت اسلام یا سایر ملتها از امام مطلبی بپرسد و او از

جواب دادن عاجز باشد ، بطور مسلم ، مردم همچو فردی را لایق مقام امامت و پیشوائی نمیدانند .

چگونه ممکن است کسی حجت پروردگار باشد و واسطه فیض بین خالق و مخلوق باشد ولی از عهده برآوردن نیازمندیهای علمی مردم برنیاید ؟ . چگونه میشود کسی خود را زعیم و رهبر دینی مردم بداند ولی از نظر دانش و بهره‌های علمی با آنان مساوی باشد ؟ .

وانگهی چنانچه احیانا فردی از غیر مسلمانان بیاید و از مطلبی سؤال کند و امامی نباشد که در برابر آن سؤال ، جواب کافی بدهد ، بطور مسلم برای آن غیر مسلمان ، حقانیت اسلام ثابت نشده است و تنها امام و حجت خداست که میتواند با ادله قاطع و با جوابگوئی بهمه پرسشهای گوناگون ، برتری اسلام را بر سائر ادیان و مذاهب ، با ثبات رساند .

کیست که از همه آگاه تر باشد

اکنون سخن در این است که آیا همچو فردی که احاطه علمی بهمه چیز داشته و نسبت بهمه موضوعات آگاهی کامل داشته باشد ، وجود دارد یا نه ؟ گوئیم آری ، ما برای اثبات آن بسراغ ادله زیادی که در این خصوص هست نمیرویم ، تنها گوئیم بزرگترین دلیل بروجود چیزی ، تحقق وقوع آن چیز است .

مامی بینیم در بین ملت مسلمان عده‌ای هستند که مقام امامت را از آن

خویش میدانند و جمعی زیاد از مسلمانان نیز بآنان گرویده و پیشوائی آنان را پذیرفته‌اند .

البته وظیفه مردم است که آنان را آزمایش کنند باید بصدق دعوی آنان پی ببرند .

یکی از راه های امتحان ، طریق علم و دانش است ، همه میدانند که پرتو علم این پیشوایان راستین که شیعه با امامت آنان اعتقاد دارند ، سراسر جهان را فرا گرفته و کتابهای بیشماری که امروز در دسترس است آثار علمی آنان را بخوبی ضبط کرده‌اند .

این مردان بزرگ و برجسته الهی چنین بودند که هر سئوالی از آنان در هر قسمتی می‌تواند بدون تأمل ، بهترین و روشنترین جواب را میدادند .

بطور مسلم اینگونه علم و دانش بی پایان که شعاع آن همه چیز و همه مطالب را فرا گیرد ، از منبع وحی الهی سرچشمه گرفته و قطعاً از راه فرا گرفتن از مردم و مدرسه و معلم بدست نمی آید .

مگر نبود علی بن ابیطالب (ع) که در مسجد کوفه در برابر جمعیت انبوهی میفرمود :

" پیش از آنکه مرا از دست بدهید ، از من سئوال کنید ، بخدا سوگند نسبت به هر چیزی پرسید جواب آنرا خواهم داد " (۱)

(۱) سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لاتساءلونی عن شیئی الا خیرتکم . .

و نیز در مورد دیگر دودست بر سنییه خویش نهاد و فرمود . این جایگاه

و طرف دانش است " (۲)

آیا کسی جرات میکند این ادعاء بزرگ را بنماید ؟ یعنی بگوید آنچه ،

میخواهید از من بپرسید ، یعنی تمام علوم اولین و آخرین را که از من سؤال کنید ، جواب خواهم داد .

مسلم کسی میتواند با کمال شهادت این ادعا را کند که از سرچشمه علم

الهی سیراب شده باشد و بخود اطمینان داشته باشد —

که از هر گونه لغزش و اشتباهی مصون است .

قرآن و دایره علم امام

بعضی از آیات قرآن نیز بر این مطلب گواهی میدهد — در موردی خداوند

فرماید " قرآن را بعنوان بیان کنند ه هر چیز بر تو (یعنی پیغمبر) نازل

نمودیم " (۱)

۲ — در مورد دیگر فرماید " در قرآن از بیان چیزی فروگذار نکردیم (۲)

۳ — خداوند کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبر " (۳)

بنابر این پیغمبر (ص) بآنچه در قرآن وجود دارد و بر مطالب غیبی نیز آگاه

است ، در نتیجه پیغمبر (ص) نسبت به همه چیز دانا و آگاه است .

(۲) ... هذا صفت العلم .. (۱) نحل آیه ۹۱

(۲) انعام آیه ۳۶ (۳) سوره جن آیه ۳۶

آنکس هم که باب شهر علم پیغمبر است ، از آنچه در شهر علم موجود است ، با خبر است ، گذشته از این که آیه ای در شان خود علی (ع) است در آنجا که فرماید: "ومن عنده علم الكتاب" (۹۰)

"یعنی آنکس که علم کتاب تر د اوست" و آنکس مسلم علی بن ابیطالب (ع) است .

خلاصه بحکم عقل باید امام و پیشوای مسلمین و کسی که جانشین پیغمبر است علم هر چیز را دارا باشد و آگاهی کامل نسبت به همه مطالب داشته باشد ، دلیل نقلی هم شخص آن امام را بهمانشان میدهد ، از طرفی همه مردم هم بچشم خود دیدند که چه کسی است میتواند از همه پرسشها پاسخ کافی بدهد و ادعاء کند ، از هر چه خواهید بپرسید که جواب کافی خواهید شنید .

چگونگی علم امام (ع)

پس از آنکه با ثبات رسانیدیم که جامعه اسلام نیازمند امامی است که شعاع علم او همه چیز را فرا گیرد ، اکنون باید خاطر نشان ساخت که میبایست علم او همیشه در پیشگاهش حاضر باشد بنحوی که در برابر هر سؤال که از وی میشود یا مناظرهای که از طرف ادیان دیگر ، احیاناً "پیش میآید" بدون تامل و بدون مطالعه جواب ، بازگوید و نباید پاسخ پرشی را محول بفرصت دیگر کند ، زیرا اگر بنا باشد در برابر پرسش مردم بگوید در وقت دیگر جواب

بهدم و الان نمیدانم ، بطور مسلم این خوداهانت بمقام امامت و پیشوایی اسلام است و هدفی که از تعیین این مقام ارزشمند در نظر گرفته شده ، بدست نمی آید .

و آنکه چنانچه امام در برابر پرسشها حاضر جواب نباشد و پاسخ پرشی را بفرصت دیگر محول کند چه بسا ممکن است آن مطلب مورد سؤال ، فوت گردد ، مثلاً " زن آستی که مرده و بچه زنده در شکم دارد اگر از امام بپرسند که زن را با بچه دفن کنیم یا شکم او را بشکافیم و جنین را بیرون آوریم و از کدام پهلوی در آوریم ؟

چنانچه بنا باشد که امام (ع) جواب این پرسش را فوری نتواند بدهد خواه ناخواه بچه میمیرد ، آیا آتیهنگام این گناه بگردن کیست ؟
یا مورد دیگر ، زن آستن یا دیوانه‌ای که عده‌ای از مردم شهادت دهند که او زنا داده است ، اگر امام نداند که در این حالت آستنی یا جنون ، بطور موقت حد او برداشته شده — تا وضع حمل کند یا دیوانه عاقل گردد — ممکن است در اثر ندانستن این حکم ، حد زن را بر او جاری سازد و موارد زیاد دیگر .

و آنکه چو بسا میشود از طرف غیر مسلمانان ، گروهی بعنوان مناظره با پیشوای اسلام ، بیایند و امام نتواند آنان را در همان مجلس مجاب کند و با ادله قطعی حقانیت اسلام را ثابت نماید ، چه بسا مسلمانانی که ناظر آن بحث و مناظره هستند و با چشم خود دیدند که پیشوای اسلام از عهده محکومیت

طرف مقابل برنیامد ، . سراز گریبان گمراهی و ارتداد درآوردند ! .
 بنابراین بطور حتم لازم است که امام و پیشوای مسلمین ، همه مطالبی
 که از وی ممکن است بپرسند ، در پیشگاهش حاضر باشد و هر پرسشی را فوری
 و بدون اینکه محول بفرصت دیگر کند ، جوات گوید .
 پاسخ یک ایراد

ممکن است کسی در اینجا بگوید ، اگر علم امام همیشه در پیشگاه او حاضر
 است پس چه فرقی با علم خداوند متعال دارد ؟
 در جواب گوئیم ، علمی که خداوند دارد ، علم ذاتی است ولی علم
 پیغمبر و امام (ع) از خودشان نیست بلکه موهبت پروردگار است و این دانشی
 است که خدا بر آنها اظهار نموده است ، چنانچه قرآن فرماید . " خداوند
 غیب خویش را بر کسی اظهار نمی کند جز آنکه پیامبر باشد . . . " (۱)
 امام نیز از پیغمبر علوم خویش را گرفته است . .

ما مسئله علم امام و چگونگی آن را در کتابی که در همین موضوع نوشته ایم

-(۲)-

بطور مفصل بحث کرده و ادله قانع کنند عقی و نقلی به همراه آن آورده ایم .

امام پارسا ترین مردم است

از اخبار و آثار اسلامی بدست می‌آید که " زهد " دارای درجات و مراتب ذیل است . .

- ۱ - منظور از زهد انجام وظائف واجب و دوری جستن از محرّمات الهی است .
- ۲ - دومین مرتبه از زهد آنست که شخص در برابر آنچه از دستش می‌رود اندوهناک نشود و هنگامی دنیا به وی رو آورد خرسند و خوشحال نگردد .
- چنانچه منطق قرآن نیز درباره زهد همین است .

(لکی لاتاء سواعلی مافاتکم ولاتغر حوا بما آتاکم) . . " (۱)

- ۳ - سومین مرتبه، مقامی است فوق آن دو مرتبه و آن اینکه زاهد برای خویش غذائی ساده و لباسی خشن و یک زندگی در سطح بسیار ساده انتخاب کند .

- ۴ - مرتبه چهارم ، فوق هم‌این مراتب است ، یعنی شخصی بدانجا رسد که در جهان ، دوستی برنگزیند جز آنکس که خدا او را دوست دارد و کسی را دشمن ندارد مگر کسی را که خدای او را دشمن دارد .

خلاصه تنها با دوستان خدا دوست شود با دشمنان خدا ، دشمن گردد و حبّ و بغض همه برای خدا باشد و نیز گذشته از اینکه از حرام الهی گریزان است حتی از آنچه خداوند هم بروی حلال کرده بمقدار بسیار کمی اکتفا کند .

البته زهد معانی و مراتب دیگری نیز دارد که ما اکنون در مقام شرح و تفصیل همه جانبه آن نیستیم .

واژه زهد

زهد بمعنی روبرگرداندن ودوری جستن ازچیزی است ، بنا براین زاهدبکسی گویند که دل‌باخته‌وشیفته دنیا نباشد .

اکنون گوئیم اگر بنا باشد امام (ع) که خود رهبر دین و سرمشق زندگی مردم است دارای مقام زهد نباشد ، بلکه بعکس علاقه شدید به دنیا وشؤون مادی داشته باشد ، خواه ناخواه ملت که پیرو افکار پیشوای خود میباشند یکسره از معارف الهی و اخلاق و فضیلت ، روبروی گردانند و دیگر هدفی جز پیشرفت درجهات مادی در نظر نمیگیرند .

از نظر اینکه سطح زندگی مردم دارای طبقات گوناگون است ، طبقه‌ای در غنی و ثروت غوطه‌ور است طبقه دیگر فقیر و نیازمند و طبقه‌ای نیز متوسط ، هنگامی نیازمندان و تهیدستان جامعه بنگرند که امام و پیشوای دینی‌شان روبه دنیا آورده‌وشیفته مال و ثروت است ، دارای زندگی مرفه و لذت‌بخشی است ، بطور مسلم در خود احساس ذلت میکنند و فقر و تهیدستی را نشانه بدبختی و بی‌ارزشی میدانند و تصور میکنند ایمان و تقوی و فضیلت با فقر هیچگونه سازشی ندارد ! .

خلاصه از این رهگذر چه دل‌هائی که شکسته میشود و چه افرادی که در تردد خدای متعال دارای ارزش هستند ، رو به ذلت و خواری میگردانند ، و حال آنکه بی‌نیازی و غنی همانند فضائل اخلاقی نیست که برای تحصیل آن باید

کوشید و چنانچه کسی فاقد آن باشد مورد سرزنش و ملامت قرار گیرد و نیز فقر و تهیدستی همچون رزائل اخلاقی نیست که شخص با اختیار خویش بدنبال آن رفته و دارای آن صفت ناپسند شده باشد.

بنابراین ثروت داشتن و بی نیاز بودن نشانه فضیلت و شخصیت نیست همچنانکه نیازمندی و فقر را نمیتوان مایه ذلت و خواری دانست تنها خدا است که طبق مصالحی برای بعضی موجبات وسعت رزق و وفور نعمت را فراهم میسازد و برای بعضی دیگر این گونه توسعه را قرار نمیدهد (۱)

"قرآن نیز فرماید. "خداست که بروی بعضی توسعه بیشتری بر رزق قرار میدهد. (۲)

آیات زیادی نظیر این آیه در قرآن هست که تنگی معیشت و وسعت رزق را بتقدیر و تدبیر الهی میداند.

باید در نظر داشت که اگر نبا باشد امام و رهبر مسلمین شیفته و فریفته دینا و شؤن مادی باشد نه تنها ضررش اینست که طبقه فقیر و تهیدستی اجتماع در خود احساس ذلت و خواری میکنند و شخصیت آنان ضربه می بیند، بلکه

(۱) البته پوشیده نماند که منظور آن مواردی است که عوامل توسعه در معیشت و تحصیل ثروت در اختیار شخص نباشد و گرنه چنانچه راه ازدیاد ثروت برویش باز باشد ولی او در اثر تنبلی و تن پروری دنبال تولید ثروت نمیرود. از بحث ما خارج است. (۲) نحل آیه ۷۴

ضرر بزرگتر آنست که حس غرور و کبر و نخوت ثروتمندان و طبقه اشراف اجتماع برانگیخته میشود در نتیجه ارزش اخلاق، فضیلت، ایمان و تقوی... پائین میآید و ملاک برتری و شخصیت، داشتن مال و ثروت خواهد شد.

و آنکهی چنانچه پیشوای دینی زهد پیشه نباشد و جزء طبقه ثروتمند قرار گیرد، خواه ناخواه کسانی دور او جمع میشوند که همانند وی ثروتمند و از طبقه اشراف باشند، بنابراین وظیفه فقراء و تنگدستان جامعه چیست؟ آنگاه چه کسی است که در بروی آنان باز کند و از حقوق ازدست رفته آنان، دفاع کند و به نیاز مندیهای آنان پاسخ مثبت دهد؟

بطور مسلم امام و پیشوای الهی و رهبری که از طرف خداوند برای مردم برگزیده شده، آنکس است که همه افراد در برابر او مساوی و برابر باشند. روی این جهات است که شیعه معتقد است امام باید زاهد ترین مردم باشد، تا فقیر با مشاهده وضع زندگی پیشوای خود، در خویشتن احساس ذلت و حقارت نکند و ثروتمند نیز از اوج غرور و نخوت فرود آید و همه افراد ملت برای خوشنودی خدای خویش و نزدیک شدن به امام و پیشوای خود، در مقام تحصیل فضائل اخلاقی باشند و ملاک برتری و مجد و شرف، ایمان و فضیلت شود.

گذشته از اینک شیعه که برای امام (ع) این فضائل ارزشمند را ثابت میکند، معتقد است، امام از این رو باید زاهد باشد که زهد خود صفت خجسته‌ای است.

چون در مقام معرفت و شناسائی حق ، امام با آخرین درجه کمال رسیده و عظمت پروردگار در نزد او تجلی نموده است ، همین معرفت و شناسائی خود موجب میشود که با تمام وجود خود یعنی با همه اعضاء و جوارح و دل و جان بسوی پروردگار خویش ، رو آورده و جز یاد خدا و عظمت وی همه چیز در نظرش بی ارزش باشد .

چگونه ممکن است امری از امور دنیا و شوئن مادی او را زیاد معبود و پرستش وی ، باز دارد .

زهد عامل هماهنگی است

بنابر این اصلاً باید گفت شعار امام (ع) ، زهد و پارسائی است گذشته از اینکه بوسیله روش زاهد اند ، زخم دل فقیران و تهیدستان را مرهم مینهد و نمیگذارد این بندگان خدا و نیازمندان جامعه در خود احساس حقارت و ذلت کنند و از طرفی نیز اساس کبر و غرور و نخوت ثروتمندان و بی نیازان اجتماع را درهم شکننده است و جلوه فساد و تبهکاری و طغیانی که از رهگذر ثروت ، پیدا میشود ، گرفته است - از این راه موجبات وحدت و هم آهنگی و برابری و مساوات را در اجتماع مسلمانان ، فراهم نموده است و همه طبقات را در یک صف قرار داده است ، دیگر ثروتمند در سر هوای برتری و بلند پروازی رانمی‌پروراند و نیازمند و تهیدست ، احساس ذلت و خواری نمیکند ، همه مانند دندانه‌های شانه با هم برابرند و همچون برادر بیکدیگر عشق و محبت میورزند ، چنانچه

قرآن گویاست .

" انما المؤمنون اخوه ... مؤمنان همه باهم برادرند " (۱)

بنابراین زهد گذشته از اینکه از صفات عالی و پسندیده است ، خود بهترین وسیله برای ایجاد وحدت و هم بستگی اجتماعی است ، عاملی است برای از بین بردن اختلافاتی که از ناحیه فقر و ثروت و نیز بلند پروازی و پست گرائی در اجتماع ، رخ میدهد .

نامه علی به فرماندار بصره

مطالعه روش زندگی پیامبر اسلام (ص) و نیز جانشین و برادر وی علی بن ابیطالب (ع) بهترین شاهد گویائی است بر اینکه باید امام (ع) زهد پیشه باشد و بزینت پارسائی آراسته گردد .

علی در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف (فرماندار بصره) مینویسد ، روش خویش را اینچنین توصیف مینماید .

"چقدر بعید است که هوای دل بر من چیره شود و حرص زیاد مرا به برگزیدن طعامها وادار نماید ؟ و حال آنکه شاید در حجاز یا یامه (۱) -

کسی باشد که نیازمند قرص نانی است و سیر شدن را بیاد ندارد و چقدر دور است از من که باشکم پر بخوابم و بدورم شکمهای گرسنه و جگرهای گرم

وتشنه باشد .

آیا بهمین اکتفا کنم که بمن بگویند ، زمامدار وامیرمؤمنان و حال آنکه در سختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یاد ر تلخکامی زندگی پیشرو آنان نباشم . من آفریده نشدم برای آنکه طعامهای نیکو ، از هدفم بازدارند بخدا سوگند - با خواست پروردگار - آنچنان خود را تربیت میکنم که بقرص نانی خرسند گردد و با آن قرص نان بانمکی بعنوان خورش ، بسازد " (۲)

پیشوا و ملت

امیرالمؤمنین (ع) تنها نمیخواهد در بیان این سخنان راه و رسم زندگی خویش را بیان کند بلکه اضافه بر این میخواهد ما را آگاهانماید که باید روش زندگی پیشوا با ملت ، اینچنین باشد ، باید بدنیا بنظر پستی و بی ارزشی

(۲) ... ولكن هيهات ان يغلبني

هوای و یقودنی جشی الی تخیر الاطعمة ولعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع
له فی القرص ولا عهد له بالشعب او ابیت مبطانا و حولی بطون غرشی و اکما د
حرى واقع من نفسی بان یقال امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر او
اکون اسوئلهم فی جشوبة العیش فما خلقت لی شغلنی اکل الطیبات ...
وایم الله یمینا " استثنی فیہ بهشیة الله لا روض نفسی ریاضته تهش معها
الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما " و تقنع بالملح ماء دوما "

بنگردد نالذتهای زندگی، عقل او را چیره نکند .

زیراهنگامی که پیشوای مردم ، شیفته لذتهای زندگی و شوئن مادی ، گشت ، دیگر یادی از تهیدستان و مسکینان نمی کند و در سختیها و گرفتاریهای زندگی با آنان تشریک مساعی ، نخواهد داشت و دیگر نمیتواند در جهت پارسائی و دورگزینی از دنیا پرستی ، سرمشق زندگی مردم باشد .

باز علی (ع) رامیبینیم در مقام بی ارزشی دنیا در نظرش ، مثلی میزند که راستی همچون این مثل ، هیچ بیانی نمیتواند ، پستی و بی مقدار بودن چیزی را ، بیان کند .

فرماید . " بخدا سوگند این دنیای شما در نظر من پست تراز استخوان خوک است که در دست شخص مبتلای به جذام باشد " (۱)

راستی شما کسی را سراغ دارید که رغبت کند با استخوان خنزیری که در دست — جذامی است ؟!

تا چه رسد باینکه طبعش متمایل بآن گردد .

درود بر توای علی بن ابیطالب (ع) ، این دنیائی که دیگران برای رسیدن بآن از هیچ جنایتی باک ندارند ، چقدر در نظرت پست و بی ارزش است و چه عالی بابیانی نفرت انگیز آنرا در نظر دیگران بی مقدار جلوه می دهی و پستی و بی ارزشی آنرا ، مثال چیزی میزنی که هر طبعی از آن متنفر شود .

امام و پیشوائی که هدفش پیشبرد ملت بسوی رشد و صلاح و مجد

(۱) واللہ لدی اکم هذه اهلون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم .

وعظمت است ، شایسته می باشد که نفس خویش را از دام هوی و هوس و خواسته های دل بپرهاند و اگر بنا باشد شیفته مظاهر فریبنده دنیا گردد بطور مسلم نمیتواند مردم را بسوی صلاح و سعادت سوق دهد و جلو طغیان و فساد ثروتمندان گرفته و موجبات رضایت و خوشنودی تهیدستان و نیازمندان اجتماع را فراهم سازد .

بطور مسلم بشریت اگر بخود واگذار شود و بطور خود رو و بدون مربی لائق ، رها شود ، قطعاً " رو بسعادت و خوشبختی ، نیمه در زیرا طبعاً گرایش ببدی و ناشایستگی دارد ، چون نفس همواره آدمی را ببدی و ادا می کند

(ان النفس لاماره بالسوء (۱))

بنابراین بشر نیازمند بیک مربی شایسته و مصلح واقعی است ، که بطور پیگیر و راتحت مراقبت قرار دهد و با برنامه های صحیح تربیتی او را بسوی رشد و صلاح پیش ببرد .

چنانچه همه افراد بشر از نظر اخلاق و صفات نفسانی با هم برابر باشند ، هرگز نمیتوانند در مقام اصلاح یکدیگر باشند ، از این رو باید عده ای از انسانها دارای صفات برجسته و نمونه های عالی اخلاقی باشند و در بین سایر افراد بشر امتیازات ویژه ای داشته باشند تا در سایه این خود ساختگی و فضائل بارز اخلاقی که دارند ، دیگران را باروش صحیح و راه و رسمی درست ، بسوی سعادت و خوشبختی و کامیابی همه جانبه ، پیش ببرند و این خود

یکی از راه‌هایی است که موجب شده خداوند ، پیامبرانی در بین بشر ، برانگیزد و جانشینانی برای آنان ، قرار دهد تا برای مردم راهبرانی راستین و پیشوایانی آگاه ، باشند .

امام به سیاست از همگان اشنا تر است

آنچه از زبان دین‌و دانشمندان مذهبی ازواژه سیاست ، شنیده میشود ، با معنایی که امروز مردم جهان از کلمه سیاست می‌فهمند ، تفاوت بسیار دارد . در اصطلاح امروز ، سیاست بنی حیل وینرنگ ، دغل و غلبه افراد بر یکدیگر و انواع و اقسام حقّه بازیها ، ولی در اصطلاح دین بمعنی تدبیر امور مردم و اداره شوئن ملت ، روی یک روش شایسته و کاملاً " عادلانه که در سایه آن موجبات سعادت دین و آخرت افراد ، فراهم گردد .

بنابراین پیشوائی که خداوند او را بمنظور اصلاح همه جانبه جامعه انسانها برگزیده است ، بر ای او و مقام و منزلتی که دارد شایسته نیست ، دست پحیل و بیرنگ و مکرو و فریب‌بزنند چون همه اینها در منطق دین ، ناپسند و مورد نفرت قرار گرفته‌اند ، پس چگونه ممکن است با برنامه‌هایی که همه برخلاف دین است ، بنفع دین کاری انجام داد ؟

امام باید با سیاست صحیح بگونه‌ای که یادآور شدیم — یعنی اداره امور و شوئن ملت ، آشنائی کامل داشته باشد .

زیرا اگر بنا باشد امام ، دانای باینگونه " سیاست نباشد ، چه بسا عوض اصلاح شوئن مردم ، کار آنان را به تباهی کشد ، زیرا ممکن است در اثر نداشتن

آشنائی کامل ، سوء تدبیری داشته یعنی آنجا که باید نسبت بکاری امر و فرمانی صادر کند ، از روی اشتباه مردم را از آن کار بازدارد ، یا چه بسا — چون خود اطلاعات سیاسی ندارد — به عده‌ای که در بین ملت سیاستمدار شناخته شده‌اند ، اعتماد کند و اتفاقاً آنان نیز همچون زمامدارشان بهره کافی از علم سیاست صحیح نداشته باشند یا اینکه اطلاعات کافی دارند ولی در اعمال سیاست برنامه‌های خدائی را در حق ملت در نظر نگیرند ، بلکه از روی هوی و هوس رأی خویش را در بین اجتماع پیاده کنند .

آنگاه است که فساد و تبهکاری را در بین مردم ، رواج میدهند و بدنبال آن در مبنای دین و آئین آسمانی بطور مرموز ، تصرف میکنند و ملت نیز بیخبر و ناآگاه خواهند بود .

و همه این امور فساد انگیز با هدفی که از تعیین امام (ع) در نظر گرفته شده که همانا اصلاح وضع عمومی است — منافات دارد .

علی و مسائل سیاسی

بساممکن است عده‌ای غیر معتقد بمبنای دین یا ناشناس با سیاست دین ، گمان دارند که علی بن ابیطالب (ع) با سیاست و مملکت داری آشنائی کامل نداشته است .

راستی زهی بی انصافی یا بیخبری و کج اندیشی ، تا چه اندازه دوزخ حقیقت ، داوری میشود ، آیا اینان نمیدانند که علی مرد حق و راستکاری

و عدالت است و هرگز از قلمرو دین، قدمی فراتر نمی‌نهد؟ نه اینکه اهل ریاست و دل‌باخته سلطنت و تفوق طلبی باشد.

اگر معنای سیاست، فریب و نیز نگ و حیل و... باشد، ساخت قدس علی (ع) از آن بسی، فاصله دارد همانند فاصله‌ای که بین آسمان و زمین است. و چنانچه منظور از سیاست، اداره شئون مملکت و علم به زمامداری بگونه صحیح و روی برنامه دین، بنحوی که در سایه آن رشد و صلاح و سعادت بندگان خدا نه‌مین‌گردد بطور مسلم علی (ع) در جهان بشر هم‌تا و همانندی ندارد و همچون او، مادر روزگار، فرزندی نیاورده‌است، مگر یازده فرزند او که آنان نیز امامان و پیشوایان راستین بشرند و دارای این قدرتند که همانند علی در دائره قوانین زندگی ساز و پرتحول اسلام، شئون مختلف زندگی مردم را بگونه‌ای صحیح عا د لانه، اداره کنند.

مرد حق و عدالت

بزرگترین اشکال سیاسی که بعضی در اثر بی‌اطلاعی به امیرالمؤمنین (ع) میکنند اینست که گویند، چرا معاویه را در پست فرمانداری شام، نگذاشت باقی بماند و او را عزل نمود؟، همانا برکنار کردن معاویه بود که آنهمه جنگهای خانمانسور را بدنبال آورد که در تاریخ عرب بی سابقه بوده‌است. آیا اینگونه افراد که اینچنین اشکال میکنند، نمیدانند که دین و مذهب بعلی (ع) اجازه نمیدهد که همانند معاویه را بر سر حکومت باقی بدارد. چگونه ممکن است منطق دین اجازه دهد که با پیشروان گمراهی و تباهی

و سرسلسله جنبانان نیرنگ و دوروئی ، مدارا شود چنانچه بنا باشد با فردی همچون معاویه که خود نمونه دغل و حیل و سالوس است مدارا شود ، بطور مسلم افراد نجیب و اصالت دار ، از دغل بازان شیاد و نیز مؤمن یکدل از منافق صدور ، باز شناخته نمی شوند . دیگر امتیازی بین فرد شایسته و عصیانگر گناه پیشه ، بچشم نمی خورد .

چرا پیغمبر با منافقان مدارا میکرد

اما مزایین که در صدر اسلام شخص پیامبر (ص) با منافقان و غیر مسلمانان مدارا میکرد ، بدان جهت بود که در آغاز امر هنوز جمعیت مسلمانان اندک بود و حقیقت اسلام و قوانین آن نیز برای مردم بخوبی روشن نشده بود ، اگر در آن هنگام و در آن شرائط ، پیغمبر (ص) میخواست با منافقان و غیر مسلمانانی که دلهاشان برای تمایل باسلام آمادگی داشت ، جنگ کند و رسماً در برابر آنان مقاومت نشان دهد ، خواه ناخواه جلو دعوت اسلام گرفته میشد و ندای این آئین جدید با افراد نمی رسید و جمعیتی بعنوان طرفدار اسلام تشکیل نمیشد و خلاصه در آن فرصت کم تا آن اندازه این آئین آسمانی ، انتشار پیدا نمی کرد .

ولی پس از آنکه حقائق اسلام برای همه روشن گشت و چهره واقعی آن در دنیا بخوبی خود نمائی کرد ، دیگر جایی برای مدارا کردن با فسادگران و چهره های شناخته شده ، نیست ، آنهایی که در مقام مسلمان شدن بودند اسلام آوردند ، اکنون باید ریشه های باطل زده شود و اساس تباهی ،

نیرنگ ، حيله ، دغلبازی و زشتیها ... درهم فروریزد ، دیگر از این پس اگر بنا باشد زمامدار اسلام ، تا این اندازه ، مسامحه کار باشد و از جنایت‌هایی که بدست عناصر تباهی و فساد و ... انجام میگیرد چشم پوشی کند ، ، بطور مسلم دیگر احترامی برای احکام خدا ، باقی نمی ماند و دیگر کسی در مقام عمل کردن بدستورات دین ، یافت نمی شود .

و آنکهی بر فرض برای علی (ع) جائز بود که معاویه را بر سرکار ، باقی دارد ، سیاست صحیح و اصول مملکت داری این عمل را تجویز نمیکرد ، زیرا شخص معاویه به حيله و نیرنگ و پیمان شکنی ، شهرت بسزائی داشت اگر علی (ع) او را در پست فرمانداری شام ، نگاه میداشت هرگز معاویه آرام نمیگرفت و در مقام مخالفت و پیمان شکنی با علی (ع) بر میآمد در نتیجه زبان اعتراض مردم بروی علی (ع) گشوده میشد و میگفتند ، امیرالمؤمنین (ع) که بخوبی ماهیت معاویه را میدانست ، چرا او را بعنوان یک حاکم ، در قلمرو شام بر سرکار نگاه داشت ؟

حال اگر بنا بود او را برای مدتی برایالت شام ، نگاه دارد و آنگاه پس از مدتی او را عزل کند و از کار برکنار نماید — چنانچه این پیشنهاد را بعضی از اصحاب علی (ع) با آنحضرت ارائه دادند — مسلم پس از رسیدن فرمان عزل از طرف علی (ع) هیچ نیروئی نمیتوانست معاویه را از شام خارج کند جز بقدرت نظامی و روشن کردن آتش جنگ .

زیرا مردم شام در پیروی از معاویه سرازپانمی شناختند و مانند سایه

از او جدا نمیشدند .

آیا بدنبال وقوع آن حوادث تلخ و ناگواری که رخ میداد ، باز شکالات ، متوجه علی (ع) نمیشد که چرا او را بر سر کار برای مدتی ، نگاه داشت ؟ و چرا دوباره او را از کار برکنار نمود ؟

بنابراین ، راهی برای علی (ع) جز این نبود ، که از آغاز امر معاویه را عزل کند و او را از کار برکنار سازد .

یک نقشه مرموز

و آنگهی مطلب مرموزی در کار بود که از عموم مردم پوشیده بود و آن اینکه معاویه با کمال زیرکی در کمین بود که مردم ، علیه عثمان ، شورش کنند و خلیفه سوم را از پای در آورند ، آنگاه بعنوان خوانخواهی وی پرچم مخالفت با علی را ، افراشته کند .

با اینکه معاویه بخوبی میتوانست با نیروئی که داشت ، جلو شورشیان را بگیرد تا دست مردم بخون عثمان رنگین نشود .

بطور مسلم گرفتن جلو این شورش از براه انداختن جنگ صفین آسان تر بود و آنهمه کشتار و خونریزیهای کم سابقه را بدنبال نداشت .

از این رو چنانچه علی (ع) معاویه را در پستی که در شام داشت ، نگاه میداشت ، بطور حتم هرگز معاویه بآن سمت قانع نبود و بنای مخالفت با علی (ع) را آغاز مینمود ، زیرا بخوبی میدانست که علی (ع) با وی نمیتواند توافق داشته باشد و هیچگاه حق و باطل ، هدایت و گمراهی و ... باهم

جمع نمیشوند و خود پیش بینی میکرد که علی هرچه زود تر او را از کار بر کنار میکند و الان بهترین فرصت است که برای او پیش آمده تا ببهانه خوانخواهی عثمان ، بلوائی براه اندازد تا بدنبال آن زمام حکومت و خلافت را از علی بازگیرد و خود برکرسی خلافت و ریاست مسلمین تکیه زند و الان نباید بهیچ وجه این فرصت پرارزش و کمیاب را از دست بدهد که از این پس معلوم نیست ، همچو موقعیتی برای او پیش بیاید .

خلاصه معاویه فردی نبود که پن برای خلافت و زمامداری علی (ع) باشد زیرا علی را بخوبی میشاخت و میدانست که او مرد حق و عدالت است و هیچکس یا رای آن ندارد که با وی از در تزویر و نیرنگ یا مجادله و مدارا درآید یا بنحوی او را از هدف مقدسی که دارد ، باز دارد ،

بنابراین اگر علی معاویه را هم عزل نمیکرد و از کار بر کنار نمی نمود ، باز معاویه آرام نداشت و بنای پیمان شکنی را می گذاشت و آن جنگهای خانمانسوز را (که وی سبب شد) براه می انداخت .

در این صورت باقی گذاشتن او بر سر پست ریاست شام ، هیچگونه فائدهای نداشت جز اینکه باین عمل ، تاریخ گواهی میداد که علی (ع) راهی با شتابه پیموده است .

پس از نظر سیاست صحیح و امور مملکت داری کاری که امیرالمؤمنین (ع) نمود صد در صد بمرور نبوده و فردی را از پست فرمانداری کنار زده که اگر بر جای نیز میماند ، سرانجام پرچم مخالفت و شورش برمی افراشت ، چه بهتر که از

همان آغاز این گونه چهره‌ای که در پست ریاست جز بلوا و فساد گری شیوه‌ای ندارد از کار برکنار رود وساحت مقدس حکومت علی (ع) که بر مبنای حق و عدالت بنیاد شده از این گونه ستمگران آشوبگر، پاک نگاهداشته شود.

مادر این کتاب بیشتر از این در مقام جوابگوئی از سخنان یاوه و بی پایه ای که بعنوان اعتراض و انتقاد از سیاست ملک‌داری علی (ع) گفته شده بر نمی‌آیم. علی (ع) بزرگترین شخصیت الهی است که در آگاهی از ریاست صحیح در جهان بشریت، همانند ندارد، چنانچه خود فرماید.

"اگر قید دین نبود من از تمام عرب بیشتر زیرکی داشتم" (۱)

در مورد دیگر فرموده. شخص زیرک و کاردان راه حيله هر کاری رامیداند

ولی ایمان و تقوا اورا از بکار بردن حيله، باز میدارد" (۲)

آری بخدا سوگند تنها ایمان بخدا و تقوا به علی اجازه نمیداد که وی با سیاست بازان و حيله گران روز و افراد یکه جز گمراهی و تباهی در فرهنگ زندگیشان نیست، برفق و مدارا رفتار کند و برای حفظ ریاست خویش در هر شرائطی با آنان کنار بیاید.

این جمعیتی که هیچ سنجی با علی (ع) نداشتند و یارای روش عدالت گستر و ارنداشتند، بحال خود رها شدند در حالیکه دلهاشان لبریز از محبت

(۱) لولالدین لکنت ادهی العرب.

(۲) قد یری الحول القلب وجه الحيله ودونها حاجز من تقوی الله.

ریاست و شوق مادی بود، سینه‌هاشان مالا مال از کینه و حسد و هیچ چیز تلختر از شربت حق درمزاق جانشان اثر نداشت، از گرد علی (ع) پراکنده شدند و بگروه‌هائی تقسیم گشتند، گروهی بنام "مارقین" از قید ایمان رها گشتند دیگر گروه بنام "قاسطین" از قلمرو دین بدر رفتند، سوم گروه بنام "ناکثین" پیمان خدا و ولی خدا را شکستند، گروه چهارم نیز از همه کناره گرفتند و از حلقه دیگر مسلمانان بیرون جستند و در حاشیه زندگی اجتماعی مسلمانان راه انزوا و روش بیطرفی را انتخاب نمودند.

راه و رسم مردم

آری از آن روز که مردم عادت کردند که حق و باطل را با هم در آمیزند و با صاحبان مقام و ریاست، برفق و مدارا رفتار کنند و در برابر زمامداران و سیاستمداران روز سرگرنش و فروتنی فرود آورند، چگونه دیگر حاضر میشوند حکومت حق و عدالت را بپذیرند و در برابر حکمرانی که دارای روش عادلانه و مساوات و برابری است و تنها هدفش رهبری ملت بسوی راه مستقیم الهی است، سرتسلیم فرود آورند. بلی چون عده‌ای دیدند که علی (ع) در برابر خلافتی ها چشم پوشی ندارد، با بازیگران و سیاستمداران و نیرنگ پیشه‌های دنیا دار، بهیچ وجه اهل سازش و مدارا نیست، زبان با اعتراض گشودند نغمه‌ها ساز نمودند که علی (ع) از فنون سیاست بی خبر و خلاصه اهل نقشه و تدبیر، نیست.

شایسته است که این افراد گذشته از بررسی روش زندگی علی (ع) در دوران

خلافت-نامه‌هایی که آنحضرت بسوی فرمانداران شهرها و فرماندهان جنگی و... نوشته ، از نظر بگذرانند ، تابخوبی دریابند که علی (ع) در فنون سیاست و مملکت داری در بین بشر ، همتائی ندارد .

برای روشن شدن این حقیقت تنها کافی است عهدنامه‌ای که بسوی مالک اشتر نوشته بدقت بازبین نمائیم ، نامه‌ای است که جامع علوم مختلف و طرحهای سیاسی و احکام و دستورات دین ، میباشد .

مضامین پراچ نامه گواهی میدهد که نویسنده آن یک عالم ربانی ، سیاستمداری آگاه و آزموده ، قاضی ای دادگر ، پیشوائی اندیشمند ، زمامداری پرمهابت ، سخنوری ، عجز آ و روشور آفرین بوده است .

راستی میتوان بحق سوگند یاد نمود که تنها همین عهد نامه مالک خود بزرگترین دلیل برتری و افضلیت علی (ع) بر تمام افراد بشر است و راستی در سراسر گیتی همتائی برای وی ، یافت نمیشود .

امام دارای خجسته ترین صفات انسانیست

آفریدگار جهان ، افراد بشر را آفرید ولی آنان را بدون سرپرست و مربی رها ننمود ، بدان جهت که انسان نمیتوانست با آفریننده خود روبرو شود ، سخن او را دریافت نماید ، خداوند از بین بشر سفیرانی برگزید تا او را و سخنان حق را از منبع وحی دریافت کنند و برای افراد بازگو نمایند ، این سفیران همان پیامبران و رسولان گرامی هستند .

بنابراین ، پیامبران در بین مردم ، امانت داران حقائق دینی و معارف آسمانی ، باشند .

باید در نظر داشت که امانت داری و زمامداری بشر بآنان واگذار نشده مگر بواسطه فضائل و ملکات نفسانی و امتیازات روحی و فکری که در بین سایر افراد بشر ، دارا بودند و اگر نبود همین امتیازات ویژه و برتریهای چشم گیر ، هرگز نمیتوانستند ، بار سنگین رسالت را بردوش گیرند و بطور مسلم این وظیفه گران و مسئولیت بزرگ از عهده عموم مردم خارج است ، زیرا آنان از داشتن بر جستگیهای اخلاقی و واقع بینی و آگاهی کامل و پشت کار ، و تلاشهای پیگیر که تنها ویژه انبیاء و پیامبران است ، بی بهره میباشند .

با اینکه برنامه انبیاء و احکام و نظاماتی که میآوردند تنها بمنظور تأمین سعادت بشر بوده ولی از آن رو که باهوی پرستی و خود خواهی و نفع پرستی سود

جویان اجتماع بر خود داشته‌اند بنا مخالفت و مبارزه با پیامبران را می‌گذاشتند . تاریخ گواهی صادق است که تا چه حد سفراء الهی مورد تندی و اذیت و آزار مردم میشدند ، اکنون باید توجه داشت که آنچه موجب میشد این مردان بزرگ و شخصیت‌های آسمانی در برابر آن همه شکنجه‌ها و آزارها ، مقاومت نشان دهند ، همان عظمت‌های روحی و ملکات نفسانی و سجایای عالی اخلاقی بوده‌است .

بطور حتم در بین افراد بشر کسی یافت نمیشود که یارای تحمل آن همه شدائد و سختی‌های توانفرسا را داشته‌باشد ، هرچند از نظر نیروی فکر و اندیشه و درک و فهم واقعیات ، بسیار پیشرفته‌باشد ، زیرا همچون پیامبران نیستند که آن ملکات نفسانی و قدرتهای روحی را داشته باشند .

وضع مردم پس از درگذشت پیامبر (ص)

اکنون پس از آنکه پیامبر (ص) از جهان رخت برپست و بسرای دیگر رهسپار شد ، آیا افراد بشر در چه وضعی بسر می‌برند ، آیا بدون تکلیف و تعهد و وظیفه رها خواهند شد ؟ یا اینکه همچون خود پیامبر (ص) به کمال علم و معرفت و عصمت رسیده‌اند که دیگر نیازی مند سرپرستی نیستند ، یا اینکه همانند زمان پیغمبر مورد لطف خدا هستند و سرپرستی برای آنان در نظر گرفته شده‌است ؟

در فرض اول ، بشر همچون حیوانات و بهائم بدون مسئولیت و وظیفه

خواهد بود و قطعا هیچ خردمندی آنرا نمی پذیرد و هرگز نمیتوان انسانها را همانند بهائم ، و غیر متعهد ، دانست .

بنابر فرض دوم نیز بشر هیچگونه نیازی به رهبر و پیشوای دینی ندارد ، زیرا بکمال مطلق رسیده و حال آنکه همه بخوبی میدانند ، با درگذشت پیامبر (ص) عده زیادی در جهل و بیخبری و گمراهی ، بسر میبردند و اگر بنا بود در علم و معرفت به پایه رسولان خدا رسیده بودند ، اثری از جهل و بیخبری و ناآگاهی ، بچشم نمیخورد و اینهمه اختلاف آراء و عقیده های گوناگون به وجود نمی آمد ، بلکه همه هماهنگ و متوجه یک مرام و برنامه دینی و فکری بودند .

بنا بر این ناگزیریم که فرض سوم را بپذیریم و کونیم لطف و عنایت الهی در حق بندگان خود ، موجب میشود که با سپری شدن دوران پیغمبر (ص) جانشینی بعنوان امام و پیشوای الهی ، سرپرستی مردم را عهده دار خود و همان نقشی را که پیغمبر در هدایت و آگاهی و رهبری خلق ، دارا بود ، و جانشین پیغمبر نیز روی همان روش ، زعامت و پیشوائی مردم را عهده دار گردد . این یک روش کلی و سنت قطعی است بین همه پیامبران خدا که با درگذشت و رحلت آنان جانشینان داشته اند .

امت اسلامی نیز همانند سائر امتهای از این قانون کلی آسمانی ، مستثنا نیست و باید همانند سائر امتهای ، امامان و پیشوایانی داشته باشند که از هدایت

وراهنمائی آنان ، بهره مند گردند .

شرایط پیشوا

پیشوائی که پس از پیغمبر (ص) میخواهد زمام رهبری امت را در دست بگیرد و بهمان وظائفی که پیغمبر (ص) در سازندگی ملت داشته ، عمل کند ، باید همچون پیغمبر (ص) دارای لیاقت کافی و ملکات نفسانی و روحیات ویزمائی باشد تا در راه ایجاد اصلاح امت و فراهم نمودن موحیات و سعادت و خوشبختی آنان ، از مشکلات راه و سختیها و ناهمواریها ، نهراسد و با پشت کار و تلاشهای پیکر ، همچنان در راه هدف رهبری خویش ، پیش برود .

از این رو لازم است که " امام " درجهات روحی و اخلاقی و برنامههای زندگی ، نمونه عالی و فرد ممتازی باشد و اگر بنا باشد دارای اینگونه امتیازات نبوده و تفاوتی با سایر افراد امت ، نداشته باشد ، بطور مسلم نمیتواند ، بوظیفه سنگین رهبری و پیشوائی ، عمل کند و نمیتواند بعنوان یک فرد مصلح و زمامداری لائق و پیشوائی عادل و خیر اندیشی دلسوز و مهربان ، برای امت باشد و خلاصه آن هدفی که از تعیین امام در نظر گرفته شده تاءمین نمیکردد .



ما قبله " قسمتی از صفات برجسته و فضائلی که باید امام (ع) دارا باشد

یا د آور شدیم و اکنون بقسمتی دیگر ، ذیلا " اشاره میشود .

امام (ع) پاسدار دین است

از آن نظر که امام ؟ در روی زمین در قسمت دین و دنیای مردم امانت دار الهی است ، میبایست که در ایفاء این وظیفه مقدس کمال سعی و کوشش را بکاربرد .

دین خدا بدست او سپرده شده ، باید در حفظ این امانت بزرگ الهی کمال جدیت را عمل آورد ، حفظ و نگهداری دین باین است که — حقیقت آن بخوبی شناخته شود و بدستورات آن همانگونه که از طرف خداوند نازل شده ، بطور کامل عمل شود .

زندگی اجتماعی مردم نیز نیازمند زمامدار و رهبری باتدبیر است که به سیاست صحیح و اداره امور مردم ، آگاهی کامل داشته باشد ، البته تنها آنکس میتواند که از عهد و اداء این دو وظیفه سنگین برآید که اولاً به — حقیقت دین آشنائی کامل داشته و در مرحله دوم بخوبی بتواند که احکام و نظامات مختلف دین را در جامعه پیاده کند .

دادگری امام

امام (ع) لازم است که در برنام زندگی و بیان احکام ، عادل ترین هم مردم باشد زیرا چنانچه بنا باشد که حتی از روی بی اطلاعی یا از روی خطا و اشتباه یا فراموشی ، ظلم و جور از وی ، ظاهر شود و حکمی برخلاف عدالت کند ،

بطور مسلم آن هدفی که از تعیین امام و مقام امامت ، در نظر گرفته شده ، از دست می‌رود و دیگر حکومت امام با سائر حکومت‌های بشری ، تفاوتی ندارد . زیرا غرض اصلی از نصب امام و تعیین این منصب عالی ، تنها رشد و صلاح و اصلاح امور مردم است و هرگز این غرض عالی و هدف مقدس با جور و ستم سازش ندارد .

راستی اگر بنا باشد امام (ع) در جهت نامبرده ، با سائر مردم مساوی و برابر باشد ، دیگر وجهی ندارد که او را بخصوص بعنوان پیشوای ملت ، برگزینند .

آنگاه امام با سائر افراد تفاوت دارد که روش او در همه جهات ، از جور و ستم و بی‌عدالتی ، بطور کلی ایمن باشد ، حتی از روی خطا و اشتباه نیز ، کاری برخلاف عدالت ، از وی ، صادر نشود .

چنانچه بنا باشد از روی عمد و توجه ، ظلم و جوری روا دارد ، آنکه دیگر بخوبی روشن است که نتیجه این میشود که پیشوا قرار داده شده تا موحبات ستم و شروفساد و تباهی را فراهم سازد ، نه اصلاح وضع عمومی مردم .

آیا ممکن است که خداوند عادل و حکیم برای مردم پیشوائی تعیین کند که بجای گسترش عدالت و دادگری ، زمینه ظلم و ستم و بیچارگی ملت را فراهم سازد ؟

و حال آنکه خود در قرآن فرماید .

" مقام عهد برا ستمگران ، نمیتوانند ، دارا باشند " .

(۱) همه بخوبی میدانند که جو رونا عدالتی از هر ظلمی بالاتر است .

علی پیشوائی دادگستر

بهترین نمونه و گویاترین شاهد برای این که باید ، دامنۀ عدالت امام (ع) ، از همه افراد بشر ، گسترده تر باشد ، عدالت علی (ع) و روش عادلانۀ آن بزرگ مرد الهی است .

کیست مانند وی که در مقام قضاوت و اجراء قوانین و بیای داشتن اساس عدالت ، خوشتن را ، بر دیگران مقدم دارد ؟ .

و با احترام قانون خدا و حفظ ناموس دادگری ، از زیان و ضرری که از این رهگذر ، دامن گیر خود میشود ، نهراسد ! -

جامعه بشرکسی راهمچون علی (ع) سراغ ندارد که در مقام قضاوت از روی آگاهی کامل و بر مبنای صحیح دین ، عادلانۀ قضاوت کند .

تاریخ زندگی علی (ع) سابقۀ ندارد که در بیان حکمی و روش زندگی دستخوش تردید و بیخبری ، گردد .

گرچه مردم طبعاً بحکم هواپرستی و خود خواهی ، خواهان عدالت و مساوات نیستند و همچون مریضی هستند که از خوردن داروی تلخ و ناگوار گرچه موجب درمان وی باشد ، خود داری میکنند ، ولی طیب حاذق و پزشک

مهربان و انسان دوست ، به خواسته دل مریض ، وقعی نمی نهد و در مقام
معالجه و درمان وی ، برمی آید .

مریضان روحی و خود سران ، خود رویان و هواپرستان اجتماع نیز
مایلند در جامعه ، آزادورها باشند که بحقوق ضعیفان و ستمدیدگان ، تجاوز
کنند ، به ناتوانان و طبقات ضعیف اجتماع ، ستم روا دارند ، موجبات فساد
و تباهی را در بین مردم ، فراهم سازند .

ولی تنها مردان دادگرو عدالت گسترند که در جامعه اساس عدل و دادگری
را برپای میدارند و برای ایجاد رفاه و آسایش بشریت ، ریشه های ظلم و ستم را
قطع میکنند و در راه میل به هدف مقدس خویش ، از هیچ چیز ، نمی هراسند .
علی (ع) بطور مسلم میتواندست ، مطابق خواسته مردم و میل اکثریت راه
ورسمی در پیش گیرد که اکثر مردم را از خود راضی و خوشنود نگه دارد ولی چنانچه
خود آنحضرت در سخنان گهربارش ، اشاره نموده ، این کار اول موجب تباهی
برای خویش میشد ،

زیرا ظلم و بیعدالتی ، قبل از آنکه بدیگران ، سرایت کند ، نخست
خود شخص ظالم و جور پیشه را ، تباه خواهد نمود .
امام شجاعترین مردم است

از آن رو که امام رئیس و پناهگاهی نیرومند برای مسلمانان است ، باید شجاعترین
همه افراد ملت باشد ، زیرا اگر رئیس یک جمعیتی ترسو و کم جرات بوده

ودلی قوی و استوار نداشته باشد ، در آن هنگام که آتش جنگ شعله ور گردد و حوادث رعب انگیزی برای ملت ، رخ دهد ، امام (ع) باید ملجأ و پناهگاه و مایه تسکین و آرامش دل‌های دیگران باشد و چنانچه روحی شجاع نداشته باشد ، قبل از آنکه دیگران میدان راتهی کنند و پابفرار گذارند ، او که با صلااح ، رهبر جمعیت است ، از همه زود تر راه فرار در پیش می‌گیرد .

آنگاه که فرمانده لشکری که خود باید ترس و رعب را از دل‌ها بدر برد ، و با روحی شجاع و نیرومند ، مایه تسکین دل‌ها و امیدوار کننده افراد ارتش باشد ، اگر بیش از دیگران بترسد و دل‌ها را مضطرب بوی دست دهد ، دیگر تکلیف سائرین روشن است .

قرآن مجید فرماید ، " آنکس که در جنگ ، پشت بردشمن کند ، موجبات غضب و خشم الهی را برای خویش فراهم نموده و جایگاهش جهنم است ، مگر کسی که پشت کردنش بجنگ باین منظور باشد که کناری رفته که خود را برای جنگ آماده ترکند یا بخواهد بدست‌های دیگر از مسلمانان ملحق شود " (۱)

آیا ممکن است امام (ع) که خداوند او را برای پیشوائی خلق برگزیده کاری کند که مورد غضب الهی قرار گیرد و از رحمت پروردگار خود ، دور ماند ؟ اما اینکه باید از همه شجاع‌تر باشد و در بین افراد ملت کسی در دلیری و پیردلی بی‌بایه و ی‌نرسد ، بدان علت که اگر در میان مردم فردی یافت شود

(۱) و من یولهم یومئذ دبره الا متحر فالقتال و متبراً الی فئته فقل یا یغصب من الله و ما ولیه جهنم ... انفال آیه ۱۶

که شجاعتش از امام بیشتر باشد ، بطور مسلم آن فرد برای رهبری وزمامداری مردم ، شایسته تر است ، زیرا او بهتر میتواند افراد ملت را تحت حمات خویش حفظ کند و در حوادث جنگی از همه بیشتر مردم را ثابت قدم ، نگاهدارد و روی این حساب ، هنگام بروز حوادث هولناک که زمینه فرار از میدان جنگ است ، چه بسا امکان دارد آن فرد که از امام ، شجاعت تر است ، ثبات قدم ، نشان دهد ولی آنکه پیشوای مردم است ، پابفراز گذارد و مورد خشم پروردگار قرار گیرد .

از این رو بطور حتم لازم است ، امام که پیشوا و رهبر وزمامدار ملت است ، شجاعت و دلیری و از همه بیشتر باشد و در بین مردم ، همانندوی از نظر شجاعت یافت نشود .

علی در میدان مبارزه

بهترین شاهد گویا ، تاریخ پرافتخار پیامبر و علی است و در نظر گرفتن آن صحنه های شگفت انگیزی که در میدانهای جنگ داشته اند .

راستی نمیتوان در سراسر کیتی ، فردی را نشان داد که در میدان مبارزه و صحنه های جنگی ، ثابت قدم تر از پیامبر (ص) و علی (ع) باشد .

هنگامی که آتش جنگ ، شعله ور میگردد و همه دلهای بلرزه در می آید ، کیست مانند این دو شخصیت بزرگ که همچنان ، قویدل و با اراده آهنین ، ایستادگی از خود ، نشان دهد .



بخوبی روشن است که اگر این دور رهبر بزرگ آسمانی از صحنه کارزار، راه فرار درپیش میگرفتند، بدنبال آنان همه سربازان و نظامیان پابفرار میگذاشتند، زیرا همیشه سرباز در میدان جنگ، چشمش بفرمانده لشکر است. تاریخ جنگهای صدر اسلام بروشنی گواهی میدهد که بسیار اتفاق میافتاد که مسلمانان، میدان کارزار را خالی میکردند و راه فرار درپیش میگرفتند و تنها کسی که باکمال ثبات قدم، میماند، پیغمبر (ص) بود و علی (ع) نیز پروانه پروار گرد شمع وجود پیغمبر (ص) میگردد و از وجود نازنین او دفاع مینمود.

تنها این سخن پر شور و هیجان انگیز را، بشریت از زبان علی (ع) میشنود که میفرمود.

"بخدا سوگند اگر تمام عرب، پشت درپشت، بجنگ من درآیند، هرگز پشت بکارزار نمیکنم! و چنانچه فرصتها بمن اجازه دهد، با سرعت هر چه تمامتر، بسوی آنان، میشتابم" (۱)

صحنه های حیرت زا و شگفت انگیزی که تاریخ زندگی علی (ع) را زینت بخشیده است، خود بهترین شاهد گفتار او است.

* * *

(۱) واللّه لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ولو امكن الغرض من رقابها لساعت اليها.



حسین مرد آزادی و شهادت

شاهد گویا تر حادثه پرهیجان و بی نظیر کربلاست ، آن صحنه های خونین و شور آفرین که در بیابان نینوا ، رخ داد ، معنای شجاعت و شهادت را بجهانیان آموخت و مقام امامت را همانگونه که شایسته بود ، شناساند .

راستی مردی را در نظر بگیریم که با عده ای انگشت شمار ، از یاران و هواداران در بیابانی قرار گرفته و جمعیت بیشماری از دشمنان ، آنان را مانند دست بندی که اطراف دست را فرا بگیرد ، احاطه کرده باشند ولی او همچنان وسط دشمنان ستیزه جو و خون آشام ، با کمال رشادت و دلیری ، ایستادگی نموده و کوچکترین ترسی ورعی در خویشتن ، راه ندهد .

از طرفی ، آب که مایه حیات و زندگی است ، از آنان دریغ شده جگر خود و عزیزان ، از اثر تشنگی ، تفتیده ، بگونه ای که هر کدام خویشتن را روی زمین نمناک انداخته ، شاید قدری از آن التهاب و سوز عطش ، کاسته شود . از طرفی نیز با طراف خویش مینگرد و نوامیس پیغمبر (ص) و بانوان اسلام را غرق حزن و اندوه ، از فراق عزیزان ، مشاهده میکند .

از دیگر سو آینده غمبار آنان را ، میداند سرنوشت این بانوان پرده پوش ، باد زخمیان ستمگرو فرومایگان بی عاطفه ، چگونه خواهد شد . ولی با همه این شرائط و در بحران این سختیها و صحنه های توانفرسا و وقت باد پاشجاعتی بیش از حد وصف و قلبی استوار ، ایستادگی میکند

و هر لحظه چهره ملکوتیش پرفروغتر میگردد .

راستی میتوان سوگند یاد کرد که این استقامت و ثبات قدم و بزرگی روح ، از قدرت بشری خارج است و اگر گوئیم که شجاعت و دلیری حسین (ع) از حد شجاعت بشری خارج است ، سخنی بگزار ن گفته ایم .

با اینکه حسین (ع) پس از آنکه بی ثباتی و بی وفائی اهل کوفه را مشاهده کرد و راه کوفه را بر خویش ، بسته دید ، میتوانست از آن صحرای وحشت را وهراس انگیز ، بیرون رود و خود را نجات دهد ، یا اینکه دست بیعت دهد و تسلیم حکومت بنی امیه گردد و مسلم اگر چنین میکرد ، موقعیت خطیری در دستگاه حاکمه یزید ، پیدا نمیداد ولی هرگز زیر بار این گونه ذلت نمیرفت و با این فداکاری و از خود گذشتگی میخواست امراض گوناگون که از دست بنی امیه گریبان آئین اسلام را گرفته ، درمان کند و پیروان اسلام را که از راه مستقیم به بیراهه گرائیده اند ، بر راه اصلی اسلام بازگرداند و نیز مردان خدا و رجال دین را از شیادان ، هکار و بدعت گذاران گناه پیشه ، بخوبی تمیز دهد و خلاصه بملت اسلام آگاهی کامل ، بخشد .

* * *

ای حسین بن علی (ع) آیا شجاعی همانند تو یافت میشود ؟ شجاعتی از خود نشان دادی که عقلهای بشر را حیران نمودی و جهانی را بشگفتی و داشتی ! کاری کردی که چشم روزگار نظیر آنرا ندیده و آوازه ای از تو در تاریخ زندگی بشر تنین انداخت که همانند آنرا گوش فلک نشینده و نخواهد شنید .

کیست مانند تو آنهمه مصائب جانکاه و توانفرسارابر خویش ، تحمل کند
و برای آزاد مردان و آزاداندیشان ، سرمشقی آموزنده و پیشوائی راستین باشد
و بهترین نمونه فداکاری و جانبازی در راه حق و دیانت گردد . .
آری امام (ع) باید اینچنین باشد و اینگونه نمونه عالی شایستگیها و
فضائل اخلاقی شود .

سعه صدر امام

از جمله صفات ویژه‌ای که باید امام (ع) بیش از دیگران ، دارا باشد ، سعه
صدر و همت عالی است ، چون راستی و وظیفه‌امامت و رهبری ، بسیار بزرگ
و سنگین است .

مگر آن نیست که امام (ع) باید پرده جهل و نادانی را ، عقب زند و
نادانان را علم و معرفت آموزد ، گمراهان را ، رهبری و هدایت کند ، سرپرستی
امت را عهده‌دار شود و حق آنان را زنده نماید ، برای ستمگرد شمنی سرسخت
و برای مظلوم و ستم‌دیده ، یار و مددکار بوده و در میان مردم ، نماینده پرورگار
باشد که بانیروی بیان قوای دشمنان دین را سرکوب سازد ، برای تهیدستان
و فقیران ، پناهگاهی مهربان و دلسوز باشد ، مصیبت زدگان اندوهناک ،
بروی رو آورند تا از غم و اندوهشان بکاهد و آرامشی بقلب شکسته آنان ،
بخشد ، برای آن جوان تهیدست و سوسامانی فراهم کند بر سریتیمان دلشکسته و
غم‌دیده اجتماع ، دست نوازش و مهر انگیزی بکشد .

آنگاه که بین مردم آتش نزاع و کشمکش ، شعله و راست ، اوباید باکمال تدبیر و کاردانی ، آن شعله‌های برافروخته را خاموش کند و بین آنان ایجاد صلح و صفا و آرامش ، برقرار نماید و نیز وظائف سنگین و توانفرسائی که باید آنکسی که هم سمت پیشوائی دینی و هم رهبری و زمامداری خلق را عهده‌دار شده ، دارا باشد .

بنابراین چنانچه بنا باشد امام (ع) شرح صدر کافی نداشته باشد و از مراجعات گوناگون که به وی میشود و سئوالات و درخواستهای مختلفی که از او میشود و صحنه‌های خسته‌کننده‌ای که برایش پیش می‌آید ، اظهار خستگی نماید ، بخواسته‌های مردم ، جواب منفی دهد و خلاصه تلاش و کوشش در جهت اصلاح وضع عمومی مردم که به عهده وی نهاده ، عمل نکند نسبت بوظیفه کوتاهی نموده‌ولی چون دارای شرح صدر کامل و روحیه قوی و همت عالی باشد ، تمام این مشکلات و سختیها و ناهمواریها را بر خویش تن تحمل میکند و بهمه ابرهای حوادث چون گل ، لب خند میزند و بخوبی از عهده اداء وظائف سنگین امامت و پیشوائی ، بر می‌آید .

* * *

خوشروئی و اخلاق نیکو

از آن رو که امام (ع) در همه‌شئون ، مرجع عمومی و پناهگاه همگان است ، میبایست ، نیکوترین اخلاق را ، دارا باشد ، چون عده‌ای از مردم برای کسب

دانش ویادگرفتن وظائفی که دارند ، باومراجعه میکنند ، دردمندان ، از حوادث تلخ روزگار ، به وی پناهنده میشوند ، ستمدیدگان ، برای شکایت ازستمگران وبعنوان دادخواهی ، باو پناه میآورند ، گرفتاران بعنوان شکوه از دشمن خویش ، باور و میآورند ، مصیبت زدگان برای تخفیف تاءلمات و ناراحتیهای روحی که دارند ، باامام درد و دل میکنند . . . وسائر مراجعاتی که خواه ناخواه برای یک پیشوای دینی ورئیس جمعیتی ، پیش میآید .

چنانچه بناباشد ، امام (ع) اخلاق نیکو وقلبی مهربان وچهرهای گشاده ، نداشته باشد ، بطور مسلم جمعیت ازدورش پراکنده میشوند وبطور حتم نمیتوانند درانجام مسئولیت های سنگینی که عهده دار شده ، موفق گردد .

ولی اگر نیکوترین اخلاق را دارا باشد وبآغوشی باز وچهرهای برافروخته ، بامردم روبروگردد ، مردم نیز باشوقی فراوان ودلی پرامید باوروی میآورند ونیازمندیهایشان برآورده میشود ، دردوغم وگرفتاری که دارند برطرف میگردد .

* * *

این بود قسمتی از صفات شایسته که باید امام وپیشوای مسلمین دارا باشد ودیگر صفاتی که امام (ع) دارا است و ما در این کتاب ، عنوانی برای آنها قرار ندادیم ، از صفات نامبرده ، معلوم میگردد مثلاً "امام باید از نظر عبادت و ورع وخوف وخشیت از پروردگار ، از همه بیشتر و برتر باشد .

بیش از همه مردم ، پیش گیری از فساد و تبهکاری کند ، از همه بیش نصیحت گوی خلق باشد ، رفق و مدارا یش با مردم ، قزوتر از همه باشد ، مهر بانترین همه افراد با مؤمنین و دشمن ترین همه با کفار و دشمنان خدا باشد و نیز صفات شایسته دیگر .

همه اینها برای اینست که امام باید از هر نظر ، بی نیاز از دیگران بوده و دیگران همه ، نیازمند به وی باشند و این معنی محقق نمیشود مگر آنکه امام ، در تمام کمالات و شایستگیهای اخلاقی ، نمونه عالی باشد .

* * *

امام برترین فرد انسانهاست

افضلیت و برتری امام بر همه افراد ملت ، مطلبی است که عقل و وجدان بر آن گواهی میدهد ، زیرا چنانچه قبلا نیز اشاره کردیم ، مقام امامت و پیشوائی ، جانشین مقام نبوت و پیغمبری است .

بنابراین وقتی بنا باشد ، علم و حکمت ، رأی و تدبیر ، عزم راسخ ، هدایت و راهبری ، رشد و صلاح ، عفت و تقوی ، سخاوت و امانت ، دادگری سیاست ، شجاعت ، کاردانی ، پارسائی و سائر صفاتی که پیغمبر دارا است امام ، دارا نباشد ، دیگر جاندار که امام را برترین افراد ملت دانیم و او را بعنوان پیشوائی آگاه ، بر دیگران مقدم داریم و اطاعت و پیروی او را بر افراد واجب دانیم .

چنانچه در بین افراد ملت ، فردی یافت شود که از نظر صفات نامبرده امتیازی بر امام داشته باشد ، هرگز نمیتوان آن امام را ، رهبر کامل و پیشوای جامع خلق ، دانست که قدرت داشته باشد با موجبات رشد و صلاح و سعادت مردم را ، فراهم سازد .

اگر ما این منطق غلط را درباره امام قبول کنیم ، در خصوص پیغمبر (ص) نیز باید این موضوع را بپذیریم ، یعنی جایز باشد که در بین مردم کسی یافت شود که از هر نظر از پیغمبر (ص) لیاقت و شایستگی بیشتر داشته باشد و بطور مسلم باید پیامبر (ص) در بین امت دارای امتیازات ویژه‌ای بوده که دیگران از آن بی بهره باشند .

روی این حساب ، مقام امامت نیز که همچون مقام رسالت و پیغمبری ، برای ارشاد و هدایت و رهبری مردم است امام (ع) هم باید همانند پیغمبر (ص) فرد نمونه و واجد عالیترین صفات انسانی بوده و در بین همه مردم ، همتائی نداشته باشد .

* * *

قانون عقلی تبصره نمیخورد

اکنون که برتری و تقدم امام را بحکم عقل و وجدان به اثبات رساندیم ، دیگر جای آن ندارد که ما دست از یک حکم مسلم عقلی برداریم و عمل کسانی را که در صدر اسلام ، آمدند و یک شخص عادی و معمولی را بر فرد برجسته و افضل

مقدم داشتند و اور بعنوان خلیفه پذیرفتند ، تصحیح نمائیم .
 مامجبور نیستیم کاری که برخلاف قضاوت و داوری عقل انجام گرفته ،
 صحه گذاریم و بدرستی آن گواهی دهیم ، حال یا اصلاً " به غرض آنان ، پی
 نبریم و یا بخوبی هدف آنان را از انتخاب غیر افضل ، دریابیم ولی باکمال
 بی انصافی ، چشم پوشی نمائیم و واقعیات را نادیده انگاریم .

سخنی از ابن ابی الحدید

شگفت این است که " ابن ابی الحدید " ، با همه فضل و دانشی که داشته
 در دیباچه شرح " نهج البلاغه " گوید .
 " خدای حکیم ، غیر افضل را بر افضل و برترین امت ، مقدم داشته
 بخاطر اقتضای یک مصلحت تکلیفی که در کار بوده است (۱)
 ولی بی پایگی و نادرستی این سخن از جهات متعددی که ذیلاً " اشاره
 میشود ، معلوم میگردد .

۱- نخست این که مقدم شدن ابوبکر را بر علی (ع) که افضل است ، بخدا
 نسبت داده (و گوید خداوند مقدم داشته) و حال آنکه عده ای از مردم او را
 مقدم بر علی (ع) دانستند ، نه خداوند ! .

۲- وی امری را ادعاء نموده که بطور مسلم برخلاف عقل و فطرت و وجدان

(۱) و قدم المفضل علی الفاضل لمصلحة . . اقتضاها التکلیف .

وروش عقلاء و خردمندان جهان است .

۳- گوید تقدیم ابوبکر بخاطر مصلحت تکلیفی بوده!، ایکاش ما میدانستیم که چه مصلحتی از نظر تکلیف درکار بوده ؟ و ایکاش خود ابن ابی الحدید بطور صراحت ، آن مصلحت که ادعاء نموده ، بیان کرده بود تا صدق گفته او و دلیلی که آورده ، برای ما روشن میگشت .

نظر باینکه امام (ع) همانند پیغمبر (ص) دارای دو منصب است ، هم مقام حکومت دارد و هم زعامت دینی مردم را عهده دار شده و هدف از این دو مقام نیز ، رشد و صلاح و سعادت همه جانبه مردم است ، دیگر هیچگونه جاندار که وقتی در بین ملت فردی از هر نظر شایسته و افضل و برتر از همه یافت شود ، بسراغ دیگری برویم که هیچگونه قابل مقایسه با آن شخص شایسته و افضل نباشد .

آخر چه موجب میشود که ما با وجود فرد افضل و برتر سراغ غیر افضل رویم شخص کامل از هر جهت را رها کنیم و فرد ناقص را انتخاب نمایم ! باینکه همه مردم آن شخص بر حسته و کامل و با فضیلت را بخوبی با اسم و رسم میشناسند . آیا از آن نظر است که شخص غیر افضل و فرد ناقص ، در نزد خدا محبوب تر است و ارزش بیشتری دارد ؟ آیا بهتر میتواند مردم را بسوی رشد و صلاح رهبری کند ؟ یا اینکه خداوند وی را برگزیده ؟! هرگز ! خداوند منزّه تر از آنست که این نسبت ناروا را با او بدهیم .

هیچگاه خداوند با وجود یک بنده شایسته و لایق و ممتاز که از هر نظر

لیاقت زمامداری و رهبری و امامت را داشته باشد ، زمام اختیار و زعامت مردم را بدست دیگری نمیدهد که قابل مقایسه با آن فرد ممتاز نباشد .

مگر کسی این چنین گمان کند که ، مردم در انتخاب خلیفه و پیشوا از خداوندی که از همه حقائق و ضامیر مردم آگاه و بخوبی شایسته و غیر شایسته را میشناسد ، سزاوارترند !!

بی پایگی و نادرستی این گمان ، برای همه بخوبی روشن و آشکار است .
ایکاش آنروز فرامیرسید که همه مردم همه حقائق را باز میشناختند و جمعیتی که از روی ثناء و غصبت از پدران و پیشینیان خویش پیروی میکنند ، به بی پایگی و سستی مرام خود ، پس میبردند و میفهمیدند که بشر در انتخاب امام و پیشوا از خدا سزاوارتر نیست و ایکاش بخوبی دریافته بودند که بطور مسلم خداوند باید رهبر ملت و جانشین پیامبر را ، تعیین کند ، نه اینکه این مسئله پراهمیت را مهمل رها نموده و آنرا بعهده خلق واگذار نماید .

آیا این مطلب از آقایان اهل سنت پوشیده است (شاهد هم پوشیده نباشد) که مقدم داشتن یک فرد عادی بر فرد برتر و افضل ، کاری است برخلاف عدل و حکمت الهی و خداوندی که نسبت به بندگان خویش لطف و مرحمت دارد هرگز باین امر راضی نمیگردد .

حال مگر ما مجبوریم ، مطلبی که برخلاف عقل و خلاف حکمت الهی است ، بپذیریم ، راستی جای شکفت است ، برای اینکه کار عده ای را ماصحیح نمائیم ، و عمل آنان را درست دانیم ، نسبت ناروایی را بحق دهیم ! .

بنابراین باید گفت خدا از هرگونه کاری که خلاف حکمت و مصلحت باشد ، منزّه و مبرا است ؟ این آقایان هستند که کاری اشتباه مرتکب شده اند و بر غیر مبنای عقل و منطق و وجدان ، اساس خلافت را بنا نموده اند .

چه خوب است که ما بعقل و وجدان خویش ، رجوع کنیم ، ببینیم که اگر سلطانی بنا باشد وزیری انتخاب کند ، حاضر است با وجود یک فرد برجسته و از هر نظر شایسته که در بین افراد ملت هست ، بسراغ فرد دیگری رود که بهیچ وجه قابل مقایسه با فرد اول ، نباشد ؟ .

مسلم هیچ عقل و منطقی اجازه نمیدهد و هیچ فرد خردمند و صاحب فکری این امر را ، تجویز نمیکند ،

با وجود اینکه شخصی را که مردم بعنوان خلیفه ، برگزیده اند ، از نظر علم ، شجاعت ، کاردانی و هوشیاری و تمام صفات عالی انسانی ، قابل مقایسه با علی (ع) نبود .

بنابراین چرا ما باید حقائق و واقعیات را نادیده انگاریم و با دست خویش کاری کنیم که فوائد و منافع فراوانی را از دست بدهیم از آنهمه بهره های بیشماری که در سایه رهبری فرد لائق و شایسته ، نصیب ما میگردد ، خود را محروم سازیم ؟ . راستی شگفت انگیز است ! ...

امامت و عصمت

به مسئله رهبری و پیشوائی به دو گونه میتوان نظر کرد ، بیک نظر باید رهبری را یک منصب الهی دانست که خداوند آنرا به کسی واگذار میکند که از هر جهت شایستگی داشته باشد و بتواند در جهات گوناگون ، از مقام نبوت و پیغمبری ، نیابت کند و از عهده انجام وظائفی که پیغمبر (ص) دارا بوده برآید و ما این گونه رهبری و پیشوائی را بعنوان " امامت " مینامیم .

نظر دیگر رهبری ، یک مقام حکومتی و منصب خلافتی است که تنها عهده دار زمامداری ملت ، میباشد ، این مقام از طرف خداوند نیست بلکه فردی یا بزور و قدرت بر جمعیتی ، استیلا پیدا میکند ، یا مردم خودشان به زمامداری فردی ، گردن مینهند ، یا بصورت ولایت عهدی ، مقام خلافتی و حکومت ، به کسی منتقل میشود .

رهبر بمعنی اول یعنی کسی که از طرف خداوند مقام امامت را دارا میشود - باید از آلودگی گناه و از هر گونه عیب و نقصی و بطور کلی از جمیع رذائل اخلاقی پاک و منزّه بوده و ضمناً دارای همه فضائل و شایستگیهای اخلاقی ، باشد

زیرا چنانچه دارای اینگونه شرائط نبوده یعنی مقام " عصمت " را دارا نباشد ، هرگز شایسته نیست که خداوند حکیم او را بعنوان فردی نمونه و بعنوان نماینده خویش در بین خلایق ، برگزیند و مقام نیابت و جانشینی پیامبر را بوی واگذار کند و خلاصه این منصب رفیع و مقام ارجمند که هم عهده دار رهبری دینی و هم زمامداری خلق است ، با و اعطاء نماید .

اما مسئله حکومت و زمامداری همواره در اثر عوامل گوناگونی ، فردی بعنوان زمامدار ، روی کار میآید و زمام جمعیتی را در دست میگیرد و این محیطها هستند که فردی را در خود میپرورانند و زمام امور ملتی را بدست وی میسپارند .

یا حکومت ، تنها میراثی است که از پیشینیان به کسی منتقل میشود و احیاناً پایه های آن به روزور استحکام مییابد ، و این منصب چون یک منصب الهی نیست ، دیگر شایستگی و لیاقت فرد حاکم ، ملاحظه نمیشود و هدف از اینگونه حکومت نیز ارشاد و هدایت خلق نیست ، زیرا اصولاً " اشخاص هم که فردی را بعنوان زمامدار ، روی کار میآورند ، بموجب هدف دیگری است و نظری به رشد و صلاح جامعه و افراد ملت ، ندارند و از این رو نباید از اینگونه کسان که عهده دار چنین پست و مقامند ، جز حکومت و خلافت چیزی دیگر ، انتظار داشت .

البته گاهی میشده که برای فریب ساده دلان و بمنظور عوام فریبی ، ماسک حق بجانبی به چهره کرپه خود بزنند و خویشان را خلیفه و جانشین

پیامبر (ص) معرفی کنند ولی اصولاً "مردم به راه و رسم آنان ، بخوبی آشنا بوده و میدانستند که برنامه آنان عبارت از امور دیل است ؛ کبر و نخوت ، طغیان و بلند پروازی ، خونریزی ، تسهکاری ، پرده داری ، بازی کردن با سگ و میمون و ... میگساری قمار بازی ، برپانمودن مجالس لهو و لعب ، بزم می و مطرب ، شاهد و ساقی و ندیم ، ارتکاب هرگونه فسق و فجور و زشتی و گناه و ... (۱)

تازه عقیده عموم اهل سنت این بوده که پیشوای صالح از میان ایشان کسی است که گناهان و جرائم نامبرده را بطور آشکارا ، انجام ندهد و پرده دری نکند اگر چه در پنهانی خلوت از ارتکاب هریک ، باک نداشته باشد در راه بدست آوردن کرسی ریاست و محکم نمودن پایه های خلافت ، گرفتن اموال مردم ، بناحق ، خونریزی ، آدم کشی ، هتک احترام عمومی و ... اینها هیچکدام ، بنظر عده ای ، بامقام پیشوائی و رهبری ، منافات ندارد آیا نمیدانند که این گونه جنایات ، بحکم جنگ بادی و آئین الهی است ؟!

حال آیا این گونه پیشوائی و زعامت را با امامت و پیشوائی که شیعه معتقد

است و آنرا یک منصب الهی میداند ، میتوان مقایسه نمود ؟

فردی که هدفش تنها خلافت و ریاست بر مردم است ، با فردی که خداوند

(۱) مانند عده ای از خلفاء بنی امیه و بنی عباس و ...

اورا بمنظور لطف در حق بندگان برای ارشاد و هدایت آنان برگزیده ، میتوان یکی دانست ؟ .

از این روشیعه میگوید ، امام (ع) پیشوای الهی خلق باید دارای مقام عصمت بوده و از هرگونه گناه ، خطا و لغزش و... محفوظ باشد .

بنابراین جای شگفت نیست ، اگر اهل سنت ، عصمت و پاکی از گناه و آلودگی را ، شرط مقام امامت ، ندانند ، زیرا از روز نخست بخلافت و زعامت و پیشوائی افراد غیر معصوم ، خو گرفته اند و همیشه همین گونه افراد آلوده را در رأس کار مسلمین دیده اند و در هر عصری خلیفه مسلمانان را فردی دیده اند که در راه تحکیم پایه های خلافت و ریاست از هرگونه گناه و پرده دری و خونریزی ، هتک حرمت دیگران ، برباد دادن مال و عرض و ناموس مردم ، باکی نداشته است ! .

دیگر جاندا رد که برای پیشوا و خلیفه ، مقام عصمت و طهارت ، قائل باشند .

اما شیعه از بدو تاسیس امامت بنا بر مصالحی که در اصل تشریع آن در نظر گرفته شده ، اعتقاد راسخ دارد که بطور قطع باید امام و جانشین پیامبر و آن کسی که عهده دار انجام وظائف پیغمبر است ، دارای مقام عصمت باشد و ساحت قدس وی از هرگونه خطا و لغزش و آلودگی و ناشایستگی و عیب و نقصی پاک و میرا باشد ، و همراه این عقیده دلیلهای و براهین روشن و واضحی که در کتابهای کلامی ، بطور مفصل بیان شده که مادر اینجا بقسمتی از آن

دیلا" اشاره میکنیم :

۱- پروردگار متعال ، پیا برگرانی خویش را بمنظور اهداف عالی برگزیده و آئین آسمانی را ضامن سعادت و خوشبختی همه جانبه بشر ، برای همیشه قرار داد ، اکنون باید دید ، آیا این آئین بزرگ باید بین مردم چنان قرار گیرد که هرکس برای فکر خویش به احکام آن ، عمل کند و در نتیجه آراء گوناگون و عقائد مختلف ، به وجود آید ، یا اینکه می بایست برنامه های این دین بزرگ آسمانی همان گونه که بر پیغمبر (ص) نازل شده ، بدون کم و کاست و تغییر و تبدیل ، پایدار بماند ، حلال و حرام آن تا قیامت ، جاویدان باشد . بطور مسلم ، نمیتوان ، فرض اول را ، قبول کرد ، زیرا چنانچه بنا باشد ، در دین و آئین ، اعمال سلیقه شود و هرکس برای خویش عمل کند ، خواه ناخواه هرج و مرج ، پیدا میشود و احکام پیغمبر (ص) بدان گونه که از آسمان نازل شده ، بجای خود باقی نمی ماند و دیگر نمیتوان آن شریعت را به پیغمبر (ص) نسبت داد .

بهترین شاهد بر مطلب ، اختلاف آراء و عقائد گوناگونی است که از همین رهگذر ، در اسلام ، واقع شد .

نگهبانی خود اگاه

چنانچه فرض دوم را بپذیریم و گوئیم لازم است خداوند برای جلوگیری از تغییر و تبدیل احکام خود و پیشگیری از هرج و مرج

و حفظ دستورات خویش، حافظ و نگهبانی برای دین قرار دهد، که آن نگهبان آگاهانه از حریم دین خدا، دفاع کند و نگذارد برای همیشه، هیچگونه تغییری در آئین آسمانی رخ دهد.

اکنون که پذیرفتیم که خداوند یک حافظ و نگهبان آگاه و آشنای بهمه دقائق احکام، برای دین خود قرار داده است، باید بپذیریم که آن مدافع و نگهبان باید دارای مقام "عصمت" بوده و از هر آلودگی و خطا و اشتباه، محفوظ باشد، زیرا چنانچه او معصوم نباشد، چه بسا ممکن است، از روی عمد یا اشتباه، حکمی را برخلاف واقع بیان کند و در نتیجه هدف اصلی که حفظ احکام واقعی است، تأمین نمیگردد.

۲- بهمان دلیل که ما نیازمند پیغمبر هستیم، نیاز به امام و رهبر و پیشوائی داریم که ساحت قدس وی از هر گناه و خطا و اشتباه، معصوم باشد و اگر همچون سائر افراد بشر، دارای "عصمت" و طهارت نباشد، وجهی ندارد که ما او را برتر و افضل از دیگران بدانیم.

زیرا بسا ممکن است که در اثر نداشتن عصمت، خطا و اشتباهی در دین و اجراء احکام آن، مرکب شود یا در فهم مطلبی ناتوان باشد.

در اینجا کیست که او را متنبه و آگاه سازد و وی را از ارتکاب آن خطا بازدارد بنابراین باید رهبر خلق و امام ملت فردی باشد که امتیازی بر دیگران داشته و هیچگاه گرد آلودگی و گناه نرود و هرگز اشتباه و خطائی در شئون دین

برایش ، پیش نیاید .

آنگاه همچو امام و پیشوائی رامیتوان گفت از جمیع جهات بی نیاز از دیگران است و همه افراد امت به جهت جامعیتی که دارد ، به وی نیازمندند بنابراین چون ملت به امامی که هم احاطه علمی بهمه مطالب داشته و هم دارای مقام عصمت باشد ، احتیاج کامل دارند و از طرفی می بینم بعد از پیغمبر (ص) همچو فردی در بین ملت مسلمان بوده ، دیگر جانشین ندارد که عده ای بناء مکابره گذارند و یک بار در اصل لزوم عصمت برای امام (ع) و دیگر بار بیهانه اینکه همچو فردی در بین بشر ، یافت نمی شود ، مخالفت ورزند .

پیشگیری از فساد

۳- هنگامی که مادر جامعه بشر نظر می افکنیم ، با ظلم و فساد و تباهی روبرو میشویم ، آیا خداوند راضی است که پس از رحلت پیغمبر (ص) این ظلمها و فسادها در بین مردم ، رواج داشته باشد و افراد مرتکب جرم و گناه باشند ؟ یا اینکه نه ، پروردگار جهان فردی را برگماشته که جامعه را بطرف رشد و صلاح سوق دهد و افراد را از ارتکاب گناه و تبهکاری بازدارد .

بطور قطع و مسلم از دیدگاه عقل ، هرگز خدای عادل و حکیم ، راضی نیست که بندگانش بدون سرپرست و ارشاد کنند ، رها باشند که بطور دلخواه هر چه خواستند انجام دهند .

بنابراین باید پیشوائی آگاه باشد که باراهنمائیهای لازم و پندواندرز و راههای گوناگون مردم را هدایت کند، حال، اگر بنا باشد این پیشوا و راهنما، خودش گاهی در امور خطارود، گاهی ظلم و جور و گناهی، مرتکب شود، این نرد دیگر لیاقت رهبری ندارد و خود نیازمند است که کسی او را از خطا و اشتباه بر گرداند و جلو گناه و ستم و تباهی او را بگیرد.

پس اگر بنا باشد، آن هدف عالی که خداوند در تعیین امام و پیشوا در نظر گرفته، تاءمین گردد و در بین جامعه رهبری باشد که جمعیت را بسوی رشد و صلاح و سعادت و کامیابی، پیش برد و جلو فساد و تباهی را بگیرد، بطور مسلم باید آن رهبر و پیشوا معصوم بوده و از هرگونه لغزش و خطاء در امان باشد.

آلوده نمیتواند جلو آلودگی را بگیرد

۴- قاعده‌ای است عقلی، "آنکس که خود چیزی را ندارد، نمیتواند بکسی، اعطا کند". تهیدستی که فاقد هرگونه مال و ثروتی باشد، چیزی ندارد که بکسی ببخشد، جاهلی که بهره‌ای از علم و دانش ندارد، چگونه به دیگری علم بیاموزد، گناهکاری که خود آلوده به هر آلودگی است یا لااقل ایمنی از ارتکاب گناه در او نیست، هرگز نمیتواند جلو قیّاح را بگیرد، راهروی که در ضلالت و گمراهی است یا امکان دارد روزی به گمراهی افتد، لیاقت ندارد که جمعیتی را بطرف حق و هدایت، سوق دهد.

امام (ع) از نظر اینکه پیشرو جمعیت است و عمل او سرمشق زندگی دیگران

است و عهده دار تعلیم و تربیت می باشد و باید خلق را بسوی رشد و صلاح پیش برد و افراد را از گناه و تباهی باز دارد ، چنانچه بنا باشد جاهل و اهل اشتباه و خطا و گناه باشد یا اطمینانی از ارتکاب گناه و خطایش نباشد ، بطور مسلم ، غرضی که از تعیین منصب امامت در نظر گرفته شده ، حاصل نمی گردد .

از این رو ، اضافه بر اینکه امام (ع) باید داناتر و هدایت کنند تر و نصیحت گو تر از همه باشد ، میبایست ، دامنش نیز از گناه و آلودگی و خطا و اشتباه ، معصوم بوده و امکان ارتکاب خطا و تباهی . . . در وی نباشد ، تا بخوبی بتواند بوظیفه سنگین و پر مسئولیت امامت و پیشوائی و هدایت خلق ، عمل کند .

و گرنه اگر دارای شرائط نامبرده نباشد ، خود نیازمند هدایت و راهنمایی دیگران است ، چنانچه قرآن فرماید .

" آیا کسی که بسوی حق رهبری کند ، سزاوار پیروی است ، یا آنکس که براه حق نمی افتد مگر دیگری او را هدایت کند " (۱)

چنانچه امام نیز همانند سایر افراد مرتکب خطا و گناه شود ، لازم است که مردم به عنوان نهی از منکر ، با او مخالفت کنند و از وی انتقاد نمایند . از طرفی چون امام و هادی مردم است ، خداوند اطاعت و پیروی کردن از او را واجب نموده " اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم " (۲)

(۱) یونس آیه ۳۶

(۲) نساء آیه ۶۳

در موردی که بطور مسلم خلاف دین خدا است ، از یکطرف بر مردم واجب است چون امام (ع) فرموده ، انجام دهند و از طرفی چون مخالف با دستور خدا است ، بر مردم لازم است که از آن کار دوری گیرند و اجتناب ورزند .

بنابراین ، مردم ، چه با امام ، موافقت کنند ، چه مخالفت ، کاری برخلاف دستور خدا و آئین اسلام ، انجام داده اند .

آیا چگونه ممکن است خداوند متعال ، اطاعت امامی را بر خلق واجب کند که هم موافقت و هم مخالفت با او امر او ، کاری برخلاف واقع باشد ؟ .

ممکن است کسی بگوید ، کدام پیشوائی است که عهداً برخلاف حکم خدا ، امر و نهی نماید ؟ .

گوئیم ، همین پیشوایانی که در تاریخ اسلام ، عده زیادی از مردم سر باطاعت آنان فرود آوردند و آنان نیز از ارتکاب هرگونه گناه و خطائی ، دریغ نداشتند و آشکارا و پنهان دست بآلودگی میزدند ، مانند خلفاء بنی عباس و بنی امیه و امثال اینها . . .

بهترین گواه ماصفحات تاریخ است که در موارد بیشماری مخالفت آنان را بادیین و حق و حقیقت ، ضبط نموده است و این مطلبی نیست که دیگر کسی ، منکر شود و برای همه روشن و آشکار است .

حال بفرض که ما گوئیم مخالفتی که اینان بادیین و حقیقت داشته اند ، از روی عمد نبوده بلکه از روی جهل و اشتباه بوده است .

آیا میشود خداوند اطاعت و پیروی فردی را بعنوان پیشوا بر ما واجب کند که از ارتکاب گناه و رفتن بسوی ضلالت و گمراهی ، ایمن نباشد و نتواند صلاح و فساد ، حق و باطل ، گناه و طاعت را و . . . تشخیص دهد ؟

بنابراین امام و برگزیده خدا آنکسی است که بتمام حقائق و رموز دین آگاهی کامل داشته و از ارتکاب هرگونه خطا و اشتباهی معصوم بوده و بمورد طاعت و عصیان بخوبی آشنا باشد .

و آنکھی بر فرض ماقبول کنیم که خدا منزه تر از آنست که مردم را موظف به پیروی کسی کند که اهل گناه و جهل و بیخبری ، ضلالت و گمراهی . . . باشد گرچه از روی خطا و اشتباه . . .

آیا امام و پیشوائی که حق برگزیده ، نباید جمعیت را بسوی هدایت و رشد و صلاح سوق دهد و خود از نظر عمل ، نمونه درستی و صدق و راستکاری باشد . آیا نباید امام کسی باشد که در گفتار و کردار و اندیشه و رأی او ، کوچکترین اشتباهی رخ ندهد و بطور واقع بینانه و آگاهی کامل و با شایستگی هرچه تمامتر ملت را بسوی حق و درستی و تمام فضائل اخلاقی ، پیش ببرد ؟ .

بطور مسلم همچو فردی یافت نمی شود مگر آنکه معصوم بوده باشد .

* * *

بنابراین طبق ادله ای که قسمتی از آنرا بر شمردیم ، شیعه معتقد است که باید امام معصوم بوده و دامنش از هرگونه آلودگی گناه و خطا و اشتباه ، منزه باشد .

اکنون باید یاد آور شویم که پس از آنکه اصل لزوم مقام عصمت را برای

امام (ع) ، با ثبات رساندیم ، باید توجه داشت که این مطلبی نیست که در عالم فرض و تصور باشد ، بلکه باید وجود خارجی داشته باشد و اگر وجود نداشت خداوند مردم را به پیروی از معصوم ، موظف نمیکرد ، و ما بخوبی میدانیم که پس از پیغمبر (ص) امام معصوم در بین امت وجود داشته است و همه مردم نیز او را میشناختند و شخصیت او برای کسی مجهول و مبهم نبود است .

همه باید امام را بشناسند

در صفحات قبل یاد آور شدیم که خداوند امام را در بین ملت ، قرار داده تا آنان را بسوی حق و ارشاد ، پیش برد و از جهل و بی خبری ، ضلالت و گمراهی گناه و تباهی ، برهاند .

از این رواطاعت و پیروی از امام را بر مردم واجب نموده ، تا آن هدفهائی که بر شمردیم ، تأمین گردد و ضمناً آئین آسمانی ، همچنان پایدار و استوار بماند . از همین جهت لازم است که بخوبی ، امام (ع) از نظر قوم و قبیله و خصوصیات دیگر ، در بین مردم ، معروف و شناخته شده ، باشد ، تا همه افراد از دور و نزدیک با آسانی بتوانند بروی دست یابند و نیاز مند یهائی که دارند ، بتوسط او بر آورند .

این مطلبی است روشن و نیازی با استدلال و برهان ، ندارد ، زیرا چگونه ممکن است خداوند مشعل هدایتی را در بین مردم قرار دهد و همه را امر به

پیروی و اطاعت او نماید ولی او همچنان ، ناشناخته باشد و کسی او را بتمام خصوصیات ، شناسد و همه بدنبال او ، از این سوی آن سو روند و نتوانند او را پیدانمایند ؟!

این مطلب ، بالطف خداوند و غرضی که از تعیین امام در نظر گرفته شده وفق نمیدهد .

البته پوشیده نماند که صرف معروفیت امام در بین خلق ، کافی نیست بلکه باید خداوند او را تعیین کند و مردم را وادار نماید که بسوی او روی آورند و بوسیله وی ارشاد گردند و همچنین دارای معجزات و امور خارق العاده ای باشد که دیگران از انجام آن عاجز باشند و در این صورت است که امام برای همه ، بخوبی شناخته میشود و این است معنای اینکه شیعه گوید ، مقام امامت ، باید به " نص " و بتعیین از طرف خداوند و پیغمبر (ص) ، معلوم گردد . . .

امام برگزیده خداست

پیش از این یاد آور شدیم که امت نیازمند امامی است که آگاهی کامل بآئین آسمانی که بر پیغمبر نازل شده ، داشته باشد تا بتواند بخوبی همه افراد را بتعالیم دین آشنا سازد و نیز روش زندگیش کاملاً " بر طبق برنامه اسلام بوده و نمونه عالی معارف درخشان این آئین بزرگ باشد ، تا بتواند جمعیت را بسوی اسلام سوق دهد و بطور آگاهانه همه را در راه هدایت و سعادت آورد و آنان را از پرتگاه گناه و رزائل اخلاقی ، نجات بخشد .

اکنون باید در نظر داشت که مردم بهیچ وجه نمیتوانند امامی که دارای شرائط نامبرده باشد ، تعیین نمایند و بطور مسلم پیشوائی که هم علم و آگاهی داشته و هم داد و عدالت گستر بوده و هم ملت رابسوی حق ، رهنمون باشد باید از طرف خداوند برگزیده شود ، خدائی که خالق و آفریننده افراد است و بهمه نهانها و اسرار مردم ، آگاه میباشد و برای شناخت افراد نیازی بامتحان و آزمایش ندارد .

فردی را در بین امت بر میگزینند و پرچم رهبری و امامت را بردوش او میگذارد که مقام " عصمت " و سائر شرائطی که به برخی از آنها اشاره شد ، دارا باشد . بهترین شاهد بر این که مردم نمیتوانند ، امام جامع شرائط را ، انتخاب نمایند ، همین است که عده ای را بعنوان زمامدار و پیشوا برگزیدند که نه جامع همه صفات پسندیده بودند نه از عیوب و نقایق برکنار بودند . بطور حتم مردم از انتخاب پیشوائی که دارای صفات ویژه و ممتاز باشد و همانند وی در بین امت یافت نشود ، عاجز و ناتوانند ،

فردی که دارای علم ، حلم ، شجاعت ، دوراندیشی ، سیاست ، کاردانی ، فصاحت ، سخنوری ، سخاوت ، بزرگواری ، پارسائی عبادت ، امانت ، رشد و صلاح و . . . باشد ، تنها باید خداوند او را برگزیند و بمردم معرفی نماید .

کسی که دارای مقام عصمت بوده یعنی گردگناه نرود ، جهل و کمراهی نداشته ، بخل و ترس در وی راه پیدا نکند ، مرتکب جور و ستمی نشود ، از

غفلت و فراموشی خطا و اشتباه ، مصون ماند و بطور کلی حسب و نسب وی از تمام عیوب و نقصها و پلیدی و زشتی ... مبرا باشد ، همچو کسی را مردم نمیتوانند بشناسند و تنها خدا است که قدرت دارد او را بعنوان پیشوا برای رهبری ملت ، برگزیند .

اگر بشر این قدرت را داشت و از عهده این امر بزرگ ، برمی آمد ، چرا از همان روز نخستین و پس از درگذشت پیامبر (ص) که بطور خود سر ، بسراغ انتخاب خلیفه رفتند ، فردی را انتخاب ننمودند که از هر نظر شایستگی رهبری و امامت را داشته و دارای شرائط نامبرده باشد . و نیز در طول تاریخ که زمامدارانی روی کار آمدند از آن نظر که برگزیده خدا نبودند ، بهیچ وجه نتوانستند مردم را با آگاهی کامل بر صراط اسلام ، پیش ببرند و بهمان راه و رسمی که پیغمبر (ص) داشت ، عمل نمایند و همه افراد را بر اه حق و هدایت ، سوق دهند و حریم دین را از بازیچه دست بازیگران صحنه های سیاسی ، حفظ نمایند .

آشفته جویان

و آن گهی بر فرض که مردم بتوانند امام و پیشوائی که جامع همه شرائط باشد ، بشناسند و نیازی بمعرفی خداوند نباشد ، مشکل دیگری پیش می آید و آن اینکه ، چه نیروئی است که بتواند هم افراد ملت را به پیروی و متابعت آن امام و پیشوا ، جمع کند ؟ با اینکه مردم دارای آراء مختلفی هستند عده ای

طالب حق و پیرو حقیقتند ، گروهی همیشه دنبال بازار آشفته میگردند و بسوی باطل میگرایند ، عدهای اصلاً به «رائط» امامت ، آشناییستند و نمیدانند که امام (ع) باید چه مزایائی داشته باشد ، عدهای نیز هیچگونه استقلال فکری ، از خود ندارند و هر طرف که آنان را بکشانند ، میروند ، بطور کلی خیر و شر را تشخیص نمیدهند ، عنان اختیار شان همانند بهائم ، بدست فردی میسارند و بهر سویشان بکشند ، آنان در حرکتند !

آیا چه زمانی بوده که مردم حتی در برابر باطل — که مطابق باهوی و هوس آنان نیز هست — اتفاق کرده باشند ؟ تا چه رسد به اینکه برد در حق و حقیقت ، گرد آیند و اتفاق کلمه داشته باشند .

خلفا چگونه روی کار آمدند

از بدو تاریخ خلافت تا پایان آن برای نمونه یک خلیفه هم نمیتوانیم نشان دهیم که به اتفاق آراء عموم مردم ، بر سر کار آمده باشد ، چه آن خلفائی که بهره‌ای از اسلام داشته‌اند یا آنان که سراپا جهل و بیخبری و گمراهی بوده‌اند .

همیشه جمعیت خاصی از ملت بادیسه هائی ، فردی را بعنوان خلیفه ، روی کار میآوردند ، گرچه همه افراد ملت بخلافت و زمامداری او راضی و خوشنود نبودند .

بنابراین چون بشر از عهده تعیین و انتخاب امام و پیشوای واجد همه شرائط ، عاجز و ناتوان است ، خداوند از باب لطفی که در حق بندگان خویش

دارد ، میبایست ، همچو پیشوائی که دارای شایستگی کامل باشد ، برگزینند . چنانچه بنا باشد که خداوند امام راتعیین نکند و بعهده مردم واگذار نماید ، مطلب از دو حال خارج نیست ، یا اینکه مردم از زیر بار آن شانه خالی میکنند و برای خویش امامی برنمیگزینند ، که در این صورت ، رهبری و زعامت و نظام زندگی و اساس احکام دین ، مختل میماند .

و چنانچه اقدام کنند و فردی را بعنوان پیشوا برگزینند ، همچنانکه همین کار را هم کردند ، بنابراین فرض ، لازم آید پیشوائی که مردم بسلیقه خویش انتخاب کرده اند ، گاهی روش عدالت داشته ، گاهی جور و ستم ، مرتکب شود ، در بعضی موارد آگاهانه قدم بردارد ، در موارد دیگر ، جا هلاک و از روی بیخبری ، کاری انجام دهد ، گاهی راه هدایت پوید و دیگر گاه بگمراهی و ضلالت گراید .

البته این مطلب در عالم فرض و تصور نیست بلکه صفحات تاریخ بخوبی گواهی میدهد که خلفاء و کسانی که بر کرسی زعامت و پیشوائی نشستند ، همینگونه بوده اند .

حال اینگونه پیشوائی را میشود با آن امام و رهبری که خداوند دانا و حکیم برای مردم اختیار میکند ، مقایسه نمود ؟

آیا خداوند جز فردی که منزله از گناه و هر عیب و نقص بوده و دارای قدرت عصمت باشد ، برای رهبری خلق ، انتخاب مینماید ؟

چنانچه می بینیم پیغمبران و رسولان خویش را از همینگونه افراد پاک و

معصوم و منزله از هر خطا ، برای هدایت خلق ، برگزید .

مگر نه اینست که مقام امامت ، جانشین مقام رسالت و پیغمبری است ؟

امام نیز همان روش و برنامه‌ای که پیغمبر داشته ، دارا است .

همانگونه که پیغمبر (ص) از روی هوی نفس ، سخنی نمیگوید ، بلکه همه

گفته هایش ، وحی است و از جانب پروردگار ، امام نیز آنچه بگوید ، از

تعلیمات پیغمبر است و آنچه از رسول خدا فرا گرفته ، برای مردم بازگو میکند و خلاصه

بین این دو مقام از نظر نقش رهبری و شرائط زعامت ، تفاوتی وجود ندارد .

پاسخ یک پرسش

ممکن است کسی بپرسد ، پیشوا و امام مسلمانان چه نیازی به صفات نامبرده

دارد و حال آنکه اساس اسلام بنیاد شده و همه مردم با معارف آن ، آشنا

گشته‌اند و پرچم بلند پایه آن در شرق و غرب برافراشته‌است ، و خلاصه تمام

جمعیت‌هایی به عظمت و بزرگی این آئین آسمانی ، برده‌اند ، زمامداران

و زعماء اسلام نیز دارای آن گونه صفاتی که شما برای امام برشمردید ،

نبودند ، بنا بر این اگر منظور پیشرفت دین خدا و پیشبرد مقاصد عالیه آن می‌باشد

بخوبی می‌یابیم که همان خلفاء و رهبران که زعامت مسلمانان را عهده دار

شدند ، در ترویج اسلام کوشا بودند ، دیگر چه نیازی به امام معصوم و واجد

شرائط نامبرده داریم ؟

در جواب گوئیم ، البته آئین مقدس اسلام بواسطه واقع بینی و حقیقتی

که دارد ، خود موجب میشود که مردم با آغوش باز آن استقبال کنند و بر

واقع ، این دین آسمانی خود زبان گویائی دارد و باطرزی شگفت انگیز در دل اجتماع ، جای خود را باز میکند ولی منظور ما این است که پیشرفت این آئین مقدس با سرعتی هرچه تمامتر ، صورت گیرد و سایه آن بر سه همه بشریت بیافتد و تا اعماق جان انسانها نفوذ نماید و تمام ساکنین کره زمین را بصورت جمعیت و جامعه واحدی درآورد .

بطور مسلم این هدف عالی محقق نمیکردد ، مگر آنکه امام و رهبر اسلام ، دارای شرائط نامبرده باشد و این تنها قدرت رهبر و پیشوای معصوم است که بتواند در شرائط مساعدی زمام همه بشریت را در دست گیرد و آنان را از گمراهی ، جهل و بیخبری و اخلاق ناستوده ، بازدارد و با آگاهی کامل همه را بسوی رشد و صلاح ، علم و ترقی و تعالی ، پیش برد و بطور مسلم ، پیشوا و زعمی که هم دارای لیاقت ذاتی و قدرت بیان و هم نیروی جنگی و نظامی ، در اختیار دارد ، موانع و سدهائی که نمیگذارد همه مردم با حقیقت اسلام ، آشنا شوند ، از بین میبرد و آئین بزرگ خدا را بر سراسر گیتی ، میگستراند و آنگاه است که حاکمیتی برای جهان جز آئین اسلام ، بچشم نمیخورد .

و انگهی وضع مسلمانان بسان امروز نبوده که هر کس خویشان را در امر دین صاحب نظر بداند و بیپرویی از هوای دل ، هر چه خواهد انجام دهد و کسی نباشد که او را از هو سرانی و خود سری بازدارد و بسوی فضیلت و تقوی سوق دهد . این نابسامانی و گناه پیشگی که مسلمانان دارند ، همه در اثر نبود یک رهبر مقتدر و صاحب نفوذ است .

اگر امام معصومی که تمام اختیارات در دست وی باشد بتواند همه حدود الهی را جاری سازد ، در بین ملت مسلمان وجود داشت ، همه میدیدیم که دیگر کس رایارای آن نبود که بتواند بطور علنی و آشکار بهر جرم و جنایتی دست زند و این وضع آشفته پیش بیاید ، بلکه تمام افراد تحت نظامات عالی و زندگی ساز اسلام به همه دستورات و قوانین الهی ، عمل میکردند و بدنبال آن خداوند نیز برکات مادی و معنوی خویش را بر مردم ، ارزانی میداشت و خلاصه زندگی سعادت‌مندی برای همه ، فراهم میگشت و عرض و آبرو و عفت عمومی و کلیه ذخائر طبیعی و معنوی ، در سایه امام و رهبر لایق و کاردان ، از دستبرد دیگران ، محفوظ میماند .

مرز تشخیص ملت

این مطلب نیز برای همه روشن است که مردم اصولاً دارای آراء و سلیقه‌های گوناگونی ، هستند و در فهم و درک واقعیات ، هیچگاه یکسان نیستند و از نظر داوری و قضاوت کاملاً " متفاوتند " .

با در نظر گرفتن این همه اختلاف در آراء و افکار ، چگونه میشود انتظار داشت که بتوانند امام و پیشوای شایسته الهی را تشخیص دهند ؟ و بر فرض که تشخیص دهند در مقام نیستند که او را رهبر و پیشوای خود قرار دهند زیرا عموم مردم خواهان حکومت حق و عدالت هستند .

اگر می بینیم که در طول تاریخ ، مردم ، امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) را برای مدت کوتاهی ، بسمت پیشوائی و زعامت برگزیدند ،

آنهم یک حادثه اتفاقی بود که پیش آمد و بناچار تن به بیعت اودادند! تازه آنهم نه بعنوان امام و پیشوا! نچنانچه شیعه اعتقاد دارد، بلکه پیشوائی و خلافت او را همانگونه قبول کردند که خلفاء سه گانه پیشین را، پذیرفته بودند.

البته در بین مسلمانان، جمعیتی بودند که باینش کامل، تشخیص داده بودند که علی (ع) امام و برگزیده خداست و او را بعنوان یک رهبر الهی که از طرف خدا و پیغمبر (ص) تعیین شده، میشناختند.

شگفت این است که دیده شد، همان مردم که اکثریت جمعیت را تشکیل میدادند، هنگامی مشاهده کردند که علی (ع) مرد حق و عدالت است و می خواهد ملت را بر اه مستقیم اسلام وادارد، چه حوادث تلخی برای وی، پیش آوردند. باینکه بعد از علی (ع) که مردم با امام حسن (ع) بیعت کردند، می بینیم که عهد و پیمان خویش را زیر پا گذاشتند و معاویه را بر آن حضرت مقدم داشتند.

با اینکه معاویه، چهره شناخته شده ای بود، روزگاری در کفر و الحاد، بسر میبرد، پس از آنکه اسلام، نیرو و قدرتی پیدا نمود، قهرا "تظاهر باسلام نموده و ماسک حق بچهره کریه خود زد.

همین مردم، فردی مانند یزید ناپاک را برگزیدند و بدست یاری او خون عزیز ترین فرزندان پیغمبر (ص) یعنی حسین بن علی (ع) و یاران او را، ریخته و با ارتکاب این جنایت بزرگ، خواستند، موجبات خوشنودی یزید را

فراهم سازند و درحقیقت ، عوض خونهای بود که درجنگ بدر ، بدستور پیغمبر (ص) از بنی امیه ریخته شده بود و خلاصه ، یزید خواست ، انتقام کشته های بدر را بگیرد .

اکنون جای آنست که بطور قاطع و باکمال صراحت گوئیم مردم از انتخاب امام عادل و واجد شرائط ، ناتوان و عاجزند و تنها خداوند است که باید آترابه پیشوائی خلق ، برگزیند تا درباره آن مردم ، اختلاف رای و نظر پیدانکنند و همه متحد المال باشند .

پس با اینکه خداوند اختیار امر تعیین خلیفه را از آنان گرفته اینهمه اعمال سلیقه و اختلاف نظر پیدامیشود ، دیگر وقتی کار بآنها واگذار شد و خود رسماً " اختیار دار گردند ، معلوم است که چه ها خواهد شد .

بنابراین عقیده شیعه که امامت را مقامی انتخاب شده از جانب خدا میداند ، روی میزان عقل و منطق صحیح است .

سخنی از پیشوای هشتم

خاندان پیغمبر (ص) بخوبی شخصیت امام و صفات برجسته ملکات شایستهای که باید دارا باشد ، بیان فرموده اند و عجز و ناتوانی مردم را در انتخاب امام و خلیفه گوشزد کرده اند .

از جمله فرمایش حضرت رضا (ع) است که وقتی شنید ، مردم در مسجد جامع " مرو " در خصوص امامت ، بحث و گفتگو کرده اند ، فرمود .

" مقام امامت، مقامی است بسرفیع و گران قدر، جایگاهی است والا بلند پایه، مرتبای است منیع، دریائی است ژرفنای و بی پایان از این رواندیشه‌ها و عقول مردم، بحقیقت آن دست‌نمی‌باید و هرگز نمیتوانند، از پیش‌خود، امامی برگزینند "

سپس در آخر سخن، اضافه فرمود.

" چگونه میتوانند مردم، فردی را بعنوان امام، برگزینند و حال آنکه امام، آن عالم و دانائی است که در وی هیچگاه جهل و بیخبری را پدیدانمیکند، زعمی است که در انجام مسئولیت، تعلل‌نمی‌ورزد، از معدن قدس و طهارة، پارسائی، زهد، معرفت و عبادت... است.

امام دارای دانش است پریهره، بردباری است کامل که برمسند امامت تکیه زده‌است، آگاهی کامل با مر سیاست و اداره امور مملکتی، دارد، فرمان‌وی، بر همه، فرضی و لازم است، برپای دارنده امر پروردگار است، نصیحت‌گری خلق و نگهبان دین الهی است "

پس از آن فرمود.

و هنگامی که خداوند فردی را بعنوان اصلاح امور بندگان، برگزیند، شرح صدر، بروی، عنایت میکند و چشمه‌های علم و حکمت را در قلبش، جاری می‌سازد و بروی علومی الهام میکند که هیچگاه از پاسخ‌پرسی، خستگی ندارد و در بیان واقعیت و حقیقت، حیران نمی‌گردد، او معصوم و مورد تأیید الهی است.

دارای توفیقات روز افزونی است ، از هرگونه خطا و اشتباه و لغزش ، برکنار است ، خداوند او را باین مزایا اختصاص داده تا برای بندگانش حجتی بوده و گواهی صادق ، بر خلق باشد و اینست فضل الهی که بهر کس خواست ، عنایت میکند و خداوند صاحب فضل عظیم است " (۱)

(۱) ان الامام ما جل قدره و اعظم شأنا و اعلی مکانا و امتع جانباه و بعد غوره من ان یبلغها الناس یعقولهم او یتألوها یا رأیهم او یقیموا اماما یا اختیارهم . . . ثم قال فی آخر کلامه (ع) . و کیف لهم باختيار الامام والامام عالم لایجهل و راع لایکنل معدن القدس و الطهارة و النسک و الزهادة و العلم و العبادة . . . الی ان یقول (ع) نامی العلم کامل الحلم ، مضطلع بالامامة ، عالم بالسیاسة ، مفروض الطاعته ، قائم بامر الله عزوجل ، ناصح لعباد الله . حافظ لدين الله . . . ثم قال علیه السلام . و ان العبد اذا اختاره الله عزوجل لامور عباده ، شرح صدره لذلك و اودع قلبه ینابیع حکمته ، و الهمة العلم الهاما ، فلم یعی بعده بجواب و لایحیی فیہ عن الصواب فهو معصوم مؤید ، موفق مسدد ، قدام من الخطاء و الزلل و العثار ، یخصه بذالك لیكون حجة علی عباده و شاهده علی خلقه و ذالك فضل الله یوءتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ، فهل یقدرون علی مثل هذا فخیارونه ، او یكون فحسارهم بهذه الصفه فیفقدونه ؟

این بود قسمتی از بیانات پیشوای هشتم شیعه علی بن موسی الرضا (ع) که درباره شخصیت امام ، ایراد فرموده‌اند .

بنابراین امامی که می‌خواهد جهان بشریت را بسوی سعادت همه جانبه سوق دهد ، بطور مسلم باید دارای خصوصیات نامبرده باشد و فردی که دارای اینگونه امتیازات باشد تنها باید خداوند که آفریننده مردم است و آگاهی کامل بضمائر افراد دارد ، او را برگزینند ، و کس دیگر جز خدا ، از عهده این عمل خطیر بر نمی آید .

بهترین شاهد بر این مطلب ، همان است که دیده شد ، مردم چه افرادی را بعنوان خلیفه و پیشوای ملت ، برگزیدند ، افرادی مانند ، مروان یزید ، ولید ، امین ، ابراهیم مغنی ، متوکل و از این قبیل افراد که تاریخ ننگین آنان ، برای همه روشن است .

جواب يك پرسش

ممکن است کسی بگوید ، از بدو پیدایش مسئله پیشوائی و خلافت ، مردم در انتخاب خلیفه ، اختیاری از خویش نداشتند و به نیروی قهر و غلبه یا بوسیله پول و درهم و دینار ، فردی بر مردم حکومت نموده و زمام خلافت را در دست گرفته است و اگر مردم آزادی کامل داشتند و شورای حقیقی تشکیل میشد و خلاصه نظام دموکراتی واقعی برقرار میبود ، خواه ناخواه فردشایسته‌ای

، بعنوان خلیفه برگزیده میشد و احتیاجی نبود که از طرف خداوند ، تعیین گردد .
 در جواب گوئیم ، اکنون که اختیار خواه ناخواه از مردم گرفته شد و عده‌ای
 رأی خویش را بر خلق تحمیل میکنند و کسی از خود آزادی در انتخاب خلیفه
 ندارد چرا ما اختیار را بدست خداوند و آفریننده خویش نسپاریم تا -
 فردی که از هر نظر شایستگی و لیاقت دارد ، بعنوان امام و پیشوا برگزیند .
 حال که بنا است مردم بدون رأی و اختیار باشند چه بهتر که خداوند
 متعال ، اختیار دار ما باشد و بجای اینکه عده‌ای سلب آزادی از ملت نمایند ،
 خدا که جز مصلحت بندگان را در نظر ندارد و به همه امور و واقعیات ، آگاهی کامل
 دارد ، سرنوشت ما را تعیین کند و فرد نمونه و ممتازی که واجد همه شرائط زعامت
 و پیشوائی باشد ، برای مردم تعیین نماید .

امامت از راه لطف

کسی نمیتواند منکر لزوم وجود امام شود زیرا بحکم عقل وفطرت، مردم نیازمند رهبر و پیشوای شایسته‌ای هستند که آنان را بسوی سعادت دوجهان رهنمون گردد.

گواه برایین مطلب همانست که پس از درگذشت پیامبر (ص) پیش از آنکه مردم بدن آنحضرت را غسل دهند و بخاک بسپارند، جمع شدند تا برای خویش زعیم و رهبری برگزینند تا آنجا که بین مهاجرو انصار، مشاجره‌ای در گیر شد، انصار به مهاجرین میگفتند، از بین ما و شما دونفر بعنوان امیر، انتخاب شود، مهاجرین میگفتند، زعیم باید یک نفر بوده آنها تنها از بین ما باشد.

گویا در نظر شان تعیین خلیفه و پیشوا از تحبیهی بدن پیغمبر (ص) ضروری تر بوده، از این رو علی (ع) را در حالیکه مشغول غسل دادن پیغمبر (ص) بود رها کردند و با سرعتی هرچه بیشتر در سقیفه بنی ساعده دور هم گرد آمدند و بطور کلی با علی (ع) - و اهل بیت پیغمبر (ع) در آن خصوص، مشورتی ننمودند. گویا اصلاً آنان بهره‌ای در این امر بزرگ ندارند و حال آنکه از نظر

قربان و خویشاوند بایبغمبر (ص) و نیز از جهت برتری و فضیلت و از نظر نصی که از پیغمبر (ص) رسیده، علی (ع) نامزد خلافت ولی موقعیت شناسان برای اینکه لباس خلافت را که خداوند براندام علی و فرزندانش (ع) قرار داده برتن خویش کنند، بانقشه‌ای حساب شده کار را بنفع خود تمام کردند.

بنابراین چون خلافت و امامت و زعامت خلق بحکم عقل و غریزه و فطرت، امری است ضروری و لازم، از این رو برخداوند لازم است که آراه لطف در حق بندگان خویش، فردی را بعنوان امام، معین کند و چنانچه خداوند این امر مهم را بر مردم واگذارد، بطور مسلم موجبات حیرت و سرگردانی آنان فراهم میگردد.

یا اینکه اگر بنا باشد خدا اختیار این امر را بعهده عده خاصی از مردم واگذارد، در آن صورت نیز تمام اختیار خلق، بدست همان عده خاص میافتد و آزادی رأی و اظهار نظر از عموم مردم گرفته میشود.

ولی چنانچه خداوند خلیفه و پیشوای مردم را تعیین کند، گذشت از اینکه اختلاف رأی و نظر از این رهگذر پیدا نمیشود، ضمانت پروردگار نیز بر مردم، تمام میگردد و چنانچه مردم از آن پس، از امامی که برگزیده خدا است روگردان شوند، دیگر بهانه‌ای ندارند و آنگاه است که ملت با دست خود موجبات گمراهی و ضلالت و عذاب آخرت را برای خویش، فراهم نموده‌اند

بنابراین لطف خدا ایجاب میکند که برای گمراه نشدن خلق، مشعل

هدایتی بنام امام ، سر راه بشر قرار داده شود تا اینکه مردم باروشن بینی راه سعادت را بیابند و کاملاً بر آنان اتمام حجت شود .

بسیار روشن است که در صورت عدم تعیین پیشوا ، اگر مردم به تاریکی گمراهی و ضلالت افتادند و راه سعادت واقعی را ، باز نجستند ، روز قیامت در پیشگاه الهی ، عذر آنان موجه است .

ممکن است گوئی از کجاکه خداوند این موضوع را مهمل نگذاشته ، بچه دلیل فردی را بعنوان امام و خلیفه پیغمبر (ص) قرار داده است ؟
گوئیم ، مگر قرآن با صراحت نمی فرماید .

"ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت برتوانزل شده به مردم برسان و چنانچه تبلیغ (این امر را) نکنی ، در اداء رسالت کوتاهی کرده ای " (۱)
بخوبی روشن است که تمامیت تبلیغ احکام و برپای داشتن نظامات و قوانین اسلام ، منوط به نصب امام و تعیین خلیفه ، میباشد .

پیامبر (ص) نیز در موارد متعدد این مطلب مهم و اساسی را به مردم گوشزد نمود ، بخصوص در روز هجدهم ذیحجه در غدیر خم ، که آشکارتر از همه مواقع ، جانشین و خلیفه خویش و رهبر و زعیم و امام مردم را تعیین

— (۱) یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ...

فرمود تا آنگاه که آیۀ ذیل نازل شد .

" امروز دین شمارا کامل نمودم و نعمت خود را بر شما با تمام رساندم " (۱)

با وجود قرآن نیازمند امام هستیم

ممکن است کسی بگوید ، آن پیشوا و رهبری که خداوند برای مردم قرار داده ، عبارت است از قرآن کتاب خدا و همچنین سنت پیغمبر (ص) که خود بیان کننده و زبان قرآن است و مطالب مبهم کتاب الهی را برای مردم بخوبی آشکار و واضح مینماید .

در جواب گوئیم ، اگر قرآن و سنت پیغمبر (ص) برای هدایت مردم کافی بود و دیگر نیازی با امام و جانشین پیغمبر نداشتیم ، نباید اینهمه اختلاف در عالم اسلام ، رخ دهد و مسلمانان گروه گروه گردند و بصورت فرقه های گوناگون درآیند ، با اینکه هر گروه قرآن و سنت پیغمبر را ، راهنمای خویش میدانند بنا براین ملت اسلام ، نیازمند رهبری هستند که حقیقت قرآن را آنچنان که بر پیغمبر (ص) نازل شده ، بخوبی برای مردم ، بیان کند و همه مسلمانان را بصورت گروه واحدی ، درآورد و جلو آنهمه تفرقه ها و تشتت آراء

(۱) الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا

را بگیرد ، بنحوی که دیگر برای کسی ، حیرت و سرگردانی باقی نماند .
 بنابراین قرآن گرچه پیشوای خلق ، محسوب میشود ولی آن امام و رهبری که خداوند از باب لطف برای هدایت و راهنمایی مردم و برای بیان معضلات و نکته‌های مبهم قرآن قرار داده و جلو کج رویها و اشتباهات مردم را میگیرد ، باید فردی باشد که در جمیع صفات ، همانند پیامبر باشد خلاصه با وجود قرآن که پیشوای صامت و غیر گویائی است ، نیاز مند امامی هستیم که زبان گویای قرآن است و حقیقت سنت پیغمبر (ص) را نیز بیان میکند و در واقع امام مفسر قرآن و سنت است .

از آن روز که مردم از اینگونه امام ، فاصله گرفتند بصورت فرقه‌ها و گروه‌های گوناگونی درآمدند و هر گروهی برای و گمان خویش ، راهی را در پیش گرفت . اگر مسلمانان از روز اول از امام و رهبر واقعی — که از جانب خدا و پیغمبر معین شده پیروی کرده بودند ، همه ملت اسلام در صف واحدی بود و این همه تشقت آراء و مذاهب متعدد ، به وجود نمی آمد .

ممکن است کسی گوید ، تعیین امام ، هنگامی برخداوند لازم میشود که لطف او در حق بندگان ، تنها منحصر بمقام امامت باشد و چنانچه از راه دیگر این لطف بزرگ به مردم برسد ، دیگر تعیین امام برای مردم ، ضروری نیست و امر لازم و واجبی محسوب نمیشود .

در پاسخ گوئیم با قوائد پیشماری که از رهگذر مقام والای امامت و پیشوائی

بهره مردم می‌گردد، بهره‌ر صاحب عقل و فکری، روشن است و اصولاً روش و راه و رسم عقلاء و خردمندان هر جامعه‌ای نیز بر همین است که برای جلوگیری از تشتت و نابسامانی و بی‌انضباطی جامعه، فردی را بعنوان زعیم برای خویش برمیگزینند از طرفی هم، لطف دیگری که بتواند، جایگزین لطف امامت باشد، ماسراغ نداریم ولی آثار شوم و نکبت بار پیروی نکردن مردم، از امام جامع شرائط را، بصورت اختلاف مذاهب و آراء گوناگون، بچشم می‌بینیم. از این رو شیعه، گذشته از ادله نقلی، از راه دلیلهای عقلی، معتقد است که مقام امامت، همانند مقام نبوت و پیغمبری است که بر خدا لازم است که از راه لطف، برای مردم، قرار دهد و همچنانکه برای هدایت و ارشاد خلق، رسولان و پیامبرانی برگزیده، امان و پیشوایانی نیز انتخاب کرده تا مردم به بیراهه و گمراهی نیفتند.

زیرا همان گونه که مردم نیازمند پیامبرند تا احکام الهی را که از طرف خدا بروی نازل میشود، دریافت نمایند، محتاج به امامی هستند که پس از تعطیل دستگاه وحی، و درگذشت پیامبر، قضا یا حوادثی که رخ میدهد — بر طبق احکام نازل شده، با کمال آگاهی و علم، تأویل نماید و خلاصه فردی که بتواند احکام واقعی خدا را به همان گونه که نازل گشته، در هر زمانی برای مردم، بیان کند.

از این رو همان طور که در صورت تخلف از احکام پیغمبر (ص) موجبات

گمراهی برای خلق پیش می‌آید ، از رهگذر مخالفت با امام که جانشین پیغمبر است ، نیز ، ره آوردی جز حیرت ، ضلالت و گمراهی ، پیدا نمیشود .

آری "آنکس که بمیرد و امام عصر خویش را ، نشناسد ، مانند کسی است که زمان جاهلیت از دینارفته باشد (۱)

وجود امام در هر زمان

همان لطف الهی که ایجاب نموده ، برای خلق ، امام و پیشوا ، درابتداء .

امر ، قرارداد شده ، موجب میگردد که در هر زمانی مردم ، از این فیض بزرگ الهی برخوردار گردند و خلاصه همان ادله‌ای که بر امامت امیرالمؤمنین (ع) اقامه شده ، دلالت دارد که پس از وی ، فرزندان آن حضرت ، یکی بعد از دیگری ، طبق تعیین الهی و معرفی پیغمبر (ص) در هر عصری ، بر مردم امامت و پیشوائی کنند .

در این عصر نیز همان ادله میگویند که جهان بشر نیازمند امام است و چون موانعی برای ظهور و آشکار بودنش وجود دارد ، از انظار غائب ، ولی فیض عمومی او (همانند نور خورشید از پس ابر) بهمه جهانیان میرسد .

(۱) من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة .

امامت مطابق با راه و رسم انسانها

مسئله جانشینی و خلافت، از مسائلی است که مطابق با روش همه مردم جهان است، یعنی بخوبی میابیم که رئیس هر مملکت و کشوری فردی را برای خویش بعنوان نائب و جانشین، معین میکند.

بلکه این مسئله در دایره وسیعتری واقع میشود، بطوریکه رئیس هر مؤسسه‌ای، قائم مقامی دارد که در نبود او کارهایی که بمعهده او است و مربوط بشؤون مردم است، انجام دهد و این کار را بمنظور حفظ مصالح مملکتی و نفع ملت، انجام میدهند.

زیرا بخوبی روشن است که با تعیین جانشین و نائب، جلو نابسامانی و آشوبگریها، گرفته میشود، و نظم و انضباط عمومی کشورها، بجای خود محفوظ می ماند.

بلکه ما در بین خود مشاهده میکنیم که اگر شخصی خود را در آستانه مرگ ببیند و دارای فرزندان خردسال و غیر رشید بوده، ضمناً اموال فراوانی نیز داشته باشد، بمنظور سرپرستی فرزندان و حیث و میل نشدن اموالش " ولی " و سرپرستی... معین میکند و چنانچه فردی را بعنوان ولی تعیین ننماید و در این کار احوال... ورزد، او را فردی ستمگرو تبه‌کار، قلمداد مینمایند.

با در نظر گرفتن اینکه مثالهای فوق مربوط با مردنیا و شوهن مادی مردم

است .

حال اگر مسئله جانشینی با سرنوشت دین و دنیای مردم ، سروکار داشته باشد ، دیگر معلوم است که تا چه حد ، شایان اهمیت است .

چنانچه بنا باشد با درگذشت پیغمبر (ص) برای مردم زعیم و رهبری آگاه و واجد شرائط - که هم سمت پیشوائی را داشته و هم زمام حکومت ملت را در دست گیرد - تعیین نگردد ، معلوم است که چه فتنه ها و مفاسد فراوانی ، پیش خواهد آمد .

آیا لازم نیست که خداوند و پیغمبرش فردی را بعنوان سرپرست و نگهبان دین و اجتماع ، تعیین نمایند که هم حریم آئین آسمانی را از دستبرد تحریف و بدعتها ، حفظ کند و هم ملت را از تشتت و اختلاف و تباهی ، نگهدارد ؟
تعیین از جانب خدا

بخوبی نیز روشن است که وقتی منصب امامت از جانب خدا ، معین نگردد ، بر سر مسئله تعیین امام و پیشوا چه اختلافات و کشمکشهایی ، در بین ملت اسلام رخ میدهد تا فردی را بعنوان امام و زعیم و سرپرست ، برگزینند ، تازه اگر مردم در انتخاب امام و خلیفه دارای اختیار باشند ! و حال آنکه در هر زمانی زمام اختیار بدست عده خاصی بوده و دیگران هیچگونه اختیاری از خویش نداشته اند .

وانگهی بر فرض که همه مردم دارای اختیار و در انتخاب خلیفه آزاد باشند چه کسی را انتخاب کنند که او را کاملاً آزموده و لیاقت ذاتی او را بدست آورده باشند ؟.

در تاریخ خلفا و کسانیکه بعنوان زعیم مسلمانان روی کار آمده اند ، ملاحظه میکنیم که بیشتر آنها کسانی بوده اند که هیچگونه سنجشی با آئین اسلام و روش پیامبر (ص) نداشته اند و تنها بر مسند حکومت ، تکیه زده و بر مردم ریاست مینموده اند .

بنابر این وقتی سیره و روش مردم بر این باشد که برای خویش تعیین وصی و جانشین میکنند ، چرا موضوع امامت از این قانون مسلم عادی و طبیعی و عرفی ، مستثنا باشد ؟ با اینکه تنها بوسیله مقام امامت است که بنیاد شریعت اسلام و موقعیت مسلمانان ، از هرگونه تباهی و فساد محفوظ می ماند .

آیا میشود گفت که پس از درگذشت پیغمبر (ص) مردم بحکم غریزه بسراغ تعیین زعیم و پیشوا رفتند ولی خداوند این امر بزرگ که فطرت هر فردی به لزوم آن گواهی میدهد - صرف نظر نمود و پیغمبر نیز آنرا مهمل گذاشته و از آن غفلت داشته است ؟

آیا مردم از خدا و پیغمبر (ص) نسبت به دین و ملت اسلام مهربانتر بوده اند ؟

هرگز چنین پنداری صحیح نیست و بطور قطع خداوند متعال این مطلب

را در نظر گرفته و امامی برای خلق ، تعیین فرموده است و تنها خداست که میداند چه کسی سزاوار این منصب است و شایستگی این مقام رفیع را دارد .

چنانچه اختیار این امر بدست مردم باشد ، چه بسا افرادی را برگزینند که مبعوض خدا و پیامبر (ص) باشند بلکه اعمال و رفتار شان مورد نفرت عمومی بوده ولی برگزیده خداوند ، مسلم کسی است که محبوبترین افراد پیش خدا بوده و از هر نظر شایستگی امامت را دارا باشد .

پیامبر ادا و وظیفه نمود

اکنون ما یا باید قائل شویم که پیغمبر اسلام (ص) به وظیفه‌ای که خداوند واجب نموده ، عمل نکرده و جانشینی برای خویش ، تعیین ننموده و این امر را بعهده مردم واگذار نموده است ، بطور مسلم این کار ظلم آشکاری است و غیر قابل انکار و ساحت مقدس پیغمبر از چنین ظلمی دور است و چه ظلمی بزرگتر از ترک واجب آنهم ترک واجبی که نتیجه اش تفرقه امت و ضلالت و گمراهی مردم ، خواهد بود .

چنانچه دیده شد در اثر همین گمان غلط و عقیده نادرست ، چگونه مسلمانان بصورت گروه‌ها و فرقه‌های گوناگونی درآمدند و چه وضع رقت باری برای عالم اسلام ، پیش آمد .

حال بفرض محال که پیغمبر در اداء این وظیفه ، کوتاهی کرده باشد

و خود مردم فردی را بعنوان زعیم برگزیدند چرا اطاعت او بر مردم واجب باشد؟
و مخالفت با فرمان او کار حرامی، محسوب گردد؟ گرچه آن فرد آلوده بگناه و
فسق و فجور باشد.

یا اینکه گوئیم، پیغمبر خدا در اداء این وظیفه بزرگ و سنگین کوتاهی
ننموده و برای خویش جانشین و پیشوای خلق، معین کرده است و آن پیشوا و امام
را با تمام خصوصیات، برای مردم معرفی نموده - چنانچه عقیده شیعه نیز
همین است - اکنون باید دید آن امام و رهبری که برگزیده خدا و پیغمبر است
کیست؟

ما وظیفه داریم که آن پیشوا و امام را بطور یقین و اطلاع کافی، بشناسیم
و در حق او معرفت کامل پیدا نمائیم.

می بینیم تنها کسی که درباره امامت او "نصی" رسیده و بطور صریح
از طرف پیغمبر معرفی شده است، امیرالمؤمنین (ع) علی و پس از وی
فرزندان بر و مندرش، امام حسن و امام حسین (ع) تا برسد به حجة بن الحسن
(ع) که یکی بعد از دیگری، مقام امامت و پیشوائی را عهده دار شده اند و
درباره آنان، بیانات صریح و روشنی از پیغمبر (ص) رسیده، ضمناً امام قبلی
امام بعد از خویش را نام برده و معین نموده است.

برای همه روشن است که کسی جز این دوازده نفر، مقام امامت را به
"نص" برای خود، ادعاء ننموده است و تنها همین بزرگواران هستند که
دارای مقام "عصمت" و منصب رفیع امامتند و این منزلت بزرگ را موهبتی از

طرف پروردگار خویش میدانند .

راه شناخت امام

از دوراه ، امام شناخته میشود ،

۱- "نص" و بیان صریح پیغمبر (ص) که در کتابهای مربوط بیان شده است
قسمتی از آن آیات قرآنی و روایات متواتری است که در شأن امیرالمؤمنین
وارد شده که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب ، خارج است و برای همه مسلمین -
اعم از سنی و شیعه آن قسمت از فضائل ، روشن و آشکار است .

مانند آیه‌های ذیل صفحه (۱)

و مانند حدیث (نص) غدیر ، حدیث " منزلت " (۲)

و احادیثی که این مضمون رسیده "توبعد از من خلیفه من هستی" (۳)

، حدیث " ثقلین " حدیث " سفینه " و . . .

البته بعضی از این ادله شامل امام حسن و امام حسین (ع) نیز میشود

بعضی دلالت دارد که در هر زمانی ، وجود امام لازم است ، قسمتی از

۱ انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون

۲ انما یرید الله لیذهب عنکم الرحس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .

۳ وقفوهم انهم مسئولون ۴ آیه مباهله ← بقیه در صفحه بعد

روایات میگویند که ائمه از قریش هستند، قسمتی گویند امامان از بنی هاشم هستند و روایاتی نیز صریحاً دلالت دارند که عدد آنان دوازده نفر است قسمتی نیز بطور نص و صریح آنان را از فرزندان علی (ع) و فاطمه (ع) میدانند، برخی دیگر نیز با سامی ایشان یک بیک صراحت دارد.

حتی کتابهای اهل سنت هم نقل کرده اند که امام و پیشوای قبلی، امام بعد از خود را، بطور صریح تعیین نموده است.

در کتابهای امامیه هم، احادیث متواتری در این خصوص آورده شده که — برای کسی جای شک و ریبی باقی نمیگذارد.

نظری به نهج البلاغه

مگر نیست امرالمؤمنین (ع) که در میدان فصاحت و بلاغت، گوی سبقت را بعد از پیامبر (ص) از همگان ربوده و در اثر گرفتن معارف عالیها از سرچشمه وحی، سخن آنحضرت از کلام خدا فروتر و از کلام بشر فراتر رسیده است.

→ ۵- آیه، انما انت منذر والکل قوم هاد... و...

(۲) انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لابنی بعدی

(۳) انت خلیفتی من بعدی.

بعد از خود را، بطور صریح تعیین نموده است.

در کتابهای امامیه هم، احادیث متواتری در این خصوص آورده شده

آیا این خود یکی از ادله قاطع بر مطلب مورد نظر می باشد ؟

آیا نهج البلاغه بزرگترین مظهر علم الهی نیست که قسمتی از آن پیشگوئی‌هایی است که نموده و همه آن پیشگوئی‌ها پس از مدتی به وقوع رسیده است ؟ و این دلیل بر آن است که گوینده این سخنان ، از سرچشمه علم پروردگار بهره‌مند گشته ، آیا این معجزه جاوید و پایداری نیست ؟

آیا در نهج البلاغه چشمه‌هایی از حکمت الهی و معارفی مربوط بجهان آفرینش ، بچشم نمی‌خورد که بزرگترین فلاسفه متأخرین از آوردن همانند آن ، بسی عاجز و ناتوانند تا چه رسد عصر خود امام (ع) که زمان جهل و بیخبری بود و بمشام کسی بوئی از علم و حکمت نرسیده و در قرن‌های بعد بود که علم ، پرده از روی حقائق درخشان و وقایع شگفت‌انگیز ، عقب‌زد آید آیا این خود بزرگترین معجزه دائمی و همیشگی نیست ؟ .

سیاست و مملکت‌داری

مگر نیست که قسمتی از نهج البلاغه مربوط به امور سیاسی و علوم اجتماعی است و همچون مشعلی فروزان برای اداره شئون مملکتی و رهبری ملت بخوبی ، شایستگی دارد ، و این خود حاکی از آن است که گوینده این سخنان ، در علم سیاست و مملکت‌داری ، شخصیتی بس ممتاز و یک عالم اجتماعی آگاه بوده است ، بدان سان که علم و آگاهی را از افراد یا کتاب‌های مربوطه نگرفته بلکه بواسطه شخص پیغمبر اسلام (ص) از سرچشمه وحی ، سیراب گشته است .



تنها اگر به عهدنامه‌ای که برای مالک اشتراصا در نموده نظر افکنی ، بخوبی در میایی که در آن عصر تاریک ، آگاهی حضرت در معارف نامبرده ، تاجه پایهای بوده است .

آیا جز از راه اعجاز و خرق عادت ، اینگونه اطلاع و آگاهی ، تصور میشود ؟ . مگر نیست که این کتاب بزرگ گنجینه‌ای از ادبیات ، در عالیترین سطح است که هر اندیشمندی در مییابد که نویسنده آن از روی تکلف و زحمت این شاهکارهای ادبی را ، ابداع نموده بلکه از طبعی فیض آثار که همانند آن در عالم وجود ، یافت نمیشود ، اینهمه علم و ادب ، تراوش نموده است .

آیا این نیز بنوبه خود ما را رهنمون نمیکرد که صاحب این سخنان هادی و رهنمای شایسته خلق است ؟ .

تنها نهج البلاغه است که بروی ارباب علم کلام ، درهائی از براهین عقلی در خصوص وجود ذات باری و یگانگی حق ، گشوده است که قبل از آن سابقه نداشته و کسی با این گونه معارف آشنائی نداشته و آنکسان که در مباحث کلامی **مُخَوِّر و تَاهِل** نموده اند همگی سر رشته را از علی (ع) گرفتند ، آیا این نیز دلیل نمیشود که آنحضرت حجت بالغه الهی است ؟ .

سرای دیگر

نهج البلاغه در ترغیب به بهشت و سرای دیگر ، چنان سخن میگوید که گویا انسان با چشم خویش ، نعمتهای بی پایان آن جهان را ، آشکارا مشاهده میکند

و هنگامی که از عذاب دردناک و توانفرسای آتش جهنم بیان میکند ، آنچنان است که گویا آن شعله‌های سوزان د برابر دیدگان انسان زبانه میکشد بدان سان که کسی نمیتوان از آن آتش سوزان ، نجات یابد جز آنکه بنده خالص و شایسته حق باشد .

آری این کتاب بزرگ و ارزشمند در حد کامل ، موعظه و تبلیغ میکند ، بابیانی رسا و بی مانند ، انسان را از ارتکاب گناه و خطا ، برکنار میسازد ، از این رو گوئیم که این مجموعه پیر ارج ، بزرگترین برهان قاطع بر عظمت و بزرگی ، ، گوینده آن میباشد .

اگر زبان در نهایت فصاحت ، گویا باشد و قلم بخوبی از عهده برآید که مکنونات ضمیر را برشته تحریر درآورد ، بهیچ گونه ، کسی رایای آن نیست که از عهده وصف آنچه این کتاب بزرگ دربر دارد ، برآید .

" سیدرضی " مجموعه این سخنان ارزنده را گردآورده و آنرا نهج البلاغه (راه بلاغت) نامیده ولی تنها راه و رسم بلاغت نیست بلکه باید گفت ، گنجینه‌ای از علم و معارف ، سیاست و تدبیر ، ادب و اخلاق ، دستورات و حکمتها وسیله هدایت و ارشاد و دارای روشنترین دلیل بریگانگی و صفات پروردگار و ... است .

این بود قسمتی از آنچه در نهج البلاغه ، بچشم میخورد ، آیا این خود بزرگترین دلیل روشن و آشکار ، بر این نیست که گوینده این سخنان و به وجود آورنده این مجموعه پیر ارج ، در فضیلت و مکرمات بر دیگران تفوق و برتری دارد

و پس از پیامبر (ص) در بین افراد بشر همانند آن یافت نمیشود و او است که از نظر ذاتی و صفات برجسته انسانی، شایسته مقام امامت و پیشوائی خلق است و با وجود آن، مردم حق رای و انتخاب فرد دیگری را ندارند و تنها لباس خلافت و رهبری بر اندام موزون او زیبا و برآورنده است.

نغمه ای که دشمنان ساز کردند

دشمنان امیرالمومنین (ع) از آنجائی که نمیتوانستند این مجموعه را زنده و گنجینه معارف عالی رابه بینند و از طرفی نقطه ضعفی، شخصیت و عظمت آن بزرگوار نمیتوانستند، پیدا کنند، بدست و پا افتادند و این نغمه را ساز نمودند، که قسمتی از نهج البلاغه، سخن علی (ع) نیست و گرد آورنده این سخنان یعنی (سیدرضی)، آن قسمت را اضافه نموده است! و البته بحرفهائی متوسل شده اند که بهمه چیز شباهت دارد، جز دلیل و برهان که همه را شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید"، جواب گفته است.

آن اشکالات واهی و بی اساس، تا امروز نیز در دهان بعضی افتاده و همان نغمه پیشینیان را ساز می کنند.

پوشیده نماند که عللی که آنان را وادار کرده که در مقام انکار قسمتی از این کتاب بزرگ باشند، اموری است که دیلا بآنها اشاره میکنیم.

۱- در قسمتی از این کتاب، امیرالمؤمنین (ع) ازستم بعضی از اشخاص، شکوه نموده و اظهار ناراضیتی کرده است و اهل سنت دوستاندار و علاقمند بآن

اشخاص هستند و خوش نداشتند که علی (ع) از آنان ، اظهار دشمنی نماید زیرا خرده گیری و شکایت امام (ع) از ایشان دلیل بر این است که خلافتشان را انکار نموده است .

آری آقایان اهل سنت خیلی دوست دارند که امور بروفق خواسته و دلخواه آنان باشد نه بر مبنای حق و حقیقت ، علی (ع) نیز جز حق سخنی نمیگوید ۲- از نظر اینکه این کتاب ارزشمند و بزرگ ، مشتمل است بر یک سلسله معارف عالیه و نیز خبرهایی که علی (ع) از آینده داده و آن خبرها به وقوع پیوسته است . این آقایان نمیتوانند این مقام رفیع و منزلت والائی که علی (ع) در بین همه خلق پیدا کرده ، ببینند .

گویا آنان دوست دارند که علی (ع) آنگونه که خودشان میخواهند ، باشد نه آنچنانچه خداوند برگ اراده نموده و او را برگزیده است !

۳- بخاطر نص صریحی که علی (ع) نسبت بامامت خود و اهل بیت خویش دارد و آنان نمیخواهند که امامت و پیشوائی ، منحصر به اهل بیت (ع) باشد . وقتی بنا باشد صراحت گفتار علی (ع) را در خصوص مسئله امامت بپذیرند خواه ناخواه ، باید پیشوائی کسانی که قبل از علی (ع) بمنصب خلافت دست پیدا کردند . انکار کنند .

گویا این آقایان تصور میکنند که مقام خلافت و امامت و پیشوائی بنا بر خواسته و هوای دل ایشان است که وقتی بنا باشد انکار نمایند دیگر مطلب منتفی شود ، گرچه هزار نص و هزار دلیل بر آن اقامه شده باشد !! .

فاصله سخنان علی با سخن دیگران

براهل فضل و کسی که بهره‌ای از علم " معانی بیان " دارد ، پوشیده نیست که " شریف رضی " - یعنی همان کسی که نهج البلاغه را جمع آوری نمود و تمام دانشمندان ، اگر جملگی جمع شوند و بخواهند سخنی همانند نهج البلاغه از جهت سبک ، بیان ، حکمت ، احکام و معارف و علوم ... بیاورند ، هرگز نمیتوانند ، حتی عاجز تر از آنند که کلامی که شباهت مختصری به نهج البلاغه داشته باشد ، بیاورند تا چه رسد باینکه از هر نظر شبیه سخن آنحضرت باشد . کسی که سراسر این کتاب ارزنده بادقت هر چه بیشتر ملاحظه نماید ، بخوبی مییابد که این مجموعه پرارزش همانند آب صاف و گوارائی است که منظره دل انگیز و نشاط آوری را ، در تمام جوانب خود ، نشان میدهد .

خطبه‌ها و سخنان حکمت آمیز آن بطور یک نواخت ، تشنگان معارف و علوم را ، بدون هیچگونه تفاوت ، سیراب میسازد و همان فصاحت و بلاغت شگفت آوری که در خطبه‌ها بچشم میخورد ، همانند آن ، در نامه‌ها و سخنان پر حکمت ، بطور اعجاب آمیزی ، جلوه گر است و خلاصه در سراسر این مجموعه پرارزش ، کوچکترین اختلاف و تفاوتی در سبک و روش آن ، وجود ندارد و همه نشان دهنده اینست که تمام این گنجینه پراچ راتنها امیرالمومنین به وجود آورده و کسی رایارای آن نیست که جمله‌ای همانند آن بیاورد . . در مثل ، چنانچه به قطعه‌ای از طلای خالص ، نظر افکنیم و همه آن را بیک شکل ، در نهایت جلا و درخشندگی ، ببینیم ، درمی یابیم که از یک شمش

مخصوصی، گرفته شده، یا بصفحه کتابی نگاه کنیم و جملات و عبارات آن دارای سبک واحدی باشد و نشود تفاوتی بین آنها یافت، همه حاکی از این است که نویسنده واحدی، آنرا نگاشته است.

شریف رضی، و سایر بزرگان فصاحت و بلاغت کجا میتوانند همانند سخن علی (ع) آورند و به طرز بیان او سخنی اداء کنند؟.

کلام سید رضی و بیان دیگر^(۱) در دسترس ما موجود است، بلکه کلام فصیحان عرب که در کتابهای مربوطه ضبط شده، در اختیار ما است اگر جمله‌ای از آنان را با کلام ابوالحسن علی بن ابیطالب (ع) قرین سازیم، بخوبی مشخص میگردد و تفاوت فاحشی بین آنان، بچشم میخورد.

شأن کلام پربلاغت علی (ع) آنست که با بلاغت قرآن مقایسه گردد و آنگاه چنین داوری کنیم، که سخن آنحضرت از کلام خدا فروتر و از کلام بشر، فراتر است!.

عدو شود سبب خیر...

متأسفانه (یا خوشبختانه) این آقایانیکه قسمتی از نهج البلاغه را بیعضی از علماء شیعه نسبت داده‌اند، ندانستند که با گفتن این سخن، ارزش دانشمندان شیعه را اثبات نموده، ضمایع و منزلت والای علی (ع) را ثابت کرده‌اند اما بزرگداشت علماء، از این نظر که کلامی را با آنان نسبت داده‌اند که سائر افراد بشر از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند، راستی کیست بتواند سخنی

حکیمانه آورد که از نظر جهات ادبی و بیان ادله توحید و ستایش پروردگار و تمجید از مقام پیغمبر (ص) و بیان صفات برجسته آنحضرت و بازگو نمودن کوششهای پیگیر آن در راه اسلام ، نظیر و مانند نداشته باشد .

اما اینکه گفتیم ، با نسبت دادن قسمتی از نهج البلاغه به علماء شیعه ، تحلیل و بررگداشت مقام علی (ع) است ، برای اینکه شیعیان و شاگردان مکتب آنحضرت را بگونه‌ای معرفی کرده اند که از هردانشمند و ادیب ، حکیم و شخصیت سیاسی ، گوی سبقت را ربوده اند .

حائیکه شاگردان این مکتب ، تا این اندازه ، فوق العادگی دارند ، دیگر بحوسی مقام و عظمت پیشوا و استاد این مکتب ، معلوم است .

آری این آقایان خواسته اند با سرودن این گونه نغمه ها ، مقام ارجمند و منزلت والای امیرالمومنین (ع) را پائین آورند ولی خوشبختانه ، ندانسته اند که بطور ناخودآگاه ، مقام آن بزرگوار را ، ستوده و شخصیت و عظمت آنحضرت را بیان کرده اند .

اثار پیشوایان دیگر

چنانچه گفته شود ، نهج البلاغه مخصوص علی بن ابیطالب (ع) است ، چه امتیازی برای اولادان آنحضرت که پیشوایان یازده گانه شیعیانند ، اثبات میکند ؟

در پاسخ گوئیم ، امامتی که مورد (نص) باشد به ضمیمه مقام " عصمت "

هنگامی برای علی (ع) - همان گونه که شیعه میگوید - ثابت شد ، همان مقام برای فرزندان علی (ع) نیز مسلم میگردد ، زیرا کسی نیست که مقام امامت را با تمام خصوصیات ، برای علی (ع) قائل باشد و برای یازده فرزند آنحضرت قبول نکند ، زیرا (اضافه بر اینکه پیغمبر اسلام (ص) امامت آنان را تصریح نموده) خود امیرالمؤمنین (ع) امامت حسن و حسین (ع) را صریحاً فرموده و امام حسین (ع) این مقام را برای حضرت سجاد (ع) و آنبزرگوار برای فرزند گرامیش امام باقر (ع) و همین طور هرامامی ، امامت فرزندش را بیان نموده تا برسد بامام حسن عسکری (ع) که مقام رفیع امامت و پیشوائی را برای امام غائب حضرت مهدی (ع) بطور صریح بیان داشته است .

گذشته از این برای ائمه دیگر آثاری هست که از نظر امتیاز علم و فضیلت ، گواهی بامامت آنان میدهد .

صحیفه سجادیه

از جمله آثاری که از پیشوایان اسلام و امامان شیعه در دسترس همگان ، موجود است کتاب ارزنده و پیراج صحیفه سجادیه است ، گذشته از این که این کتاب بزرگ ، از نظر فصاحت و بیان ، زیبایی اسلوب ، راستی معجزه آسا و دارای فوق العادگی خاصی است ، با طرزی بدیع و بی سابقه ، درس خداشناسی را با افراد میآموزد و نشان میدهد که چگونه انسان با قلبی خاضع و خاشع ، درگاه ربوبی ، خواستار آمرزش و مغفرت باشد و در حقیقت این دواصل موجب میشود که مقام الهی در

نظر شخص ، بزرگ جلوه‌کند و از طرفی در پیشگاه با عظمت حق خود را بسیار کوچک و ناچیز ، ببیند و نیز این کتاب شخص را بخوبی راهنمایی میکند که چگونه بادلای پر رقت ، عضو و بخشش پروردگار بزرگ را ، درخواست نموده تا در نتیجه عطا و مهربانی خدای متعال شامل حال انسان گردد .

کسی که با فکری عمیق در مضامین جملاتی که در این کتاب بزرگ هست ، بنگرد ، بروشنی می یابد که صحیفه تنها مجموعه‌ای از دعاء و مناجات نیست بلکه مشتمل است بر علوم و عالیترین شاهکار ادبی و درسهای ارزنده اخلاقی و مواظبه پرارزش که افراد را بسوی فضائل اخلاقی و راه و رسم زندگی ، رهبری نموده و آنان را از پرتگاه گناه و لغزش ، حفظ مینماید ، کدورتها را از صفحه دلها میزداید و همچون آئینه صاف و روشن میسازد ، تاریکیها را از اندیشه‌ها دور میسازد و پرتوی از حقائق درخشان ، در افکار به وجود میآورد ، شعله‌ای از احساسات در جانها ایجاد میکند .

آیا کسی میتواند مجموعه‌ای بدین گونه پرارزش که مشتمل بر این همه حقائق ارزنده باشد ، به وجود آورد ؟ جز فردی که برگزیده خدا و مؤید به تاییدات الهی باشد و آنچنان در مقام بندگی و عبودیت ، دلی خالص و آکنده از محبت حق ، دارا باشد که در بین همه مردم همانندوی ، یافت نشود ، آری این فرد همان شخصیتی است که ادله و براهین روشنی بر امامت و پیشوائی او شهادت میدهد .

آثار سائر پیشوایان

امامان دیگر نیز دارای آثار ارزنده‌ای هستند که هر کدام به نوبه خود دلالت^۱ پیشوائی آنان میکند.

مالان بنانداریم به احادیث و معارف بلند پایه‌ای که در علوم مختلف از این راهنمایان بزرگ شیعه رسیده و بصورت تالیفاتی که با عصر خود آنان، یامقارن عصر شان، درآمده است، بطور تفصیل بیان کنیم.

همانند کتاب "تحف العفول" بصائر الدرجات، خرائج و جرائع، احتجاج طبرسی، خصال و توحید صدوق و... یا کتابهایی که تنها در خصوص فقه تالیف یافته همچون فروع کافی (۱)

تهذیب، من لایحضره الفقیه (۲)

و استبصار (۳)

بلکه ما بناداریم تنهابیک اثر ارزنده و جامع اشاره کنیم که گنجهای پر گوهری از هرامامی، دربردارد و آن عبارت است از (اصول کافی) (۴) وی در زمان غیبت "صغری" معاصر با "نواب اربعه" بوده است و کتاب

(۱) تالیف کلینی (۲) تالیف صدوق. (۳) تالیف شیخ طوسی..

(۴) تالیف محمد بن یعقوب کلینی، که سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری عمر پر سرکت آن شخصیت بزرگ پایان یافت.

نفیس و پیرارزش خویش را ، ظرف بیست سال تالیف نمود و در آن کتاب ، از هرامامی ، احادیثی در خصوص ، معارف و علوم مختلف ، راه و رسم زندگی ، نصائح و مواظبه ، حکمت و . . . نقل نموده بنحوی که اهل دقت پی میبرد که اینهمه حقائق از سرچشمه فیض الهی ، جریان پیدا نموده است .

راستی تنها همین آب حیات بخش است که میتواند عطش انسانها را برطرف سازد و نیازمندیهای واقعی آنان را برطرف نماید .

اگر کسی بادیده انصاف بنگرد ، پی میبرد که آن علم واقعی و ثمر بخشی که از طرف خداوند به پیغمبر (ص) افاضه شده ، پیش خاندان آنحضرت یعنی ائمه اطهار (ع) میباشد و تنها دلهای آنان بوده که استعداد و ظرفیت علم الهی را داشته و سپس بزبان آنان برای مردم بازگوشده است .

کسی که در مقام تحقیق باشد و راستی بخواهد به واقعیت برسد ، اگر با دقت هرچه تمامتر ، بادیده تحقیق و دورا از نعصب ، ابواب مختلف کتاب اصول کافی را ، بررسی کند و بمضامین گرانقدر و محتوای ارزنده سخنان پیشوایان ، واقف گردد ، حق بخوبی برای او آشکار میشود زیرا بطور مسلم هر کس در طلب هدایت بکوشد ، راه بحقیقت پیدا میکند .

خداوند متعال ، هرگز فردی را بعنوان امام و پیشوای خلق انتخاب نمیکند مگر آنکه حجتی برای او قرار دهد و هرگاه خدا ، مشعلی فروزان و چراغی پرنور ، بر سر راه قافله بشریت نصب نماید ، تنها بمنظور راهنمایی و هدایت آنان است .

امام در سن هفت سالگی

میتوان گفت اگر ما بر فرض هیچگونه دلیلی در دست نداشتیم ، تنها امامت حضرت جواد و امام هادی (ع) برای مطلب کافی بود .

زیرا حضرت جواد (ع) در سن هفت سالگی و حضرت هادی (ع) شش سالگی به مقام رفیع امامت ، نائل شدند و در همین سن علمی از آنان ظاهر شد که خود بهترین دلیل بود که این بزرگواران خزانه دار علوم الهی هستند .

اگر بگوییم ، منصب امامت ، از جانب خدا نباشد ، میبایست طفل هفت ساله و هشت ساله ، تازه شروع پیدا گرفتن خواندن و نوشتن باشد ، نه اینکه در این ، در علم و دانش ، همانند بارانی پیکر و مداوم بوده و در فضائل و مکارم چون درختی بر میوه و همیشه سر سبز و با ثمر باشد و از نظر کرامت مثل سایر بزرگان ، موج زند ! .

آیا این علوم و معارف و آداب و اخلاق را چه هنگامی آموخته اند ؟ این است سر آنکه پیشوائی تعیین شده از جانب خدا هستند و از سرچشمه فیض الهی در کار ، بهره مند گشته اند .

نایب که درس کودکی سایه بدر از سرشان رفت ، آیا آنان آنهمه فضائل را در آن سبب و در همه خالق ، برتری پیدا کنند ، از کجا گرفته اند ؟
 باز گفت برکت آنان بواسطه عنایت پروردگار بوده ، همان تربیتی

که عیسی رادرگهواره به مقام نبوت و پیغمبری میرساند و حضرت یحیی رادر دوران کودکی علم و حکمت ، عطا میکند .

شگفت اینکه حضرت جواد (ع) هنگامی که از این جهان رخت بریست ، بیش از بیست و پنج سال از سن مبارکش ، نمیگذشت و معمولا کسانی که در این سنین از عمر باشند ، اگر خیلی هم در راه تحصیل علم جدی و کوشا باشند ، به درجه عالی فضل و دانش نمیرسند ، تا چه رسد یانیکه خود منشا و سرچشمه همه علوم و فضائل و معارف گردند .

یک اعتراض بیجا

هیچکدام از پیشوایان اسلام در دوران زندگی خویش ، موفق نشدند که وضع جامعه را بطور کلی اصلاح نمایند و در تمام شئون مختلف مردم نفوذ کنند تا در نتیجه بی سروسامانیهای جمعیتها را طبق مقررات اسلام ، سروسامان بخشند و خلاصه قوانین زندگی ساز اسلام را موبمو در اجتماع ، پیاده نمایند ، حتی امیرالمؤمنین (ع) در زمانی که زمام امور بدست او بود و بر مردم رسا خلافت میکرد .

موقعیت شناسان روز ، چنان وضع را آشفته کردند که در مقرر خلافت یسعی کوفه - نیز ، فرصت ندادند که آنحضرت برنامه های همه جانبه اسلام را اجراء سازد زیرا آشوبگران بناء مخالفت با علی (ع) را گذاشتند .
گروه های مختلفی بنام "ناکثین ، قاسطین ، مارقبین و . . . علم مخالفت

وجنگ و ستیز برافراشتند و نگذاشتند که آن بزرگ مرد الهی ، مقرر خلافت خویش را سروسامان بخشد و اصول عدالت را در آن جا ، بخوبی اجراء کند ، تا چه رسد به شهرهای دیگر و محیطهای دور دست !.

مگر نبود که خود آن حضرت در عهد زمامداریش فرمود :

"اگر قدمهایم در امر خلافت ، استوار گردد (و پایه های خلافت مستحکم شود) بسا چیزهایی است که اساس آنرا دگرگون خواهم کرد " (۱)

اکنون ممکن است بعضی اعتراض کنند که فائده قرار دادن همچو امامی برای مردم ، چیست ؟ امامی که فرصت پیدا نکند وضع جامعه را بطور کلی اصلاح نماید و تمام برنامه های اسلام را مویده مو ، احرا سازد و در تمام شؤون ملت قوانین زنده این آئین بزرگ را نفوذ دهد !.

گوئیم این اعتراض هرگز بشیعه امامیه وارد نیست ، زیرا اگر بنا باشد شکواید اعتراضی را کسی بکند ، در واقع خویش اول این اعتراض را بخدا کند و بگوید ادیان و شرائعی که خداوند قرار داده ، چه فائده ای دارد ، با اینکه همه احکام و قوانین الهی در بین مردم ، نفوذ پیدا نکرد .

پیغمبرانی که برای هدایت خلق آمدند که حتی عدد آنان به صد و بیست و چهار رسید ، بچه منظور بوده است ؟ و حال آنکه اکثر آنان مورد ، قتل و ، و شکجه و آزار زنداسها بسر میبردند و در راه هدف مقدس خویش ، با چه ناراحتیها

(۱) الاستوت قدممای من هذه المداخل لغیرت اشیاء . . .

واذیت‌های توانفرسا و طاقت‌زا، دست بگیربان بودند .

بنابراین پیامبران نیز قادر بر اصلاح کلی جامعه بشر نبودند و تنها افراد شایسته و آماده پذیرای تربیت ، از مکتب آنان استفاده مینمودند .

پس این اعتراض تنها اختصاص بشیعه ندارد بلکه عین این اعتراض به اصل بعثت انبیاء و اوصیاء آنان نیز وارد است ، هر جوابی که آنجا دادیم ، اینجا نیز همان جواب را خواهیم داد .

خلاصه گوئیم برنامه پیشوایان همانند پیامبران است همچنانکه هر پیغمبری با وصی آن پیغمبر در شرائطی بوده که نمیتوانسته عموم مردم را اصلاح نماید و بطور کلی تمام آشفته‌گی‌های اجتماع را سروسامان بخشد همینگونه برای جانشینان پیغمبر اسلام (ص) نیز شرائط محیط و موقعیتها ، ایجاب نمیکرد که هم‌افراد را سراسر آه و رند و ریشه همه مفسد و آشفته‌گی‌های اجتماعی را از بین ببرند

جواب دوم

گوئیم در موضوع امامت همچون نبوت و پیغمبری سه چیز واجب و لازم است ، اول آنکه خداوند فردی را که از هر نظر شایستگی دارد و شرائط امامت و رهبری را دارا است ، بعنوان امام برگزیند و او را کاملاً با تمام خصوصیات ، بمردم معرفی کند و هرگاه در راه هدایت خلق نیازی به معجزه دارد ، باو قدرت اعجاز بدهد و ضمناً مردم را با طاعت و پیروی او دعوت نماید .

دوم اینکه ، بر امام واجب است که مقام امامت را ، از طرف خداوند بپذیرد

و مسئولیت این زعامت عالیرتبه را عهده دار گردد .

تاریخ و آثار اسلامی بمامیگوید که امامان بوظیفه مقدس خویش عمل کردند و ماموریتی که از جانب پروردگار داشتند ، انجام دادند و برای هدایت و اصلاح جامعه ، بپا خاستند .

روشنترین گواه بر مطلب ، در نظر گرفتن موقعیت امیرالمؤمنین (ع) است که برای همه مسلمانان جهان ، خدمت از رنده آنحضرت بعالم اسلام ، واضح و روشن است .

علی برفتار و گفتار ، باشمشیر و فداکاری های توانفرسا ، در راه اسلام ، جهاد کرد و هیچکس همانند او ایست نمی شود که در جهت ارشاد و هدایت خلق و پند و اندرز مردم تا آن اندازه ساعی و کوشا باشد .

اکنون که علی (ع) می بیند مردم ، دست بدست هم داده اند و در مقام مخالفت و دشمنی با او برآمدند ، چه کند ؟

البته جهاد بوسیله شمشیر و جنگ برای امامان دیگر جز سرور آزاد مردان حسین بن علی (ع) ، پیش نیامد ، امام حسین (ع) در شرائطی قرار گرفته که احساس میکند حفظ دین و اساس اسلام ، بجهاد او نیازمند است و باید جان خویش و عزیزان و اصحاب خود را که گرامی ترین افراد بشر ، در روی زمینند — در راه زنده شدن دین عزیز ، فدا کند !

برای ائمه دیگر که چه زمینه مساعدی برای اینگونه جهاد پیش نیامد ولی پوشیده نماند که آنان نیز طبق مقتضیات عصر فعالیت های مثبت و پراثری داشته اند

وبانیروی زبان و عمل بارشاد و هدایت خلق ، تا آخرین سرحد قدرت ، کوشش مینمودند .

بهترین گواه بررسی زندگینامه آنان است ، کسی که با دقت شرح حال این پیشوایان الهی را ، از نظر بگذرانند ، پی میبرد که تا چه حد این رهبران دلسوز و راهنمایان مهربان و بشر دوستان واقعی ، در راه رهبری و پیشبرد ملت بطرف خیر و سعادت ، میکوشیدند و در این راه مقدس چه سختیها ورنجها و ناملایماتی را تحمل مینمودند .

از این رو است که این بزرگواران در بین امت اسلام دارای امتیازات خاصی هستند که سبب برتری آنان بر دیگران شده است .

صفات برجسته و شایستگیهای ویژه ای که دارند ، آنچنان روشن و واضح است که هیچکس نمیتواند منکر شود ، حتی آنان که با امامت ایشان ، قائل نیستند .

امر سوم . بر مردم واجبست که از امام و پیشوای تعیین شده از جانب خدا ، اطاعت و پیروی نمایند همچنانکه اطاعت خدا و پیغمبر (ص) بر آنان واجب گشته است .

قرآن به این حقیقت گویاست .

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیغمبر و صاحبان امر (که عبارت از ائمه اطهار (ع) باشند) پیروی نمائید " (۱)

بطور مسلم کسی که از امام پیروی ننماید در حقیقت از خدا و پیغمبر (ص) نیز اطاعت ننموده ، چون در این آیه ، پیروی از خدا و پیغمبر و امام با هم بیان شده است و انگهی او امر و دستوراتی که امام میدهد ، هرگز از پیش خود نیست بلکه از جانب خدا و پیغمبر است ، دیگر اینکه امام همیشه مردم را امر به پیروی خدا و رسول میکند .

گمان نکند کسی ، بتواند بدون اطاعت امام ، بطور صحیح از او امر خدا و پیغمبر (ص) اطاعت نماید ، زیرا تنها امام است که میتواند همه احکام شریعت اسلام را همانگونه که هست ، تشخیص دهد و برای مردم بیان نماید ، زیرا چه بسا احکام و دستوراتی است که عموم مردم تشخیص نمیدهند و منحصر از عهده امام که خزینه علوم پیغمبر (ص) است ، برمیآید .

از این رو اگر کسی راه پیروی از امام را در پیش نگیرد و بخواهد تک رو باشد و بدون راهنمایی امام با احکام دین عمل کند ، خواه ناخواه بطور ناخود آگاه در عصیان و خطا ، خواهد افتاد و در واقع از احکام و دستورات خدا و پیغمبر (ص) خلف نموده است .

ولی متأسفانه مردم باین وظیفه مقدس عمل ننمودند و از پیشوایان الهی که میخواستند ملت‌ها را بسوی سعادت دوجهان ، سوق دهند ، پیروی ننمودند بلکه با زمامداران هر عصر همدست شدند و در مقام مخالفت و مبارزه با آن بزرگواران برآمدند !

اکنون که امام می بیند ، ملت سراز اطاعت او برتافتند و بنای ستیزه‌گی

و دشمنی با وی را دارند. چگونه بوظیفه پیشوائی خویش عمل کند و چگونه میتواند وضع این ملت را اصلاح نماید و آنان را بطور کلی بسوی رشد و صلاح پیش برد؟ ملت نیز توجه نداشته که دارند با خوشبختی و سعادت خویش، مخالفت میکنند و نتیجه مخالفت با ائمه اطهار (ع) از دست دادن هدایت و سعادت دو جهان است زیرا با حبه های خداوند و اوصیاء پیغمبر و کسانی که اسلام شناس حقیقتی هستند، مخالفت نموده و خود کورکورانه و ناآگاه براه دین و مذهب قدم گذاشته است.

موقعیت پیشوایان

آری ائمه اطهار (ع) در آن هنگام که میدیدند، مردم از آنان روی برگردانده اند و موجبات ستم و آزار پیشوایان خویش را فراهم نموده، در پی فرصت بودند که موقعیتی مناسب پیش آید، تا دست باصلاح وضع عمومی ملت زنند، زیرا چنانچه تاریخ گواهی میدهد، زندگی هریک از ائمه (ع) توأم با فشارها و خفقا نهایی عصر بوده است. یا بر سر آنان نیزه و شمشیر بوده یا در گوشه های زندان های تاریک و وحشتناک بسر میبردند یا تحت کنترل شدید مامورین حکومتها ی وقت بوده اند.

در این گیرودارها و در این شرائط سخت و توانفرسا، تا سر حد امکان کوشیدند تا جمعیتی را طبق برنامه صحیح و اصلی اسلام، تربیت نمودند که امروز بنام شیعه، قلمداد میگردند و با امامت ائمه (ع) اعتقاد دارند و هنوز

به هدایت آنان ، رهبری میگردند .

بنابر این علت ممنوع شدن مردم از لطف کامل که همانا عبارت از تصرف امام در شئون ملت است ، خود مردم میباشند و در حقیقت بدست خویش تیشه به ریشه سعادت خود زده اند و موجبات محرومیت از رشد و صلاح را خود فراهم نموده اند نه اینکه از جانب خدا یا امام باشد .

حال در این شرائط که مردم از امام و پیشوا و رهبر دلسوز و مهربان شان روی برگردانده اند و علم مخالفت با او ، برافراشته اند ، امام دیگر راهی برای اصلاح جامعه ندارد .

درست مانند برنامه ای که انبیاء و پیغمبران داشته اند ، در عصر هر پیغمبری جمعیتها ، علیه آن پیغمبر صف میکشیدند و جلو برنامه های اصلاحی او را می گرفتند و تا نمیتوانستند بای جور و ستم را میگذاشتند ! . آیا کسی میتواند بگوید ، خداوند با فرستادن پیغمبران کاری حکیمانانه انجام نداده است ! . چون پیغمبران موفق بانجام وظیفه رسالت نشدند زیرا همیشه جمعیتها و مخالفین در برابرشان صف آرائی مینمودند و نمیگذاشتند که آنان به هدایت و ارشاد خلق و اصلاح جامعه بپردازند ! .

هرگز هیچ عقل و منطقی اجازه نمیدهد کسی این سخن را بگوید ، ساحت مقدس پروردگار نیز از این گونه نسبتها پاک و مبرا است ، باید گفت خدای بزرگ بمنظور هدایت و سعادت خلق سفیرانی فرستاد و آنکس که با آگاهی کامل بحکم پیروی از عقل و فطرت ، از آن سفیران پاک و مردان الهی

اطاعت نمود ، سعادت بندگست و آنکس که در مقام ستیزه و لجاجت برآمد و — پیروی از هوی نفس ، علم مخالفت برافراشت ، خویشتن را از سعادت و رشد و صلاح . . . محروم نموده است .

پس آقایانیکه بشیعه و مسئله امامت ، اعتراض دارند و گویند امامی که نتواند بطور کلی در شئون مردم تصرف کند ، چه فائده‌ای دارد ؟ . هر جوابی که برای این اعتراض در خصوص پیامبران میدهند ، در اینجا مانیز همان جواب رابا آنان در مسئله امامت خواهیم داد .

امام غایب

از اینجاروشن میگردد که غائب بودن امامی از امامان دوازده گانه به وظیفه امامت ضرر نمیزند و مانع از ادای مسئولیت پیشوائی نیست زیرا در اینجانب نیز محروم ماندن مردم از حضور امام و بی بهره شدن از فیوضات درک محضرش ، از جانب خود مردم است ، این افراد بشر هستند که خود موجبات غیبت و پنهان شدن آنحضرت را فراهم ساخته اند .

نباید این مطلب بر کسی پوشیده باشد که در اصل امامت دو لطف منظور شده است ، یکی در اصل تعیین امام ، لطف دوم در خصوص تصرف امام در شئون مردم است و هر دو بمنظور مصلحت ملت در نظر گرفته شده است .

چنانچه مردم خود سبب شدند که لطف دوم (یعنی تصرف امام در شئون خلق) شامل حالشان نگردد ، بطور مسلم لطف اول در جای خود

محفوظ است واصل وجود امام در بین خلایق لطف بزرگی است از جانب پروردگار و بزرگترین حجت خدا در بین مردم است و از آن نظر که باید همیشه، حجت خداوند بر مردم تمام باشد و هرگز نباید زمین از فرد شایسته‌ای که واسطه فیض پروردگار است، تهی گردد، از این رو وجود امام ضروری و حتم است گرچه از انظار عمومی مردم، پنهان و ناپیدا باشد.

سخنی کوتاه پیرامون ولادت و زندگی امام زمان

اکنون که رشته مطلب منتهی شد بنام امام زمان (ع) سزاوار است که تردیدی که مخالفین شیعه در خصوص ولادت و نیز در جهت حیات و زندگی آن حضرت میکنند، پاسخ گوئیم.

گروه امامیه، ادله قطعی و براهین مسلمی دارند که امام دوازدهم حجة بن الحسن (ع) متولد شده و تا امروز زنده است و بحیات خویش ادامه میدهد. گروهی از علماء اهل سنت نیز باین دو مطلب اعتراف نموده‌اند، چنانچه ما خواهیم تمام ادله شیعه و سخنانی که دانشمندان سنی در خصوص مطلب مورد بحث دارند بیان نمائیم، از دائره اختصار که هدف ما در این نوشته است، خارج می‌شویم.

همان دلیل عقلی که قبلاً در اصل نیاز مردم به وجود امام - بیان نمودیم باراً از آوردن ادله دیگر، بی نیاز میکند و در اینجا بطور فشرده همان دلیل را

گفته شد که امت نیازمند به امام و پیشوائی هستند که آنان را بسوی رشد و صلاح سوق دهد و قرآن و سنت پیغمبر به تنهایی بدون وجود امام (ع) کافی نیست اگر کافی بود نباید مردم مذاهب مختلفی پیدا کنند و مسلمانان بگروه‌های متعددی درآیند، خدای لطیف باید برای امت پیشوا و امامی برگزیند که قدرت داشته باشد ملت را بسوی هدایت و سعادت رهنمون گردد و آنان را از فساد و گمراهی برهاند و این موضوع اختصاص بیک عصر و زمانی ندارد، از این رو گوئیم امام مصلح و پیشوای شایسته برای هدف نامبرده، در عصر کنونی لازم است. طبق این دلیل عقلی، در این زمان بطور مسلم، امامی وجود دارد، آیا آن امام کیست؟

محال است که خداوند امام و رهبری برای خلق قرار دهد و کسی او را نشناسد و اسم و خصوصیاتش برای افراد، معلوم نباشد، در عین حال خدا، اطاعت در پیروی همچو امامی را بعنوان یک تکلیف مسلم واجب سازد، بطور حتم همچو تکلیفی از قدرت بشر خارج است و خدای حکیم اینگونه وظیفه را بعهده انسان قرار نمیدهد.

و انگهی امام و پیشوای نا شناس و مجهول، چگونه میتواند از جانب پروردگار حجت بر مردم باشد و چنانچه امت راه ضلالت و گمراهی را طی کنند، در پیشگاه خداوند معذور خواهند بود.

این مطلب را نیز نباید از نظر دور داشت که از گذشته تاریخ تا با امروز کسی نبوده است که مردم اعتقاد بامامت او داشته باشند، با همان شرائطی که شیعه

در مسئله امامت معتقد است .

اگر کسی احیاناً مدعی امامت بوده به همراه ادعای خویش ، دلیلی روشن و قطعی نداشته و صرفاً می‌خواسته باین ادعا^۶ دایمی برای فریب خلق بگسترده و افرادی بگرد خویش جمع نماید .

ولی فردی که واجد شرائط امامت باشد — طبق عقیده شیعه — نبوده است اگر هم جو فردی می‌بود ، باید نامی از او در تاریخ مانده باشد ، در نتیجه چون کسی نبوده که بتواند با امامی که شیعه هم به ولادت و هم به بقاء حیاتش اعتقاد دارد ، معارضه کند ، معین می‌گردد که امام موجود در این زمان با شرائط خاص ، تنها وجود مقدس حضرت مهدی (ع) فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) است .

تا اینجائات ثبت شد که پیشوای دوازدهم شیعه در حال حاضر زنده و موجود است در زمان حیات پدر بزرگوارش دیده بجهان گشود و عرصه گیتی را بقرور خویش ، روشن نمود و موقع وفات پدر پنجاه سال بیشتر از عمر شریفش نمی‌گذشت که بمقام امامت ، نائل گشت .

چون طبق ادله‌ای که قبلاً یادآور شدیم ، نمیشود زمانی زمین از حجت الهی ، خالی ماند و همیشه باید پیشوائی عادل و معصوم از خطا و گناه در بین بشر وجود داشته باشد .

گذشته از اینکه مهدی موعود (ع) یعنی همان کس که روزی سراسر زمین را پر از عدل و داد میکند ، پس از آنکه از ظلم وجود پر شده باشد ،

مورد اتفاق همه گروه‌های مسلمانان است ، تنها اختلافی که دارند ، در این است که گروهی از فرقه‌های مسلمین ، گویند ، هنوز آن موعود جهانی تولد نیافته و بعد از این متولد خواهد شد ! .

گروهی گویند به دنیا آمده والان نیز موجود است جز اینکه فرزند امام حسن عسکری (ع) نیست ! .

ولی شیعه با ادله قطعی و صد در صد مسلم اعتقاد دارد که آن پیشوای عادل و امام برحق ، در حال حاضر موجود است و او فرزند بلا فصل امام یازدهم (ع) است و او است حجت پروردگار ، بواسطه او از طرف خداوند ، بر مردم اتمام حجت شده و دیگر جای عذری برای کسی نیست که بگوید ، چرا خداوند برای هدایت و ارشاد خلق ، حجت و مصلح خیر خواهی نفرستاد ؟ .

ولی بهره‌مند نشدن مردم از منافع حضور امام (ع) ، تقصیر خود مردم است نه اینکه از جانب خدا یا از طرف امام باشد ، خود مردم در شرائطی هستند که نمیتواند امام بطور ظاهر ، در بین آنان باشد .

اگر کسی بپرسد ، با اینکه مردم نیازمند بامام و پیشوای مصلح هستند ، چرا آن حضرت برای اصلاح وضع اجتماعی ، ظاهر نمیگردد ؟ .

در پاسخ گوئیم ، همان علتی که موجب غیبت و پنهان بودن وی شده ، به همان سبب نیز الان موجود است . چطور ما میتوانیم بگوئیم که اگر امام ظاهر گردد ، مردم از وی پیروی خواهند نمود و حال آنکه چگونگی رفتار مردم با سائر پیشوایان اسلام ، روشن است و احتیاج بتوضیح نیست ، چه بتلائات و گرفتاریهائی

که مردم برای امیرالمؤمنین (ع) بعد از درگذشت پیغمبر (ص) و همچنین سائر پیشوایان اسلام ، فراهم نمودند .

بطور مسلم ، آخرین پیشوا و دوازدهمین حجت خداوند نیز اگر قبل از هنگامی که از طرف خداوند معین شده ، در بین خلق ، ظاهر گردد ، باز همان ابتلائات تجدید می گردد .

پس باید زمینه روحی مردم ، کاملاً آماده گردد و خلق بانتظار آن مصلح حقیقی و پیشوای دادگستر ، خویشان را آماده سازند .

گذشته از این ها ، وقت ظهور امام (ع) ، از اموری است که تنها علم آن ، اختصاص بخداوند دارد و کسی نمیتواند از وقت ظهور خبر دهد .

همچنانکه خداوند مقام امامت را بفرد شایسته ای عنایت میکند ، تمام شؤون امام و برنامه هایی که دارد سچه آن امام ظاهر باشد چه غائب - بستگی بامر پرودگار دارد . پس سخنان ما و اعتراضاتی که میکنیم همه بیهوده است و در حقیقت بحکمت الهی اعتراض داریم و خرده میگیریم ، باید به پیشگاه خداوند عذر تقصیر آوریم و از درگاه وی ثبات قدم و استواری در دین را خواستار شویم و تنها از او می خواهیم که در برابر حوادث سهمگین و بلاهای بزرگ ، برد بارو شکیب باشیم .

تالیف این جزوه بمنظور آن بود که عقیده شیعه درباره " امام " برای همگان روشن و آشکار گردد نه اینکه هدف ایجاد اختلاف و تفرقه بین گروه های مسلمان باشد ، امید است خداوند بزرگ در پیشگاه لطف خویش ، بپذیرد

ضمنامورد پسند افراد آگاه و صاحب نظر شود .

درود فراوان به روان پاک پیامبر اسلام (ص) باد

پایان

۲۳ ذی‌عقده

قم - حبیب الله رهبر

بخش دوم

تمدن در عصر مهدی موعود

پیشگفتار

بشر در عصر کنونی بیش از هر زمان، آمادگی برای پذیرش مسئله " مهدویت " دارد و به وجود پیشوای دوازدهم اسلام بعنوان یک مصلح جهانی که روزی بدست وی ریشه بیدادگری و تبهکاری از روی زمین برافتد ، گرایش پیدا نموده است .

خوشبختانه تعصبات غلط و بی اساس که همانند لکه های تاریک در برابر شعاع عقل و خرد بعضی از مردم سیاهی میکرد ، امروز بمیزان قابل توجهی کاهش یافته است و کمتر میتوانند افکار و اندیشه های توده را تحت ثناء و تیر قرار دهد .

از برخوردی که توده های گوناگون با افکار و عقائد مردم نموده ، فرصت بسیار مناسبی پیش آمده که بطور کلی افراد نسبت بمعقدا ت که از گذشته داشته اند تجدید نظر کنند ، تا بخوبی چهره درخشان حقیقت و واقعیت را از لابلای افسانه ها و پیرایه ها بشناسند و خلاصه ، عقائد صحیح و اصیل ،

از خرافات، شناخته شود.

در این دوره جدید که از یکسو اساس تعصبات نابجای که رنگ مذهب بخود گرفته، تاحدی درهم شکسته شده و از دیگر سو، عقائد با اندیشه‌ها و افکار روبرو رخنه نموده است، خواه ناخواه طرح مسئله ایمان بمصلح جهان بشریت (حضرت مهدی (ع)) در دنیای روز بصورت یک ضرورت اجتناب ناپذیر، درآمده است، البته نماز آن نظر که تنها یک مسئله دینی و مذهبی است بلکه از این رو که این موضوع بطور حتم، روزی باید تحقق یابد. راستی در پیشگاه حقیقت و انسانیت چه گناهی از این بزرگتر تصور میشود که بعضی از نویسندگان مغرض با قلمهای زهرآگین و نوشته‌های تعصب آمیز، موضوع مهدویت و اعتقاد بوجود امام غائب (ع) را بصورت یک مسئله افسانه‌ای و خرافی، در معرض افکار عمومی، معرفی کرده‌اند و حال آنکه علی رغم تمام این غرض ورزیها، ایمان به پیشوای دوازدهم و مصلح کل، حقیقتی است که عموم ادیان و مذاهب باید بپذیرند بلکه این واقعیتی است که با سر نوشت جامعه انسانها ارتباط ناگسستنی دارد.

ایمان و عقیده به وجود امام مصلح، خود مطلبی است که در ضمیر و جان عالم جای دارد و علی رغم پندار نادرست بعضی که آنرا تنها عقیده شیعه یا بعضی دیگر از فرقه‌های مسلمین، میدانند حقیقتی است فطری که ندای آن از عمق جان هر فردی بگوش میرسد.

در روزگار فعلی ناراحتی و سختیهای زندگی بشر با آخرین حد رسیده

است ، زیرا در دنیای امروز که بطور پیگیر آتش جنگ زبانه میکشد وهستی ملت‌ها را تهدید میکند وشعله‌های فساد ، تبهکاری ، رزائل اخلاقی و... وضع نابسامانی بوجود آورده ، راستی در شرائط کنونی ، زندگی طاقت فرسا وجانکاه است .

این وضع رقت بار و زندگی برانداز ایجاب میکند که همه انسانها بانتظار مردی آسمانی ومصلح پاشند که دست از آستین غیب بیرون کند وهمه را از این گرداب هولناک بساحل نجات برساند واین دنیای سرگردان که از حدود تعادل خارج شده و وضع آشفته‌ای بخود گرفته‌است ، باز سروسامانی بخشد وموجبات رشد وصلاح در آن ، فراهم آورد .

* * *

نظامهای پوسیده و ملال اور

روح بشر از این نظامهای فاسد و ظالمانه که روز بروز بر بدبختی و بیچارگی وسیه روزی افزاید ، بکلی خسته شده است و بطور مداوم رنج میبرد ، زیرا نظامهای موجود عوض اینکه گرهی از کار انسان بگشاید و موجبات سعادت و رفاه و آسایش همه جانبه برایش فراهم سازد ، هر روز مشکلی بر مشکلات وی اضافه میکند ! .

در این حالت است که روح رنجیده و ضمیر خسته بشر بخوبی آمادگی و استعداد دارد که عقیده مهدویت را با دل و جان بپذیرد ، زیرا میداند که پیدایش یک رجل مصلح که بمنظور اصلاح کلی جهان بپای خیزد ، از اموری است که نظام آفرینش و عدالت دامن گستر الهی ، ضرورت آنرا ایجاب میکند . راستی بهیچ وجه معقول و شایسته نیست که آفریننده این جهان ، که اساس آفرینش را بر محور عدالت میگرداند ، دنیا را این چنین با این وضع نابسامانی و آشفته و خود سررها کند .

بطور حتم رحمت بی پایان و عدل بی مانند پروردگار ایجاب میکند که برای سرپرستی و اداره این دنیای سرگردان مصلحی لایق و مردی که با

جهان غیب ارتباط دارد بفرستد .

بشریت از این اوضاع رقت بار و جانکاه از بس اثر جار پیدا کرده و کار بر او دشوار شده است ، بصرف این که نظریه و فکر تازه ای برای بهبود وضع اجتماعی ، پیدا شود ، باستانی هر چه تمام تر بدنبال آن اندیشه نو و نظریه جدید می رود ، با امید این که دردهای خانمانسوز زندگیش درمان پذیرد ولی آنچه وی را بیش از بیش آزرده می کند و بطور پیگیر برخشم وی میافزاید ، این است که می بیند بجای آن که عقده های برای وی گشوده شود دامنه مشکلات و بلاهایش گسترده تر میشود .

مثلا پس از آن که جهان از سیستم سرمایه داری بی قید و بند که بدتر از همه فاقد اخلاق و مذهب است خسته شد و بتنگ آمد بمرام اشتراکیت و سوسیالیسم گرایش پیدا کرد و پنداشت سرچشمه همه بدبختیها و بیچارگیهای بشر ، " کاپتالیسم " و سرمایه داری است ، اگر این نظام را بهم زند و در آغوش اشتراکیت و " سوسیالیسم " رود ، دیگر فرشته نجات را پیدا کرده است ! . ولی برخلاف انتظار دید باز مشکلات بشکل دیگری خود نمائی کرد و بالاخره گرهی از کارش باز نشد ، پس از آن بشریت خود را نیازمند نظام جدیدی احساس کرد که بطور کلی بانظامهای موجود روز فرق اساسی داشته باشد ، زیرا دریافت که سیستمهای روز گر چه ممکن است بعضی از نیاز مندیهای مادی بشر را تامین کند ولی متاسفانه بخواسته های روحی و معنوی وی هیچگونه جوابی نمیدهد و در نتیجه موجبات خوشبختی انسان را از هر جهت فراهم

نمیسازد .

میبایست نظامی عادلانه و صددر صد صحیح و انسانی برپا شود که در سایه آن همه افراد بشر زندگی امن و راحتی داشته باشند و سایه صلح و سازش و مسالمت بر سر همه گسترده شود .

* * *

بنابراین سخن از " امام عصر (ع) " بعنوان یک مصلح بزرگ جهانی و طرح مسئله مهد ویت بعنوان یک عقیده عمومی ضرورت آن قطعی و مسلم است .

باین دلیل که برای انسان چیزی از همه بیشتر لازم و ضروری است که نیازمندیهای اصیل وی بآن بستگی دارد و نیز مایه درمان دردها و موجب آرامش روحی او باشد و خلاصه آنچه دلهره و اضطرابهای روانی او را آرامش میبخشد و خاطری آسوده برایش فراهم میسازد .

بالاخره تمام افراد بشر که در این جهان زندگی میکنند همه در یک مطلب اتفاق دارند و آن اینکه آتش فساد و تبهکاری در سراسر عالم شعله است و نظامهای اجتماعی موجود همه فرسوده و غیر شایسته است و هیچکدام نمیتوانند سعادت و کامیابی همه جانبه انسان را تأمین نمایند ، آری این نتیجه ایست که بشر بعد از برخورد با تمام سیستمهای گوناگون بدست آورده است .

ایاروزنه امیدی هست

اکنون جای این سؤال است که آیا روزی هست که بشر از این وضع آشفته و فساد انگیز رهائی یابد ، آیا نظام شایسته ای هست که در سایه آن سعادت و رستگاری برای همه افراد بشر فراهم گردد ؟ .

این یک پرسشی است که اندیشه همه را در این عصر بخود مشغول نموده و همین سؤال است که عقیده " مهدویت " را بخوبی ایجاب مینماید .

و از این نظر که این مسئله امروز بیش از هر عصری فکر همه انسانها را بخود مشغول نموده ، در این نوشته بعضی از نظریه هائی که پیرامون این موضوع وجود را رد ، مورد بررسی قرار میدهیم .

چرا باید به پیشوائی مهدی ایمان داشت

و اکنون جای آنست که در پیشگاه عقل این سؤال را مطرح کنیم که آیا چه ضرورتی ایجاب میکند که باید به وجود مهدی (ع) بعنوان یک پیشوای دینی ، ایمان آورد و چرا باید برای این عقیده گردن نهاد ؟ .

شبهه ای نیست که ایمان و اعتقاد به وجود آخرین پیشوای جهان اسلام ، با ایمان بخداوند پیوند ناگسستنی دارد و لازمه ایمان به پروردگار جهان ، ایمان بآنحضرت است .

روی این اساس پذیرفتن این عقیده بر ۳ پایه اصلی بنیاد شده است

و این ۳ اصل سبب شده که مابوجود امام زمان (ع) ایمان آوریم .

۱ - باید در نظر داشت که رحمت بی پایان الهی دامنی گسترده دارد و از فیض همین رحمت است که آفرینش انسان رخ داد و برای راهنمایی و هدایت او پیامبران و سفراء آسمانی با کتابهای مقدس برانگیخته شدند و اگر نبود این رحمت بی پایان ، بشر لباس هستی بخود نمی پوشید و هرگز موجبات آسایش و رفاه و خوشبختی وی فراهم نمیگشت .

پس از آنکه ایمان به رحمت خداوند رابعنوان اصلی بزرگ پذیرفتیم اکنون میپرسیم آیا رحمت بی انتهاویژه عصر و زمان خاصی است و تنها شامل حال گروه خاصی از بشر میشود یا اینکه دامنه آن گسترده است و در هر عصر گروههای انسان را فرا میگیرد ؟

شکی نیست که این فیض بزرگ همگانی است و هیچگاه جنبه اختصاصی بخود نمی گیرد . خداوند با جمعیتی مخصوص خویشاوندی ندارد ، همه افراد بشر همچون سائر موجودات ، آفریده او هستند و باید همای سعادت بر سر همه سایه افکند و همگان باید از رحمت بی پایان خداوند بهره مند گردند . اکنون میپرسیم ، آیا وجود نماینده از طرف خداوند در روی زمین ، آیا قسمتی از رحمت الهی شمرده میشود یا نه ؟ بطور مسلم جواب مثبت است بلکه از بزرگترین مظاهر رحمت حساب میشود .

باز سؤال میکنیم ، آیا وجود حجت و نماینده پروردگار ، تنها باید در قرون گذشته باشد ؟ یا در هر زمان باید این فیض بزرگ همه جمعیتها را

فراگیرد ؟ جواب روشن است ، خداوند درقرآن مجید فرماید .

(... ولکل قوم هاد .) برای هر جمعیتی

رهبر و هدایت کننده‌ای است (۱)

اکنون پرسش سوم ، آیا این رحمت بزرگ وارزنده درعصر کنونی شامل حال بشر فعلی میگردد ؟ درجواب گوئیم ، پس از آنکه دامنه رحمت بی پایان الهی را گسترده و همگانی شناختیم و از طرفی وجود حجت و نماینده خداوند را در زمین ، نوعی از رحمت دانستیم ، خواه ناخواه گوئیم در حال حاضر این رحمت بزرگ و فیض مقدس یعنی وجود امام و پیشوا (ع) الان وجود دارد و همگان در سایه گسترده آن پیشوای عادل ، زیست میکنند .

آری این بود منطقی که بر مافرض لازم میکند که حضرت مهدی (ع) را بعنوان حجت و نماینده پروردگار و بعنوان رحمتی بزرگ از طرف خداوند ، در این عصر بپذیریم .

در کلمات گهربار که از طرف پیغمبر اسلام (ص) بما رسیده باین حقیقت اشاره شده یعنی از بیانات رسول خدا (ص) مفهوم میشود که از بدو پیدایش انسان این رحمت بزرگ شامل حال بشر شده و همیشه وجود حجت و نماینده الهی در زمین بوده است و لحظه‌ای نبوده که بشر از این فیض بزرگ محروم باشد .

از بعضی احادیث و گفتار پیشوایان چنین استفاده میشود ، خداوند آدم و حواریان را آفرید و انسان دیگری یافت نمی شد ، آدم را مقام نبوت و پیامبری بخشیده ، حواریان را امر نمود که از وی پیروی کنند ، پس از آنکه عمر آدم به پایان رسید از طرف خداوند بوی اعلام شد ، با پایان رسیدن دوران عمرت پیامبری و نبوت نیز پایان رسیده ، علوم و معارف الهی که در تدریج است باید بفرزند خویش انتقال دهی ، آدم نیز چنان کرد یعنی امانتهای نبوت را واگذار بفرزندش نمود و او نیز عمرش که به پایان رسید بدیگری سپرد و همچنین ... بهمین نحو همیشه ارتباط معنوی بین آسمان و زمین برقرار بوده و در هر عصری خداوند خلیفه و حجتی روی زمین داشته است .

بنابر این رحمت و لطف الهی که همیشه شامل حال بشر بوده و همچنین از بدو پیدایش هیچگاه بدون راهنما و هدایت کنند نبوده است اینها همه اقتضا دارد که در این عصر نیز بوجود یک رجل الهی و کامل و پیشوای شایسته که خلیفه خداوند روی زمین باشد ، ایمان آوریم .

پس همیشه روابط معنوی بین زمین و جهان غیب و مقامات آسمانی باید برقرار باشد و هیچگاه نیست که این پیوند مقدس و اتصال معنوی گسسته شود خواه این ارتباط بوسیله پیامبری برقرار باشد یا آنکس که جانشین و وصی پیغمبر است و معنی حجت و خلیفه الهی ، جز این نیست .

باز از آن نظر که آفریدگار جهان بشر را بیهوده نیافریده و آنان را بدون تکلیف و وظیفه رهانناخته بلکه برای آنان راه هدایت و رستگاری قرار

داده است و برای آنکه در راه خویش به بیراهه نیفتند در هر عصر وزمانی ، رهبری لایق و شایسته که ارتباط با جهان غیب داشته باشد ، معین نموده است .

پس از این رهگذر ، اتصال و ارتباط زمین و آسمان امری است ضروری و لازم و از شؤون رحمت بی پایان الهی شمرده میشود بلکه باید گفت وجود " حجت " و خلیفه الهی خود علت اساسی برای نزول رحمت بسوی زمین است . اگر وجود " حجت " و خلیفه نباشد ، باب رحمت و لطف بسته خواهد شد و قطع رحمت مساوی است با نابودی و نیستی عالم .

بنابراین تا آن هنگام که حجت خدا و نماینده الهی در روی زمین باشد انسان و تمام جهان از خیر و برکت و هستی برخوردار خواهند بود اما چنانچه لحظه ای زمین از وجود حجت خدا خالی باشد اساس وجود و هستی جهان درهم فرو میریزد .

احادیث زیادی باین حقیقت اشاره نموده است .

"لو خلت الارض من الحجج لساخت باهلها .

"یعنی اگر زمین از وجود حجت تهی گردد ، ساکنان خود را در خویش

فرو میبرد ."

حال ببینیم این حجت و نماینده خداوند در این عصر ، چه کسی است ؟

طبق ادله قطعی و خلل ناپذیری در محل خود ثابت شده که پس از پیامبر

اسلام (ص) خلیفه و حجت پروردگار عبارت است از امیر المؤمنین علی (ع) و پس از وی فرزند پرورمندش امام حسن (ع) و سپس فرزند گرامی دیگرش امام حسین (ع) و بعد نه امام که همه فرزندان حسین بن علی (ع) هستند و امروز نهمین فرزند حسین (ع) حضرت مهدی (ع) بقیّه‌الّه و واسطه بین زمین و جهان غیب است ، سالیان سال است که آنحضرت عهده دار مقام ارجمند سفارت الهی و تنها کسی است که مظهر و نشان دهنده صفات خجسته پروردگار بشمار میرود .

بنابراین فشرده اصل اول که موجب میشود به مسئله مهدویت ایمان آوریم این شد ، بحکم عقل رحمت و اسعه الهی در هر زمانی ضرورت دارد و وجود خلیفه و حجت از بزرگترین رحمتی است که خداوند بر انسانی ارزانی داشته است و در نتیجه رحمت خداوند که همیشگی و دائمی است ، باید وجود خلیفه و حجت نیز بطور دائم باشد .

* * *

اصل دوم

ایمان به پیامبر اسلام و پذیرفتن رسالت وی موجب میشود که بمهدی موعود (ع) نیز ایمان آوریم ، آنکس که محمد بن عبدالله (ص) را بعنوان آخرین پیابر خدا ، قبول نمود ، خواه ناخواه باید به آخرین وصی و جانشین وی نیز ، ایمان آورد ، زیرا احادیث و روایاتی که از پیغمبر اکرم (ص)

درباره حضرت مهدی (ع) رسیده آنقدر بسیار است که در کثرت (با صلاح) بحد توانر رسیده .

باین معنی که آنقدر فراوان است که بهیچ وجه قابل شک و تردید نیست . از این نظر کسانی که به مهدی موعود (ع) ایمان ندارند همچون بعضی از فرقه های مسلمین ، اینان دریکی از دوا مر ، شک و تردید دارند ، یا باید در تمام کتب حدیث که نزد شان معتبر است ، تردید داشته باشند و گفته تمام علماء و ارباب حدیث خود را که احادیث مهدی (ع) را نقل کرده اند - رد کنند ، یا در صدق گفتار پیغمبر (ص) شک و تردید دارند .

در این خصوص از طریق علماء اهل سنت (یعنی مذاهب اربعه) احادیث فراوانی از پیامبر اسلام (ص) رسیده (۱)

ولی روایاتی که علماء شیعه نقل نموده اند ، عدد بیشماری را در بردارد . با اینهمه روایات و احادیث پیغمبر (ص) چه باید کرد آیا همه را رد کنیم و نادیده انگاریم ؟ .

نادیده گرفتن و باور نداشتن اینهمه حدیث مساوی است با انکار رسالت و نبوت پیغمبر (ص) .

با گوئیم ، قول اصحابی که اینهمه احادیث فراوان را نقل کرده اند ...

(۱) آنان بیشتر از ۵۰۰ حدیث نقل کرده اند و در بیشتر از ۶ کتاب از کتابهایشان مباحث و روایاتی راجع به امام عصر (ع) آورده اند .

رد میکنیم ، این نیز امری است ناشایست و غیر صحیح ، خواه ناخواه راهی نیست جز اینکه مسئله مهدویت را همچون رسالت پیامبر بپذیریم .

آنقدر در خصوص وجود حضرت مهدی (ع) و ظهور آن ، پیامبر (ص) تاکید نموده که با استثناء اصل توحید و نبوت در هیچ مسئله‌ای آنچنان اهمیت نداده و تاکید ننموده است .

بنابراین راهی نیست جز اینکه گفتار گهر بار پیامبر (ص) را در این امر بزرگ و عظیم بادل و جان تصدیق نموده و بآن ایمان آوریم .

ما که بخدا و پیامبرش ایمان داریم ، با آخرین جانشین آنحضرت حضرت مهدی نیز مؤمن هستیم و باید باور داشته باشیم که روزی از پرده غیب بیرون آید و ریشه کفر و شرک و فساد را از جهان براندازد و بجای آن نهال عدل و توحید ، فضیلت و انسانیت را بنشانند .

آری از همین نظر ، که لازمه ایمان بخدا و پیامبر (ص) ایمان بمهدی موعود (ع) است ، در حدیثی وارد شده " کسی که در خصوص قیام پیشوای دوازدهم شک و تردید داشته باشد ، در روز قیامت خدا را با حال کفر ملاقات خواهد نمود " (۱)

* * *

این بود سه اصل اساسی که ایجاد میکند هرکسی مسئله مهدویت را
بپذیرد و بوجود مهدی موعود (ع) ایمان داشته باشد .

مهدی موعود کیست

اکنون جای آنست که بدانیم آیا آن مهدی (ع) و پیشوائی که همه انتظارش دارند، کیست؟ آیا عیسی بن مریم است؟ عزیز است؟ از طائفه بنی عباس است؟ و یا شخصیتی از آل محمد (ص) است هر طایفه و جمعیتی دوست دارد که — مهدی را بخود نسبت دهد و این یک امر طبیعی است که همیشه شخصیت‌های بزرگ را جمعیت‌ها و ملت‌ها، از آن خود می‌دانند ولی سخن اینجاست که این مطلب بخواسته و هوای دل مردم بستگی ندارد، بلکه حقیقتی است که از جهان غیب و دستگاه وحی رسیده است، باید دید چه کسی باین عنوان معرفی شده است؟

بطور مسلم مهدی موعود (ع) باید از خاندان پیغمبر اسلام (ص) باشد و نیز باید در زمان فعلی وجود داشته باشد نه اینکه شخصی بعداً باین نام، متولد شود و یا اینکه در گذشته بوده و از دنیا رفته باشد؛ چنانچه عقیده بعضی از ادیان همین است.

زیرا وجود امام یعنی وجود حجت خدا و وجود حجت خدا یعنی رابطی

که آسمان و زمین را پیوند معنوی می‌دهد و وسیله او جهان با مقامات آسمانی

ارتباط پیدا میکند و چون الآن این پیوند مقدس وجود دارد روی این حساب باید حجت الهی الان موجود باشد و اکنون باید دید چه کسی است ؟ .
 بطور مسلم عیسی پیغمبر (ع) آن حجت فعلی که همه انتظار ظهورش را دارند ، نیست زیرا بعقیده مسیحی ها عیسی از دنیا رفته والان در روی زمین وجود ندارد ، اما بعقیده مسلمانان که او را زنده میدانند ولی در زمین نیست بلکه در آسمان بسر میبرد و بهر حال نمیتوان او را مهدی موعود (ع) نامید .

اما عزیر - که طبق فرموده قرآن یهود او را پسر خدا میدانند - و معتقدند مهدی منتظر است ، بهیچ وجه صلاحیت برای مهدویت ندارد ، زیرا بدون گفتگو باتفاق همه وی از دنیا رفته است .

اما اینکه مردی ناشناخته از طائفه بنی عباس یا طائفه دیگر باشد ، آنهم سخنی است بسیار پوچ و بی اساس ، زیرا پیشوائی همچون مهدی منتظر که حجت و خلیفه خداوند ، روی زمین است ، نمیتوان تعیین شده از جانب مردم ، دانست ، زیرا تنها خداوند است که بهمه حقائق آشنا است و احاطه بر تمام جهات دارد ، از این رو تعیین نماینده و پیشوای معنوی مردم باید از جانب خود باشد .

از این رو است که دردعا گوئیم " . . . خدایا حجت و نماینده خود

را بما بشناسان که اگر حجت ترا نشناختیم گمراه شده ایم (۱)

(۱) اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک صلت عن دینی .

بسیار بیدیهی و روشن است که اگر نباشد امام وحجت الهی بدست مردم تعیین گردد، خواه ناخواه بشر گمراه خواهد شد ولی وقتی فرد لایق و شایسته‌ای که بهیچ وجه گرد گناه نمی‌رود و از خطرات هوی و هوس و اشتباه مصون و محفوظ است، از طرف خداوند معین شود، انسان نیز پیروی از وی راه سعادت و کامیابی را با سلامت طی میکند و بسر منزل مقصود خواهد رسید.

* * *

راستی چه قدر بعضی کوتاه فکرند پس از آنکه آفریننده او از روی لطف و کرم پیش او حاجتی برای راهنمایی بشر برگزیده باز می‌بینی به بیراهه میافتد و روی هوای دلش می‌خواهد امام و پیشوا تعیین کند.

با پیش‌بینی همین گمراهیها و کج رویها بوده که پیشوایان اسلام - تمام -، خصوصیات مهدی موعود (ع) را خبر دادند و دیگر هیچگونه جای شک و شبهه‌ای. برای کسی نماند با همه اینها باز می‌بینیم بعضی فریب می‌خورند و دنبال شخص مجهول الحالی که مدعی مهدویت است راه می‌افتند، گویا میخواهند در تعیین امام و پیشوای دینی برخدا سبقت بگیرند.

در آن روزگاری ده بنی عباس، علیه بنی امیه نهضتی بپا نمودند و طومار دولت آنان را درهم پیچیدند، در بین آنان مرد صالحی بود، بنی عباس گفتند "مهدی موعود" که پیغمبر خبر داده همین مرد صالح است و برای اثبات این مدعا روایاتی جعل نمودند ولی از آنجا که مطلبی بود نادرست و بی اساس، بزودی مشت آنان باز شد، مانند خانه عنکبوت که با مختصر آسب بناء آن ویران میگردد و همچون رشته‌ای که بایک و اتاب پنبه میشود،

اساس این ادعاء کاذب درهم فرو ریخت ، و از رهگذر این تهمت وافتراء که بدستگاه وحی زدند لعنت ابدی را برای خویشان فراهم ساختند .
پیش از بنی عباس بنی امیه وپس از آنان طائفه دیگری نیز این ادعاء را نمودند و خلاصه هر جمعیتی شخص برجسته و ممتازی که داشتند با کمال گستاخی بعنوان " مهدی " و مصلح جهان معرفی کردند !.

* * *

روایات چه میگویند

روایات صحیح و گفتار پیامبر اسلام همه اشاره میکنند به پیشوایان و امامان دوازده گانه که نام اول آنان امیر المومنین علی (ع) و آخر شان محمد بن الحسن العسکری (ع) (۱) است .

اگر در کتاب توراه و انجیل صفات و خصوصیات بیان شده مربوط بهمین مطلب است یعنی صفات و خصوصیات جانشین دوازدهم پیغمبر خاتم (ص)

(۱) ما از باب نمونه یکی از آن روایات اشاره میکنیم ، در کتاب ینابیع الموده روایت نموده از رسول خدا (ص) که فرمود . امامان بعد از من دوازده تن خواهند بود ، یا علی تو اول ایشان و آخر آنها امام قائمی است ملقب بمهدی که خدای عالم در دوره آخر بدست او فتح میفرماید مشرق و مغرب زمین را (مترجم)

است نه اینکه صفات پیغمبر اسلام (ص) باشد چنانچه یهود و نصارا چنین پنداشته اند و روی همین پندار غلط و اشتباه بزرگ در مقام انکار پیامبر (ص) برآمدند و گفتند ما این صفات را در محمد (ص) مشاهده نکرده ایم لذا او را بعنوان آخرین پیامبر نمینانیم و حال آنکه این اوصاف مربوط با آخرین جانشین پیغمبر (ص) یعنی حضرت مهدی (ع) است .

سیمای ملکوتی

اکنون ببینیم آن اوصاف چیست ؟ . احادیث صحیح آن صفات را چنین معرفی میکنند ، نام ؛ محمد . نان پدر ؛ امام حسن عسکری ، نام مادر ؛ نرجس کنیه ؛ ابوالقاسم ، ابوجعفر ، لقب ؛ الحجة ، المهدی ، صاحب الزمان القائم ، منتظر ، خلف الصالح .

اکنون خصوصیات که مربوط بقیافه آنحضرت است ، رنگ صورت سفید ، اندام متوسط ، خالی بر گونه طرف راست صورت ، چشمان مشکی ، ابروهای بهم پیوسته ، همیشه بقیافه مردی چهل ساله نمایان میگردد . محل اقامت سرزمین مخصوصی نیست ، بعضی احادیث گوید بیشتر از اوقات آنحضرت ، در مدینه طیبه بطور ناشناس بسر میبرد .

* * *

روزی که مهدی موعود (ع) قدم بجهان گذاشت جریان ولادتش

همچون سائر شئون وی بطور معجزه و خارق العاده بوده است و این مطلبی نیست که ما را بعید آید ، زیرا شئون اولیاء خدا بر محور معجزه دور میزند ، از زمان پیدایش تاریخ پیامبران ، با معجزه کم و بیش آشنائی داریم و بواسطه همین معجزه است که صدق دعوی پیامبران برای ما آشکار میگردد و چون آنان کارهای خارق العاده ای میکنند که دیگران از انجام آن عاجزند ، پی میبریم که این شخصیت های بزرگ با جهان غیب ارتباط دارند و بمنظور از شاد و هدایت افراد بشر برگزیده شده اند .

البته هیچ جای استبعاد نیست ، چون آن خداوندی که جهان را آفریده و قوانین در طبیعت عالم نهاده است ، قدرت دارد ، در بعضی موارد برای سفیران و فرستاده های خود بعضی این قوانین طبیعی را تعطیل کند ، مثلا خداوند آتش را سوزنده آفریده ولی همین آتش در مورد قهرمان توحید حضرت ابراهیم اثر سوزندگی خود را ندارد و شعله های فروزان به دسته های گل مبدل میشود .

میلاد مسعود حضرت مهدی (ع) نیز از طریق معجزه است ، یعنی تا ساعت تولد هیچ اثری از حمل در نرجس مادر امام زمان (ع) بچشم نمیخورد ! اینک اصل قضیه را از زیان حکیمه دختر امام محمد تقی (ع) نقل میکنیم .

میالاد مسعود

قبل از طلوع فجر شب پانزدهم شعبان در سال دویست و پنجاوینج
هجری درسامراء خانه پیشوای یازدهم امام حسن عسکری (ع) دیده بجهان
گشود و در آنشب تنها امام حسن و عمه بزرگوار شان حکیمه و نرجس زوجه
آنحضرت در آن منزل بانتظار ولادت آن مولود مسعود ، بسر میبردند .

تاساعت تولد هیچ اثر حمل در نرجس خاتون بچشم نمیخورد و تنها
این خبر از زبان امام یازدهم شنیده شده که در امشب چند لحظه بطلوع
فجر مانده آن مولود فرخنده ، دیده بجهان میگشاید .

حکیمه بحالت نرجس مینگرد و چون اثری از آن ولادت نمی بیند ،
درقلبش غطورکرد ، چه شد خبری که امام یازدهم داد؟ ولی طولی نکشید
که این پرده شک کناررفت ، فریاد امام حسن (ع) از اطاق مجاور بگوش رسید ،
عمه ! تعجیل مکن ، فرارسیدن آن امر نزدیک شده است ، حکیمه دانست
این امر باید از طریق معجزه انجام گیرد ، و علت این که این نوزاد باید بطریق
غیرعادی ، تولد یابد ، آن بود که جاسوسان دستگاه عباسی در مقام بودند
که آن " مهدی موعود (ع) " که اساس بیدادگری و ظلم بدست وی در هم
شکسته میشود نابود کنند ! .

غافل از آنکه اراده خداوند متعال است که نور خویش را ظاهر کند و سیاهی
ظلم و بیدادگری و تبهکاری را از صفحه جهان براندازد .

"یریدون لیطفو" انورالله باقواهم ویابی الله الان یتم نوره ولو کره المشرکون .

یعنی می‌خواهند نور خدا را بادهن‌هاشان فروشانند و خداوند نور خویش را باتمام میرساند ، کرچه کافران راخوش نیاید (۱)
آری آنشب فرخنده‌را ، حکمیه بانتظار مقدم مبارک مصلح آینده جهان بشریت بصرمیرد تا نزدیک طلوع فجر که برای برپانمودن نماز نافله شب ، بپاخواست ، پس از انجام نافله آینه سربه افق مشرق کشیده دید دمیدن صبح نزدیک است ولی هم‌چنان نرجس درخواب عمیقی فرورفته و اثر حمل در وی بیچشم نمیخورد .

حکیمه شروع کرد بخواندن سوره " سجده " و " یس " تا سپیده طالع شود و آن امر بزرگ ، تحقق یابد ، درهمین بین ناگهان نرجس خاتون از خواب پرید ! حکیمه دوید جلو صدازد ، همیشه نام خدا همراهت باد ! آیا چیزی درخوشتن احساس کردید ؟ .

-- نرجس : آری .

طولی نکشید که خوابی سبک و کوتاه ، حکیمه و نرجس را فراگرفت . حکیمه گوید ، چشمانم باز شد ، دیدم آن نوزاد عزیز در حال سجده است نگاه کردم دیدم کودک کاملاً پاک و نظیف است و شگفت انگیز تر اینکه

ختنه شده تولد یافته است ! .

بنابراین چگونگی ولادت و پاکی و نظافت و ختنه شده بدینا آمدن ، هر سه امری است غیر عادی و بنحو اعجاز .

امام حسن (ع) از اطاق مجاور دومرتبه فرمود . فرزندم را فرزندم را در نزد من آرید .

حکیمه فوری آن برزاد فرخنده را بنزد امام یازدهم (ع) آورد ، حضرت طفل را بالای دست خویش قرار داد و زبان مبارک در دهان وی گذاشت و دست خود را بر چشمان و مفاصل بدن کودک گذاشت .

البتّه حکمت این کار برای ماروشن نیست ولی بطور مسلم ، فلسفه‌ای دارد .

سپس امام حسن (ع) فرمود .

فرزندم ! بامن سخن بگو .

نوزاد ، شروع بسخن نمود .

(اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهدان محمد ا رسول الله) .

سپس برائمه و جانشینان پیغمبری که بعد از دیگری درود فرستاد ، تارسید

بنام پدر بزرگوارش . . . ! .

البتّه پوشیده نماند که این امور غیر عادی و اعجاز آمیز در مورد سائر

امامان و پیشوایان اسلام بوده است ، این گونه قضایا و خارق عادتها در

نظر افراد معمولی ، بسیار شگفت انگیز است و شاید برای بعضی غیر قابل

قبول باشد ولی در عرف اولیاء خدا و شخصیت‌هایی که با جهان غیب ، ارتباط دارند ، بسیار عادی و معمولی ، تلقی میشود و همه این امور را پرتوی از قدرت بی انتهای خداوند بزرگ میدانند .

* * * 'بسوی آسمانها

حکیمه گوید ، روز بعد از ولادت بنزل امام حسن (ع) که آمدم ، آن نوزاد فرخنده را در منزل نیافتم ! از امام پرسیدم ، کجا است ؟ فرمود بعنوان ودیعه و امانت نزد کسی گذاشتم ! که موسی پیغمبر رانیز مادرش در کودکی بوی سپرد ، یعنی مهدی (ع) را در پیشگاه خدا فرستاده ام .

و در بعضی از احادیث این جمله نیز اضافه شده که در آسمانها بالا رفته همچنانکه پیغمبر اسلام (ص) و عیسی بن مریم و بعضی از پیامبران دیگر بآسمان صعود میکردند !

مدت چند هفته یا چهل روز تمام که گذشت ، در کمال صحت و سلامت از آسمان در خانه پدر فرود آمد .

امام حسن (ع) امر نمود طفل عزیز رانزد وی آوردند و باز همانند مرتبه اول زبان در دهانش گذاشت و دست بچشمان و مفاصل بدنش کشید و فرمود ، سخن بگو این بار نیز همان کلمات را بزبان مبارک جاری کرد !

جز اینکه در این بار آیه ذیل را تلاوت نمود .

"و ترید ان تمن علی الذین استصفوا فی الارض و نجعلهم ائمه"

نجعلهم ال وارثین و نمکن لهم فی الارض ...

یعنی خواهیم منت نهیم بر آنانکه در زمین ضعیف شده‌اند و آنان را پیشوایان و وارثان جهان قرار دهیم و برای فرمانروائی در زمین بآنان تمکن دهیم . (۱) .

این بود جریان میلاد مسعود آنحضرت که بطور معجزه صورت گرفته است .

روزی هم که بامر پروردگار از پرده غیب بدر آید و جهان را با ظهور خویش گلستان عدل و داد کند ، بنحوا عجاز و غیر عادی خواهد بود .

چگونه خبر ولادت انتشار یافت

در ساعات اول ولادت جز سه نفر کسی از این امر بزرگ خبر دار نبود و آنان عبارت از امام حسن و حکیمه و نرجس (ع) بودند ، سپس بگوش بعضی از شیعیان خاص رسید .

نخستین شهری که از مراکز دور دست این خبر را یافت شهر قم بود و البته این انتشار صرف تصادف و اتفاق نبوده ، بلکه تدبیری بود از پیشوای یازدهم (امام حسن (ع)) ، نظر حضرت آن بود که جز شیعیان و دوستان خالص از این مطلب ، باخبر نباشند و در قم از همه شهر ها بیشتر شیعیان و دوستان واقعی آنحضرت ، وجود داشت .

با اینکه نظر حضرت آن بود که قم فاصله زیادی بامرکز دولت عباسیان (سامراء) داشت و باین انتشار دشمنان از قضیه آگاه نمیشوند ، یاشاید هدفی دیگر درکار بوده که ما ناآگاهیم .

روش امام حسن (ع) آن بود که بوسیله ارسال نامه و مکاتبه با شیعیان و دوستان ، ارتباط و پیوند برقرار میکرد ، و از جمله نامه هائی که حضرت فرستاده و جریان ولادت " مهدی " (ع) را گذارش داد ، بیکی از بزرگان قم ، بنام " اسحق " ، بود و اینک متن نامه .

نوزادی تولد یافته ، باید خبر این میلاد نزد تو پوشیده باشد و کسی را بر آن آگاه هتمائی ماکسی رانسیبت باین امر مطلع نمیکنیم مگر آنکس که از نزدیکان یا از دوستان ما باشد ، دوست داشتیم این خبر مسرت بخش را بتو اعلام کنیم تا همچنانکه ما را خداوند بواسطه این امر ، خوشحال نمود ، تونیز خوشنود باشی (۱)

راستی جای شگفت است که عده ای کوتاه فکر یا مغرض بدعی هستند که آن " مهدی موعود ع هنوز تولد نیافتد و با این حرف ، وجود حجت را در زمین ، انکار نموده اند .

(۱) ولد المولود فلیکن عندک مستورا وعن جمیع الناس مکتوما فانالم نطلع علیه الا الا قرب لقربایته والموالی لولایته ، احبنا اعلامک لیسرک الله به کما اسرنا . والسلام ، التوقيع الحسن العسکری .

مادر صفحات قبل اثبات نمودیم که وجود "حجت الهی و رابطه بین زمین و آسمان ، امری ضروری و حتمی است .

* * *

گرچه موضوع ولادت حضرت مهدی (ع) در ابتداء امر روی مصالحی امر ستری و پنهانی بود ولی بعد از انتشار پیدا کرد و همه مراکز شیعه اطلاع یافتند ، بدلیل آنکه خلیفه عباسی ، جاسوسانی برگماشت تا بحضرت مهدی (ع) دست پیدا کنند .

چهار ماهمین پیش بینی را امام یا زدهم (ع) مینمود و میخواست دیگر برای کسی عذری نماند .

هر گاه یکی از شیعیان بمنزل حضرت عسکری (ع) شرفیاب میشد دستوره پدیداد ، مهدی (ع) را به پیش آورند و روی همین حساب هنگامی که امام حسن (ع) وفات نمود ، شیعه بطور کلی ، دعوی امامت جعفر برادر امام حسن ^ع را نپذیرفتند .

گواه بر صحت تشخیص شیعه در خصوص نالایقی جعفر برای پیشوائی ، اینکه خود جعفر از کسانی بود که به دستگاه جاسوسی دولت عباسی گزارش ولادت مهدی (ع) را داد .!

و پس از آنکه جاسوسان برای تفتیش آمدند و حضرت صاحب الامر از نظرشان پنهان شد و او را نیافتند ، جعفر بطور کلی ، تولد مهدی (ع) را ، انکار نمود .!

* * *

واقع اینست که در حدود دویست میلیون شیعه وعده زیادی از اهل سنت، بامدارک صحیحی که در دست دارند، ولادت مهدی (ع) را گواهی میدهند، باضافه آن اصل اساسی که هیچگاه نباید زمین از وجود "حجت خدا" خالی باشد، دیگر هیچ جای شبه و تردید در خصوص این امر وجود ندارد.

نخستین روز امامت

در سال دویست و شصت هجری پیشوای یازدهم اسلام امام حسن عسکری

(ع)، دیده از جهان بریست و منصب امامت بفرزند ارجمندش حضرت " مهدی

(ع) " در سن پنجاهگی ، انتقال یافت .

و عمویش جعفر را که میخواست بر جنازه امام ، نماز بخواند کنار زد و

خود بریدن نازنین پدر نماز خواند .

طبق قاعده " الامام لایصلی علیه الا الامام " امام تنها بر امام ،

نماز میخواند ، در بین شیعه معروف بود ، آنکس که بر جنازه امام نماز بخواند

وی مقام امامت را دارا خواهد بود ، روی این حساب ، مسئله تنها نماز

خواندن بر جنازه نبوده بلکه این مقام حاکی از مقام امامت بود .

این خبر کم کم بگوش دستگاه دولت عباسی رسید ، شاید هم از جانب

جعفر بوده .

سپس عده‌ای مسلح بخانه حضرت هجوم آوردند و تمام منزل را تفتیش

نمودند و بحر مسرازه یافتند و یکی از کنیزان بگمان اینکه وی ، حمل دارد

مدت مدیدی در منزل قاضی شهر زیر نظر بود که شاید مهدی (ع) از او تولد

یابد ! .

همه‌این کوششها بآن منظور بود که بر " مهدی موعود " دست یابند
و با قتل وی ! خاطر خویش را آسوده سازند ! .

ولی همه‌این نقشه‌ها نقش بر آب شد ، زیر همان هنگام که مه‌مورین
بخانه هجوم آوردند ، حضرت رو بسرداب رفتند و از نظر ها غائب شدند ! .
آری (میخواهند بادهنهاشان نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند
هر روز بر فروغ این نور میافزاید "

* * *

جعفر با این پیش آمد یکبار ولادت مهدی (ع) را انکار کرد و گفت
بطور کلی برادرم (امام حسن ع) دارای فرزند نبوده ! و سپس اموال
برادر را بین خود و سائر وارثان تقسیم نمود ! و نظرش آن بود که شیعه با امید
امامت مهدی (ع) نباشند و گرد خود بعنوان پیشوا جمع شوند .

البته پوشیده نماند در اینجا حدیثی را نسبت بامام دوازدهم (ع)
میدهند که سوال شد از وضع جعفر ، حضرت فرمود ، " سبیل سبیل اخوة
یوسف " وی همچون برادران یوسف است ، یعنی همچنانکه برادران یوسف
روزی علیه برادر نقشه کشیدند و سپس توبه کرده ، جعفر نیز در آخر عمر
از کرده‌های خویش پشیمان شده و توبه نموده است .

* * *

در آن هنگام که حضرت مهدی (ع) در سردابی که امروز بسرداب

غیبت معروف است ، غائب شدند در سن پنجاه سالگی بودند ، دستگاه دولت معتمد " عباسی خاطری آسوده پیدا کرد که دیگر مطلب با آخر رسید و زمان دولت شیعه پایان یافت ! .

ولی مطلب باین سادگی نبود که آنان می پنداشتند امام عسکری (ع) نقشه آن امر بزرگ را بنحو دقیقی طرح کرده بودند که هیچگاه بفکر دشمن نمیرسید ، شیعه نیز تا این اندازه ، سطحی و کوتاه فکر نبوده که بگفته دستگاه عباسی کنار رود ، آنان طبق اصل مسلمی که دارند ، میدانستند هرگز ممکن نیست که زمین از وجود حجت خدا خالی باشد ، خواه ظاهر و مورد دسترس مردم یا از انظار غائب و پوشیده باشد .

البته برای شیعه به هیچ وجه امکان نداشت که جعفر را بعنوان امام و پیشوا بپذیرند زیرا اولاً امام عسکری (ع) وی را از طرف خداوند براین مقام نصب نکرده ثانیاً او را معصوم نمیدانند زیرا شیعه معتقد است که باید امام ، معصوم و مصون از گناه باشد دیگر آنکه برجنازه امام یازدهم نماز نخوانده و آنکس امام خواهد بود که بر بدن امام قبلی نماز گذارد . وانگهی جعفر بصفت دروغگوئی شهرت پیدا کرده و آنرا جعفر کذاب لقب داده اند ؛ و این شهرت در تمام بلاد شیعه بزودی شیوع پیدا کرد . از شهر قم چند نفر بطور سری بسامراء آمدند تا از اصل قضیه تحقیق کنند ، آنان نیز بخوبی به عمق مطلب پی بردند و در ضمن ملاقاتی هم با امام وقت خویش حضرت مهدی (ع) نمودند و سپس بشهر

قم بازگشت نمودند در حالیکه حقیقت برایشان بنحو کامل آشکار شد ، بود .

امام و نمایندگان مخصوص

مدتی ارتباط شیعه با حضرت مهدی (ع) قطع شد و دوباره بوسیله
اول نائب و سفیر آنحضرت عثمان بن سعید ، که در بغداد بود ، رابطه
برقرار شد .

در این مدت که آنرا غیبت صغریا ، میگویند ، ارتباط با حضرت بواسطه
شخصی ثالثی بود که آنرا " نائب خاص " میخواندند و این مدت هفتاد و
چهار سال^{یک} ، طول کشید و سال سیصد و بیست و نه بود .
این چهار نائب که یکی بعد از دیگری رابطه بین امام (ع) و مردم
بودند بنامهای ذیل معروف بودند .

۱ - عثمان بن سعید

۲ - محمد بن عثمان

۳ - حسین بن روح

۴ - علی بن محمد السمری .

پس از آنکه نائب چهارمی از دنیا رفت دوران " غیبت کبری " شروع

شد .

چگونه بعضی مهدویت را نمی پذیرند

گروهی از مردم هستند که همیشه میخواهند حقائق روشن و آشکار را نادیده انگارند و دست دارند واقعیات را در زیر پرده های اوهام خود پوشیده دارند .

و شگفت این که گاهی عمل خویش را با آب و رنگی معقولانه ، جلوه دهند و با بیاناتی فریبنده فکر غلط و بی اساس خویش را ، توجیه بنمایند .
واقع مطلب این است که اینان دارای یک عقده های روحی و روانی هستند ، از آنجا که میخواهند این عقده ها گشوده شود و نفس راحتی بکشند ، راهی بنظرشان نمیرسد جز اینکه دست به انکار بعضی از حقائق روشن و آشکار بزنند و سپس بایک آب و تابی غلط کاری خود را توجیه کنند .
بعضی دیگر هستند برای اینکه مصالح مادی شان بستگی بیک سلسله مطالب باطل و بی اساس دارد برای حفظ مصالح فردی ، حقائق را منکر میشوند و به منظور آنکه ضربه ای بمنافع مادی آنان نرسد ، واقعیات را با کمال گستاخی آسیب میرسانند ! .

گروه سومى هستند که نظری بمصالح و منافع شخصی ندارند ، بلکه عمل آنان از تقلید پدران و اجداد سر چشمه میگیرد ! ، چون آباء و پیشینیان آنان ، نمی پذیرند .

ولی پنداری اساس این گروه ها کجا و افکار بلند و اندیشه ها ی بزرگ آنکسانیکه همانند سائر حقائق ، آگاهانه به " مهدی موعود " ایمان آورده اند ؟
اکنون برای روشن شدن مطلب ، توضیح بیشتری میدهیم ،

گفتیم عده‌ای که لب به انکار گشوده‌اند در میان آنها دسته‌ای خوشدارند همیشه واقعیات و حقائق را منکر شوند مخصوصا اگر آن حقائق جنبه دینی و مذهبی داشته باشد ، گرچه گاهی همراه انکار خویش هیچگونه دلیلی - ولو خیلی سطحی و بی پایه باشد - ندارند تنها انگیزه آنان اینست که عقده درونی خویش را خالی کنند ! خواه ناخواه این گونه از مردم را نمیتوان بهیچ حقیقتی قانع کرد ، گرچه مطلب از روز روشنتر و واضحتر باشد ، زیرا خود آنان ، بخوبی آن حقیقت را میشناسند و بعد از شناختن ، انکار میکنند ! چنانچه قرآن نیز بیان کرده است ،

"وَجهد وَاَبْهَوا وَاَسْتَيْقِنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ" (۱)

با اینکه دلهاشان باور دارد بزبان انکار میکنند "

این گروه هیچ راه علاجی ندارند جز اینکه در چنگال مرگ افتند و گرفتار عذاب دردناک الهی گردند .

"لَا يُوَفُّونَ بِهٖ حَتٰى يَرَوْا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ" و اما آن عده‌ای که بخاطر در خطر افتادن منافع شخصی منکر واقعیات هستند بر سر راه حقائق درخشان و واقعیات روشن ، یک سری اشکالات و شبهات ، ایجاد میکنند و در واقع میخواهند با ایراد این گونه شبهات سست و بی پایه سرپوشی بر روی عمل ناشایست و غرض آلود خود بگذارند .

دسته سوم نیز کمتر از دسته اول نیستند ، با این تفاوت که آنان بمنظور منافع شخصی متوسل شبیهات و اشکالات میشوند ولی این دسته بطور کورکورانه بتقلید پیشینیان خود لب به انکار می‌کشایند ، زیرا دریک خانواده چشم به جهان گشوده‌اند که همه اعضاء خانواده ، وجود حضرت مهدی (ع) واعتقاد به آنحضرت را منکر بوده‌اند .

مثال اینان همانند کفار است که کفر خویش را چنین توجیه میکردند .
 " ما پدران خویش را بر این آئین یافته‌ایم ، مانیز بآنان اقتدا میکنیم و پیروایشان هستیم " (۱)

بنابر این پذیرفتن مسئله مهدویت و ایمان آوردن بحضرت " صاحب " به سه امر نیازمند است .

۱- آزادی از تعصب ضد حق و حقیقت .

۲- آزادی در برابر نفع پرستی و خود خواهی

۳- آزادی در برابر تقلید و پیروی کورکورانه از دیگران

اشکالات چیست

اکنون سئوالی اینجا پیش می‌آید که آیا آن شبیهات و اشکالاتی که منکرین

امام " غائب " (ع) به آنها تمسک می‌جویند چیست ؟

(۱) انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون . . . زخرف آیه ۲۲ . .

اینک مایک یک آنها را مطرح نموده و به جواب آنها نیز خواهیم پرداخت .

۱- میگویند ، بعقیده شما شیعه که گوئید ، مهدی (ع) در سال ۱۵۵

هجری متولد شده و تا امسال هزار و دویست و نه سال است (۱) -

از عمر وی میگذرد و این امری است ، بسیار بعید ، چگونه ممکن است

کسی تا این حد عمر کند ؟

در جواب گوئیم ، چه اشکالی دارد کسی تا این حد عمر کند ، خداوند

اراده کرده است که بنده و حجت و خلیفهاش دارای عمر طولانی باشد ، آیا

میتوانید بگوئید خداوند قدرت ندارد که این عمر طولانی را بکسی عطا کند ؟

آیا خدائی که مثلاً صد سال عمر بکسی میدهد و شرائط حیات را در این

مدت برایش فراهم میسازد قدرت ندارد عوض صد سال ، هزار سال عمر بدهد ؟

جواب دوم ، آیا مسلمانان اتفاق ندارند که حضرت خضر که یکی از

بندگان صالح و شایسته پروردگار است تا امروز زنده است ؟ چگونه بطول عمر

خضر ایمان دارند و طول عمر حضرت مهدی (ع) که حجت پروردگار است

باور نمیکنید ؟ آیا این خود نوعی از تعصب ضد حق نیست ؟ آیا این تناقض

نیست ؟

جواب سوم ، قرآن کریم بطور صریح فرماید ، نوح پیغمبر در مدت نهصد

و پنجاه سال در میان قوم خویش بود و نیز راجع به اصحاب کهف فرماید ،

(۱) در موقع نگارش این جزوه سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار هجری بوده است ..

سیصد و نه سال درعار بودند! باینکه درحال خواب بسر میبردند و مانند مرده افتاده بودند.

و بی حضرت مهدی (ع) زنده است و از رزق پروردگار خویش بهره مند میگردد.

باز می بینیم قرآن بطور صریح فرماید ، عیسی بن مریم با آسمانها بالارفته و تا امروز زنده است . (۱)

این ها همه نمونه هائی بود از قدرت الهی در مورد طول عمر افراد وانگهی دائره قدرت الهی بسیار وسیع است و در مورد قدرت بی پایان وی امور کوچک و بزرگ هیچ تفاوتی ندارد خداوند قادر که میتواند بکسی یکسال عمر دهد یک میلیون سال نیز میتواند عمر کسی را طولانی کند نمیشود گفت که عمر یکساله دادن برای خدا آسان و یک میلیون سال مشکل است ، بلکه هر دو نزد او مساوی است .

جواب چهارم ، هنگامی بتاریخ بشر مراجعه میکنیم می بینیم هزاران افرادی که دارای عمر طولانی از قبیل هزار سال و دوهزار سال ... بوده اند مثلاً از باب نمونه درحالات لقمان حکیم مینویسند ، دارای هزار سال عمر بوده بدون اینکه موئی از سرش سفید شود! یاددانی از وی بیفتد یایشش خمیده گردد! البته همه عمر لقمان بیش از هزار سال بوده است .

(۱) و ما قتلوه و ما صلیو و لکن شبه لهم . نساء آیه ۱۵۷

و دیگران که دارای عمرهای طولانی بوده‌اند . (۱)

افرادی که طول عمر مهدی (ع) رابه دستیاری این گونه شبّهات بی پایه ، منکرند، همانند کسی است که رفتن بکره ماه را انکار میکرد ، از او دلیل میخواستند ، تنها میگفت بسیار این امر بعید است . آری بصرف اینکه امری در نظر افراد بعید آمد فوراً بدون تأمل منکر میشوند .!

اشکال دوم

گرچه روایات وشواهد تاریخی درخصوص وجود " مهدی موعود (ع) در دسترس هست ولی برای ما از این مدارک یقین و قطع پیدا نمیشود .! . جواب . گوئیم ، شماگاهی از یک حدیث که در موضوعی از پیامبر (ص) نقل شده ، آنرا قبول میکنید ولی درباره مطلبی که تنها صد هفت حدیث از چهار فرقه اهل سنت واحادیث به شماری از شیعه نقل شده ، باور نمیکنید و باز شبهه دارید .!

آیا این نوعی از تناقض در عقیده نیست ؟

اشکال سوم

(۱) رجوع شود بکتابی که سچستانی در حالات (معمّین) طویل العمرها نوشته است .

گاهی میگویند دلیل ماکه به وجود مهدی (ع) ایمان نمی آوریم اینست که شیعه که از نظر عقیده بامام مخالف است اصل مسئله را قبول دارد و چون شیعه پذیرفته مانمی پذیریم !.

راستی چقدر شگفت آور ؟! چه برهان و دلیلی اقامه میکنند ؟ ، خواننده تصور نکند که این مطلب را ماتهت به اهل سنت میزنیم ، این یک حقیقتی است که بزرگان اهل سنت در کلماتشان تصریح دارند و اینک ما چند مورد را بعنوان نمونه از نظر خواننده میگذاریم .

۱- " غزالی " شافعی مذهب گوید ؛ سنت و روش پیغمبر (ص) بر این بود که قبرهای مردگان را " مسطح " قرار دهند اما چون این عمل رافضی ها است ما این سنت را ترک نمودیم و با اصطلاح قائل به " تسیم " شدیم !.

۲- نامبرده در مورد دیگر گوید حج تمتع " از حج " قران " و " افراد " فضیلتش بیشتر است اما چون شیعه حج تمتع نموده ما آنرا رها میکنیم !.

۳- محمد بن علی مغربی گوید ، " زید " بر جنازه میت پنج بار تکبیر گفته پیغمبر اسلام (ص) نیز پنج تکبیر فرموده ولی امروز گفتن پنج بار تکبیر متروک شده چون زید رافضی شناخته شده است !.

۴- زمخشری (حنفی مذهب) گوید ، طبق آیه " هوالذی

یصلی علیکم وعلآئکته ... (۱)

جائز است بر نیکان و اخیار از مسلمانان صلوات فرستاد ولی از آن نظر که جمعیت شیعه، ائمه و پیشوایانی برای خویش انتخاب کرده‌اند و بر آنان صلوات می‌فرستند، ما این عمل را ممنوع کرده و حرام میدانیم!.

۵- "عبداللطیف مناوی" گوید، ابی داود نقل کرده پیغمبر اکرم (ص) عمامه‌ای بسر "اباعوف" بست و سپس دوطرف عمامه را، یکی از پشت یکی از جلو، بعنوان تحت الحنک انداخت و امروز این عمل شعار شیعه شناخته شده از این رو سزاوار است از این کار اجتناب نمود!.

این بود نمونه‌ای از تعصبات و غرض ورزیهای ناروا، راستی چه منطق غلط و نادرستی؟ تاچه اندازه کج‌اندیشی؟ آیا بصری اینک مطلب حق را بعضی از مذاهب دیگر نقل کرد این را باید گناهی بزرگ شمرد و از حق و حقیقت بطور کلی چشم پوشی نمود؟

اشکال چهارم

از رهگذر و عقیده مهدویت چه شورشهایی برپا شده و چه کسانی با اسم "مهدی (ع) قیام کرده‌اند و فتنه‌هایی براه انداخته‌اند؟ بهتر است ما اساس این عقیده را در هم فروریزیم و بطور کلی منکر شویم.

جواب ، گوئیم اگر عده‌ای سود جو برای دست یافتن به اغراض شخصی خویش با اسم مهدی (ع) آشوبی بپا کردند ، آیا این گناه رامیتوان بحساب عقیده مهدویت گذاشت ؟

آیا این منطق قابل قبول است که اگر مدعیان دروغگو و شیاد خود را با اسم مهدی معرفی کردند ما اصل وجود مهدی (ع) را منکر شویم ؟ اگر این منطق ناصحیح را قبول کردیم باید منکر وجود خدائیز بشویم ، زیرا در طول تاریخ زیاد بودند افرادی که ادعای خدائی نمودند و نیز اصل نبوت را منکر شویم بدلیل آنکه افرادی حيله گر دعوی پیغمبری کرده‌اند .

آیا این منطق صحیح است یا آن منطق که گوئیم خداوند موجود است و این مدعیان دروغگویند ، پیامبران همه بر حقند و کسانی که بیجهت خود را پیغمبر میخوانند ، گادهند ، حضرت مهدی (ع) امام برحق است و شیادان و مدعیان مهدویت بر باطل و تهمت میزنند ؟



کوتاه سخن آنکه کسانی که منکر وجود مهدی (ع) هستند فکر و اندیشه

خود را در محدود ه ۳ امر محبوس کرده‌اند ،

۱ - جهل و بیخبری نسبت باصل مسئله مهدویت .

۲ - تعصب بر مذهب حق و حقیقت .

۳ - حس تقلید و پیروی کردن از دیگران بطور رکور کورانه .

اگر خواسته باشند حقیقت امر برای شان بخوبی روشن و آشکار گردد

ناچار باید خویشتن را از این سه پند بزرگ آزاد سازند

تمدن در عهد دولت امام

هر تمدنی که بخواهد در روی زمین بنیاد گردد خواه ناخواه باید بناء

آن تمدن بر سه پایه اساسی استوار گردد .

۱ - استقرار سیاسی

۲ - امکانات مادی و اقتصادی

۳ - وجود افراد لایق ، خود ساخته و ممتاز .

اگر یکی از این سه اصل مهم نباشد بطور حتم اساس آن تمدن درهم فرو میریزد ، اکنون باید دید آیا در زمان دولت حضرت مهدی (ع) این سه عامل بزرگ تحقق مییابد ؟ .

آری در زمان دولت مصلح جهان بشریت همین سه اصل شالوده تمدنی میشود که هیچگاه بشر بچشم خویش ندیده و تصورش را نیز ننموده است .
تمدنی که در عصر ظهور امام (ع) پیدامیشود تفاوتش با سائر تمدنهای بشر همان تفاوتی است که برنامه حیاتی - که بشر تدوین نموده - با برنامه خدائی دارد . تمدنی که بدست آنحضرت پی ریزی میشود تمدن واقعی اسلام است ، بهمان گونه که خداوند اراده نموده است نه آنگونه که بعد از وفات و درگذشت پیامبر (ص) بنام اسلام ، تشکیل دادند ، زیرا بارحلت پیامبر (ص) اسلام از آن خط مشی که داشت بانحراف گرائید ، آن تمدن

واقعی و حقیقی که بشریت از روزگار نخستین آرزوی آنرا در سر داشت و هنوز هم بدان دست نیافته و در شرائط کنونی جهان نیز به هیچگونه قابل تحقق نیست، تنها در سایه دولت مصلح الهی و جهانگشایی عادل، حضرت ولی عصر (ع) بوجود خواهد آمد.

کی خواهد آمد

هنگامی که بشر همه مکتبها و سیستمها و برنامه های زندگی و همه ادیان را بر رسی کرد و بتجربه بخوبی دریافت که این نظامها جز اینکه هر روز مشکلی برمشکلات بشر بیافزاید و هر دم بشکلی زمینه رنج و ناراحتی برایش فراهم سازد بهیچ وجه نمیتواند موجبات رفاه و آسایش و سعادت همه جانبه انسان را تامین نماید و از این رو امام (ع) وقتی خواهد آمد که جهان لبریز از بیدادگری، تبهکاری و فساد... شده باشد، میاید تا همه این نابسامانیها را سامان بخشد و سراسر زمین را پر از عدل و داد کند.

خوشبختانه امروز بشر کم و بیش باین حقیقت پی برده است و بهتر از گذشته دریافت که سرانجام این تمدنهای بشری شقاوت بدبختی و سیه روزی است و هر چه بیشتر با مظاهر تمدن کنونی در تماس باشد، مفاسد واقعی آنرا بیشتر احساس میکند.

تصور شود این گونه احساس و پی بردن به نارسائی تمدن فعّای، مخصوص کشورهای باشد که اخیرا با اصطلاح متمدن شده اند بلکه همان کشورهای بزرگ

جهان‌گتصور بعضی ، با آخرین حد تمدن رسیده اند ، باین حقیقت اعتراف دارند .

متاسفانه همان کشورهای بزرگ که از نظر صنعت و " تکنولوژی " پیشرفته ترین کشورهای جهانند ، بهمان میزان که در صنعت پیشروی نموده اند ، از نظر اخلاق و جهات معنوی تنزل نموده اند و بطور کلی آرامش روانی و آسودگی خاطر با سرعت از میان آنان دارد رخت برمی بندد و روز بروز همه بخوبی می یابند که اساس این تمدن کنونی و نظامهای موجود بالاخره فاسد و نمیتواند موجبات آسایش و سعادت همه جانبه بشر را فراهم سازد .

از این رو اهمیت آن تمدن واقعی و انسانی و صدور صد صحیح که بدست حضرت درآینده بوجود میآید ، معلوم میگردد ، آن تمدن آخرین تمدنی است که در صفحه جهان نمودار میگردد ، تمدنی است که دامغان تا آخرین روز جهان امتداد پیدا میکند .

این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که معنی این سخن که گوئیم در عهد دولت مهدی (ع) تمدنی درخشان و نمونه صورت میگیرد ، آن نیست که مسلمانان امروز دست روی دست بگذارند و از کوشش و فعالیت بازمانند و هیچ قدم مثبتی برندارند ، بامید آنکه امام زمان (ع) بیاید و همه کارها را — که امروز وظیفه ماست — اصلاح کند ! .

بلکه درست بعکس آنچه تصور شده باید بامید آنکه درآینده نزدیکی این آرزوی عالی و ارزشمند بطور حتم و قطع ، تحقق پذیرد و روزی خواهد

بود که بر سراسر جهان سایه تمدن واقعی وسعادت بخش سایه افکند ،
از امروز باید مسلمانان ، خویشان را آماده کنند و از هیچ گونه فعالیتهای
مثبت و ثمر بخش دریغ نداشته باشند .

همان گونه که بعضی به غلط پنداشته اند که دیگر عهد اسلام سپری شده
و دیگر نباید انتظار داشت بار دیگر بشر در سایه این آئین بزرگ آسمانی ،
بسعادت جاودانی نائل گردد ! .

بهمان اندازه که این تصویری پایه و نادرست است این نیز اشتباهی است
بزرگ که بامید تحقق تمدن صحیح درآینده ، امروز مسلمین از کوشش و
فعالیت‌های همه جانبه بازمانند .

آری هم باید با تمام نیرو در بهبود وضع زندگی اجتماعی کوشید و هم باید
دلی لبریز از ایمان و امید داشت که روزی هست دوباره مسلمین مجد و عظمت
در صفحه گیتی پیدا کنند و قانون حاکم بر همه بشریت تا پایان دنیا ، اسلام
باشد .

این حقیقتی است که حکمت الهی آنرا اقتضای میکند و از کلمات و سخنان
انبیاء و سفیران الهی نیز ، استفاده میشود .

و انگهی ناموس این جهان و طبیعت عالم نیز این ضرورت را ایجاب میکند
پس بنا بر این قبل از ظهور مصلح جهان باید برای تشکیل تمدن اسلامی
کوشش نمود و امید وار بود که بالاخره ظفر و پیروزی بهره آن مردان شایسته
و خود ساخته ای است که دلهاشان لبریز از ایمان بخدای جهان است .

"ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون (۱)" اکنون باید دانست که آیاتمدنی که در سایه دولت مهدی (ع) پیدامیشود چه بهره‌ی از آن عائد بشر میگردد وبعبارہ خیلی فشرده وکوتاه باید گفت نتیجه آن تمدن ، سعادت حقیقی و همه جانبه بشریت است واین معنی را ما میتوانیم درضمن ۵ ماده بیان کنیم ،

- ۱- گسترش وپیشرفت علم بآخرین حد نهائی .
- ۲- امنیت وآسایش عمومی .
- ۳- پیدایش رفاه همگانی از نظر اقتصادی .
- ۴- توسعه برنامه های صحیح عمرانی .
- ۵- تکامل انسان درجهات فضائل ومعارف اخلاقی .

توسعه علم در زمان امام عصر

آنچه را امروز بشر بصورت آرزو در سر میپروراند و آنرا بشکل رؤیائی برای خویش میداند ، در زمان امام عصر (ع) جامه عمل میپوشد مثلا امروز دانشمندان آرزوی روزگاری دارند که بطورکلی در جامعه بشر مشکل بیسوادی حل گردد و همه از فرهنگ ودانش بحد کافی بهره‌مند شوند ولی درعین حال تحقق این قضیه را بعید میدانند .

ولی باید دانست که خوشبختانه عصر دولت امام (ع) ، این مشکل بزرگ بخوبی گشوده میشود و سایه علم و معرفت بر سر همه گسترده خواهد شد ، بلکه در اثر پیشرفت علم حقایق کشف میگردد که بشر امروز بهیچ وجه تصور آنرا هم نمیکند .

باید دانست که بهره ور شدن از نعمت علم و معرفت ، در آن زمان تنها اختصاص بمردان ندارد بلکه در آن عصر پرتو علم و معارف ، افق فکر مرد و دوزن را روشن خواهد کرد ، زیرا پیغمبر اسلام در ترغیب بتحصیل دانش و آشناسدن بامبانی دین مردوزن را مساوی داشته است .

" طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة "

از این رو پیشوای پنجم امام باقر (ع) فرموده ،

" وتوئ تون الحکمة فی زمانه حتی ان المرء تقضى فی بیتها بکتاب الله و سنة نبيه "

یعنی در عصر فرخنده امام زمان (ع) چنان همگی از نعمت علم و حکمت برخوردار خواهند شد که زن در خانه خویش طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) ، قضاوت خواهد نمود !.

* * *

باز از جمله آرزوهائی که بشر در مغزش می پروراند ، موضوع روابط بشری است یعنی مدتهاست این مطلب فکر انسان را بخود مشغول ساخته که آیا میتوان راهی پیرا کرد که افراد بتوانند بنحو ساده ای در نقاط مختلف

بایکدیگر ارتباط پیدا کنند .

بعضی از احادیث و سخنان پیشوایان میگوید ، در عصر ظهور امام دوازدهم (ع) مسئله بعد مسافت عقده‌ای است گشوده شده و هر کس میتواند در مدت خیلی کوتاه بهر نقطه‌ای خواست تماس بگیرد .

مسافت بسیار طولانی و دور و دراز را در مدت بسیار کوتاهی طی میکند ، گرچه ما اکنون نمیتوانیم کیفیت و چگونگی آنرا دریابیم ! .

آیا مانند سلیمان پیغمبر ، ابر مرکب بشر میشود یا وسیله دیگری است ؟
کاملاً برای ما روشن نیست ، ولی در خصوص خود حضرت مهدی (ع) بعضی از احادیث میگوید ، هر چشمی در هر کجا که هست آن حضرت رامی بیند ! .
بعضی از احادیث دیگر میگوید ، هنگامی " قائم " قیام کند ، صدای او را خداوند بگوش شیعیان میرساند و نیز چشم آنان امام (ع) رامی بیند بنحوی که بین مردم و امام قاصدی وجود ندارد . .

با اینکه حضرت در جایگاه خویش است صدایش رامی شنوند و بصورت وی مینگرند ! . (۱)

حال آیا این گونه روابط نزدیک بچه وسیله انجام خواهد گرفت آیا با

(۱) ان قائمنا اذا قام مدالله لشيعة نافي اسماعهم وابصارهم حتى لا يكون بينهم وبين القائم بريد يكلمهم . . . فيسمعون ويظرون اليه وهو في مكانه .

استفاده از وسائل روز است باطریق دیگر ؟.

حدیثی از ششمین پیشوای شیعه ، جواب این سؤال را میدهد ؛ حضرت فرماید ، هنگامی که امام امور بدست صاحب الامر (ع) افتاد خداوند برای وی هر زمین پستی را بالا میآورد و هر مکان مرتفعی (که بصورت مانعی است) پائین می آورد بگونه ای که دنیا بمنزله کف دست او خواهد بود ؛ آیا اگر یکی از شما موئی در کف دستتان باشد او را می بینید ؟ (۱)

از این فرموده امام صادق چنین معلوم میشود که در آن زمان ایجاد روابط و مخابرات بوسیله تلفن بیسیم ... رادیو ... نیست ، آن زمان بدون هیچ وسیله ای تماس برقرار میگردد ، دیدن و شنیدن مانند دیدن تار موئی در کف دست است ، راستی مطلبی است شایان اهمیت !.

امروز آخرین پیشرفتی که بشر در ایجاد وسائط انتقال نموده ، نیست که هواپیمائی ساخته بنام " کنکورد " سرعت آن دوبرابر سرعت صوت است و مسافت بین پکی و پاریس را در ظرف ۶ ساعت می پیماید ولی همین وسیله در زمان دولت مهدی موعود (ع) یک وسیله ابتدائی و خیلی معمولی حساب میآید و این یک امر طبیعی است زیرا تمدنی که در آن عصر بوجود

(۱) ادا تها الامرالی صاحب هذا الامر رفع الله له كل منخص وخض

له كل مرتفع حتی تكون الدنيا بمنزلة راحة فایکم لوکان فی راحة شجرة

لم یبصرها ؟.

می‌آید خواه ناخواه مختصی است که در سایه آن تمدن و سائط نقلیه سر یعنی نیز پیدا شود .

تمدنی که صلح و امنیت جهانی بوجود آورد آن تمدنی است که در سایه دین واحد ، نظام و سیستم واحد ، رهبر و زمامدار واحد و دولت واحد پیدا گردد .

بطور مسلم یک همچو تمدنی بواسطه کهاز هواپیمای " کنکورد " بمراتب سرایعتر باشد ، نیاز مند است .

از این رو خداوند برای نمایند ه و خلیفه خودش حضرت مهدی (ع) سریعترین وسیله نقلی را کهاز نوع وسائل متداول امروز نباشد ، فراهم میسارد ، یعنی بشهادت بعضی از روایات صحیح ، در آنروز کار ، خداوند ، توائ طبیعت را در اختیار امام (ع) میگدارد ، چنانچه امام باقر (ع) فرموده .

"... وی برابر سوار میشود و بسوی آسمانهای هفتگانه بالا میرود (۱) و نیز در حدیثی رسیده که در شب معراج خداوند به پیغمبر اکرم (ص) در بار حضرت مهدی (ع) چنین فرمود .

"هر آینه نیروی باد را مسخروی میکنیم و ابرهای برگ را نیز در اجناس

(۱) ... انه سركب السحاب ... ويرقى في الاساب ، اسباب السموات السع ...

، رام مینمایم واورا بطرف آسمانها بالا میبرم " (۲)

راه بکرات آسمان

این گونه احادیث خواه ناخواه این سؤال را پیش میآورد ، سئوالی که همه آرزو دارند جواب گفته شود ،

آیا در آن عصر شکوهمند که همه این قوا و نیروها در اختیار امام (ع) است ، بشر میتواند به کرات دیگر آسمان ، راه یابد ؟ .

جواب باید گفت ، آری در احادیثی که از پیشوایان رسیده ، مفهوم میشود که خداوند در این فضای غیر متناهی ، کرات بی شماری آفریده که همه آنها دارای مخلوقات بیشماری هستند ! .

از این گونه احادیث استفاده میشود که در زمان ظهور حضرت مهدی (ع) برای بشرو سائل حرکت به کرات دیگر بخوبی و آسانی فراهم میگردد و ساکنان آن کرات نیز بزمین سفر میکنند .

بنابراین عصر امام زمان (ع) تنها عصر ملاقات و اتحاد ملتها با یکدیگر ، نیست ، بلکه زمان برخورد و اتحاد زمین با کرات دیگر است . البته راه یافتن بکرات دیگر از آرزوهای بزرگ بشر است و دوست دارد

(۲) ولا سخرن معدالریاح ولا زلزلن له السحاب الصواب ولا رقینه فی الاسباب .

روزی باین آرزو نائل گردد و مسلم در در زمان سلطنت " قائم " (ع) است که انسان در رسیدن باین آرزو توفیق یابد .

آرزوی دیگر بشر

آیا دیگر بشر آرزویی دارد؟ آری آرزوی دیگر بشر مسئله طول عمر است ، همواره انسانها از سرآمد عمر و پایان یافتن زندگی ، رنج میبرده است و بسیار دوست میدارد روزی این مشکل بزرگ برایش گشوده شود ، چه بسیار دانشمندان که در راه رسیدن این هدف ، کوششهای فراوانی میکنند ، شاید عمر انسان را لااقل بطور طبیعی به صد سال برسانند ! . ولی متأسفانه بسیار کمند افرادی که تا این سن در این زمان عمر کنند ولی هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) باین موفقیت خواهند رسید و عمر طولانی خواهند نمود .

از بعضی احادیث استفاده میشود که در آن عصر فرخنده ، یکسال معادل ده سال خواهد بود ولی اکنون کیفیت و چگونگی آن برای بشر روشن نیست ، بعضی احادیث دیگر گوید ، آنچنان شخص عمر میکند تا — دارای هزار اولاد باشد (۱) —

* * *

پیروزی دیگر

آیا آرزوی دیگر برای بشر مانده است ؟ آری پیروزی و غلبه بر امراض

عبر قابل علاج و دردهائی که علم پزشکی از مداوای آنها نارسا است ،
همانند کوری بیسی ، کری ... آیا در زمان دولت مهدی (ع) این مشکل
بیرکسوده میشود ؟

خوشبختانه باید گفت ، آری ! در حدیث رسیده ... خداوند به
پیغمبرش در شب معراج مرمود :

"من بوسیله او (مهدی ع) شبکور و نابینا را بهبودی میدهم و مریض را
شفا خواهم داد ! " (۲) .

در حدیث دیگر از امام چهارم رسیده " هنگامی " قائم " مافیم کند
خداوند از سیدان ماهر مرضی را بر میدارد و دلهاشان را همانند آهن
قوی و محکم قرار میدهد و بهر مردی نیروی چهل مرد خواهد داد ! (۳) .
اینست معنی تمدن واقعی که در زمان ظهور مصلح جهان انسانها بوجود
خواهد آمد ، تمدنی که در سایه آن ، مشکلی بنام چهل و بیسوادی وجود
ندارد ، ایجاد روابط و مخابرات بآن صورت که نامبرده شد بر گذار میگردد ،

۱) اویعمر الرجل فی ملکه حتی یوله لد الف ذکر ... بحار جلد ۵۲

۲) ان الله قال لسیه لیلة الاسراء ، انی ابرء به الاکمه والا عمی ...
واشفی بالمریض .

۳) اذا قام قائمنا ذهب اللد عن شقة ناکل عاهة و جعل قلوبهم کر بر الحدید
و جعل قوة الرجل منهم قوة اربعین رجلا .. بحار جلد ۵۲

همه از عمرهای پربرکت و طولانی برخوردار میگردند ، امراض غیر قابل
علاج بحوبی علاج می یابند ، راهی بسوی آسمانها و کرات بالا و ارتباط
با ساکنان آنها بروی سرگشوده میشود و اینست معنی سعادت و خوشبختی
که همه انتظار آنرا دارند .

صلح جهانی در دولت مهدی

اکنون باید دید امنیت عمومی و صلح جهانی که تمدن صحیح و انسانی

عهد دولت مهدی (ع) به وجود می‌آید چگونه است ؟ .

در آغاز باید دانست مقصود از کلمه " امنیت " چیست ؟ آیا امنیت

دولتی ، اجتماعی یا فردی اراده شده است ؟ .

البته هر سه قسم در سعادت و خوشبختی انسان ، در زندگی دخالت

دارد و اگر یکی از این اقسام نامبرده وجود نداشته باشد پایه‌ای از سعادت

انسانی ناقص است ، و بالاخره حیات و زندگی بشری در معرض خطر بدبختی

وسیه روزی قرار خواهد گرفت .

البته برپاشدن بنیاد صلح و مسالمت ، آرزوی دیرینه همه ملت‌ها است

که می‌خواهند در جهان تمدن انسانی بنیاد کنند و بطور مسلم هر ملتی که

از امنیت و استقرار سیاسی برخوردار نباشد بهیچوجه نمیتواند تمدنی بوجود

آورد .

در هر زمانی همه ملت‌ها بر سر مسئله صلح و سازش بحث و گفتگو بوده

ولی در این زمان خصوصیت بیشتری دارد ، زیرا در این روزگار مسابقه

تسلیماتی که بین دولتهای دنیا هست امنیت و آسایش بشری را بصورت
و حسنزائی تهدید میکند !.

از اینرو نیاز بشر بصلح و زندگی مسالمت آمیز از هر زمانی بیشتر است
و بمنظور برقراری همین صلح و آرامش بین افراد بشر ، بعد از جنگ جهانی
دوم ، سازمان بین الملل در جهان بوجود آمده است که شورای امنیت شعبه‌ای
از آن بشمار میرود و در ظرف مدتی طولانی جمعیتی از سراسر دنیا کوششهای
فراوانی بکار بردند تا بلکه امنیت و صلح جهانی را بر جهان بشریت حکم فرما سازند
و مشکل جنگهای خانمانسوز را از راه صحیح حل کنند .

ولی آیا اثری بخشید و جنگ در دنیا کاهش یافت و شعله سوزان و
خانمان برانداز آن خاموش شد ؟.

شاهد و گواه آن وجود جنگهای ، ویتنام ، خاور میانه ، ایرلند ،
جنگهای منطقه‌ای و . . . میباشد !.

بنابراین بطور کلی در بیشتر از کشورهای دنیا امن و امان و آرامش
سیاسی وجود ندارد .

امنیت و آرامش اجتماعی که دیگر حسابش در دنیا روشن است ، راستی
تاسف انگیز و حزن آور است !.

بلاهای عمومی

سراسر جهان بخصوص کشورهایی که بگمان خود مترقی ترین کشورهای

جهانند ، می بینیم که روز بروز بگونه رعب انگیزی براضطراب و دلهره اجتماعی آنان افزوده میشود ، جرائم ، جنایات ، سرقت ، آدمکشی ، آدم دزدی و . . . روز بروز رو بافزایش است !! .

از نظر امنیت و آسایش فردی نیز بهمین منوال زیرا تاءمین فردی ، ارتباط کامل به تاءمین اجتماعی دارد ،

، زیرا فرد ، جزئی از مجتمع است .

در محیطی که اضطرابها و دلهره های سیاسی و اجتماعی وجود دارد ، فرد خواه ناخواه نمیتواند آرامش درونی و خاطری آسوده داشته باشد . اضافه بر این جهت ، فرد در امروز از فشارهای داخلی که در اثر عوامل گوناگونی که مهمتر از همه آن عوامل ، خلاء مذهبی است ، سخت خسته شده و دیگر بجان آمده است ! .

یکی از روانکاوهای بزرگ و مشهور جهان در مقاله ای نوشته بود ، "در این عصر اضطراب روحی با آخرین حد خود رسیده است . . . یک روز دلهره و تزلزل روانی اختصاص به غیر کودکان داشت و دیگر اطفال از این بلاء بزرگ در امان بودند ولی متأسفانه امروز آتش این بلاء عمومی دامن کودکان را نیز گرفته است . .

ولی نبود ایمان و . . . و مفاسد تمدن مادی روز بطور حتم این اضطرابهای همگانی را بار می آورد که حتی خرد سالان که معمولا از عوامل تزلزل و اضطرابها تا حدی دور هستند ، باین بلاء بزرگ گرفتار شده اند .

نتیجه از بین رفتن آرامش روحی ، بالا رفتن سطح جرائم و جنایات

و حوادث تلخ و اسفناک مانند خود کشی ، امراض عصبی است که در بیشتر از اوقات سر از گریبان جنون و دیوانگی بیرون میکند !!.

* * *

در حدود بیست در صد از اهالی یکی از قاره‌های بزرگ دنیا که با اصطلاح پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا بحساب می‌آید ، تحت معالجات امراض عصبی هستند و از همه کشورها بیشتر به بیمارستهای عصبی و روانی هجوم می‌آورند ، با اینکه از همه ممالک غنی تر و از نظر مادی جلو تر و پیشرفته ترند . مهم اینست که ترس و دلهره ، اضطرابهای روحی و روانی ، در عالم ، روز بروز رو به تنزاید و افزایش است و امیدی نیست که در وضع فعلی این بلاهای خانمان سوز ، کاهش یابد ! .

آری اینست وضع امنیت و آرامش در جهان امروز .

حال باید دید در روزگار فرخنده و عصر درخشان امام زمان (ع) مصلح جهان انسانها ، بشریت چه حالتی خواهد داشت ؟ .

عوامل اضطراب

قبل از اینکه باین پرسش پاسخ گوئیم ، سؤال دیگری طرح میشود و آن اینکه چه عاملی سبب پیدایش اضطراب روحی و از دست رفتن آرامش روانی است در جواب گوئیم ، هر نوع اضطرابی که باشد خواه از ناحیه اوضاع سیاسی یا اجتماعی یا فردی باشد ، بوسیله دو عامل اساسی و اصلی پیدا میشود ..

عامل اول ، کشمکش " ایده اولوژی " و عقیدتی است .

عامل دوم ، کشمکش اقتصادی است .

سائر کشمکشها و نزاعهای طبقاتی ، استعماری ، اجتماعی ... همه

ناشی از این دو عامل است .

حال به بینیم این دو عامل اساسی که سرچشمه همه کشمکشها و نزاعها

است در زمان ظهور امام (ع) وجود دارد ؟.

از فراورده های تمدن قرن بیستم همین کشمکشها و درگیریهای

ایده اولوژی و فکری و نیز بحرانهای اقتصادی خواهد بود ، زیرا زیربنای تمدن —

کنونی برای این مسئله است که حیات و زندگی را بر اساس مادی تفسیر میکنند و

بطور کلی هیچ امیدی نیست که روزی این تضاد فکری و مشکلات اقتصادی روز

افزون ، پایان یابد ، مگر آنکه بناء این تمدن مادی در هم فرو ریزد و از

بین برود !.

اما در سایه تمدن صحیح و واقعی که در عصر ظهور امام (ع) پیدا

میشود بطور کلی ریشه تضاد فکری و عقیده های و نیز بحرانها اقتصادی ، قطع

میکردد .

زیرا آن تمدن درخشان بر اساس ایده واحد و دین واحد که همان

اسلام باشد ، بنیاد میگردد .

دیگر دین و مذهبی جز اسلام وجود نخواهد داشت تا منشاء بروز

بعضی اختلافات فکری و عقیده های گردد .

از نظر مشکلات اقتصادی نیز در آن زمان که سایه دولت عدالت گستر حضرت مهدی (ع) بر سر بشر سایه افکند ، همه در کمال رفاه و آسایش زیست میکنند بگونه‌ای که در سراسر زمین فقیر و تنگدستی ، یافت نمیشود و بطور کلی مشکلات اقتصادی در سراسر جهان حل میگردد .

اختلافات طبقاتی از زندگی بشر رخت بر می بندد و همه بطور مساوی زندگی خواهند داشت !.

آیا میتوان در آن شرائط عواملی برای ایجاد اضطراب ، دلهره و تشویش ... تصور نمود ؟.

پیشوایان چه میگویند

حال بنیم احادیث و سخنان پیشوایان اسلام در این خصوص چه میگویند ؟.

در قسمت حل مشکلات اقتصادی ، پیشوای پنجم فرماید :

" چنان بین مردم مساوات و برابری برقرار گردد که برای گرفتن زکاة یک نفر فقیر یافت نمیشود " (۱) . (۲)

(۱) یسوی بین الناس حتی لا تری محتاجا الی الزکاه ابحار جلد ۱۳ .

(۲) البته در آن هنگام که فقری برای دریافت زکاة یافت نشود ، مالیات

اسلامی بمصارف دیگر خواهد رسید . م

* * *

خصوص برطرف شدن تضاد فکری و ایده‌ولوژی و اختلافات عقیده‌ای

"ابن عباس" در تفسیر آیه "لیظهره علی الدین کله" گوید .

"هنگامی مضمون این آیه تحقق پیدا میکند که هر یهودی ، نصرانی

صاحب هر ملت و مذهبی ، روی بمذهب حق یعنی اسلام ، آورد "

آینده درخشان

در آرزوگار که بطور کلی ریشه نزاع اندیشه‌ای و فکری و اقتصادی . . .

قطع میشود ، حیات و زندگی شکل و قیافه‌ای دیگر بخود میگیرد و بهیچ وجه

با زندگی فعلی و گذشته بشر ، قابل مقایسه نیست ! .

در بعضی از سخنان معصومین (ع) و پیشوایان ، چگونگی امنیت و رفاه

آن عصر فرخنده به تعبیر جالبی بیان شده است ؛

امیرالمومنین (ع) در یکی از سخنانش فرماید .

"هنگامی قائم ما (ع) قیام کند . چنان آسمان میبارد و زمین میروید

که اگر زنی از عراق بقصد شام براه افتد و زنبیلی بر سر داشته باشد ،

برحای قدمش نباتات روئیده و زنبیلی که بر سر دارد ، تا برسد بمقصد پر از

میوه و سبزه شده است . (۱)

(۱) لوفام قائما لانزلت السماء مطرها . . و اخرجت الارض نباتها حتی یموت

در این حدیث نکات عمیق و ریشه داری بچشم میخورد ، اول آنکه معلوم میشود ، در آن زمان آنقدر زمین سر سبز و پر نعمت میشود که دیگر اثری از بلاء " احتکار " و آثار شوم آن در جامعه بشر ، بچشم نمیخورد .
عموم مردم باندازه‌ای که احتیاج دارند ، از نعمتهای فراوان الهی ، برخوردار میشوند .

در این شرائط بطور مسلم زمینه‌ای برای احتکار و انبار کردن مواد غذایی مردم ، باقی نمی ماند ، همه از مواهب طبیعی و ارزاق خداوند ، استفاده خواهند نمود .

نکته دوم

اختیار کردن کلمه " زن " از آن نظر است که زن همیشه ، بیشتر از مرد ، مورد خطرهای گوناگون ، واقع می‌شود ولی در آن زمان آنچنان سایه امنیت بر سر همه گسترده می‌شود که زنی تنها مسافت طولانی عراق و شام را بدون اضطراب و ترس طی میکند و کسی متعرض وی نمیگردد ! .

بقیه پاورقی از صفحه پیش (تمشی المراءء من العراق الى الشام لاتضع قدمها الا على النبات . . . و على راسها زنبيلها تمر به خاليا فلا تصل غايتها الا وقد امتلاء من الخضر والثمار .

بحار جلد ۱۳ چاپ قدیم و منتخب الاثر و کتابهای دیگر

علت اینکه شام و عراق ، بعنوان مثال آورده شده ، چون حدیث از امیرالمؤمنین است و در زمان خلافت حضرت ، بین شام و عراق ، آتش جنگ همیشه روشن بوده است و وضع بسیار آشفته‌ای داشته .

بنابراین جملات حضرت ، نشان دهنده عالیترین نمونه زندگی امن و راحتی است که برای بشریت ، در زمانه ظهور حضرت مهدی (ع) پیدا خواهد شد .

* * *

بدنبال پیدایش امنیت و آسایش زندگی ، حریت و آزادی واقعی نیز پیدا خواهد شد ، البته آزادی حقیقی و اصلی ، نه آزادی ظاهری و اسمی .

چنانچه حضرت باقر پیشوای پنجم (ع) از این حقیقت چنین تعبیر میکند .

"پیرزنی ناتوان از مشرق بقصد مغرب بار سفر می بندد و کسی او را از مقصد خویش باز نمی دارد !" (۱)

بین کشورهای پهناور الهی هیچگونه حد و مرزی وجود نخواهد داشت

(۱) حتی تخرج العجوز الضعیفه من المشرق ترید المغرب لانیهما ها احد ا .

بجار الانوار جلد ۱۳ قدیم و منتخب الاثر

وکسی مزاحم رفت و آمد بکشورها نمی شود و همه از یک آزادی همه جانبه - برخوردار خواهند شد ..

تفاوت از کجاست تا کجا

آیا راستی ، میتوان وضع دنیای روز را بازمان ظهور امام (ع) ، مقایسه نمود ؟ چه قدر تفاوت دارد دنیائی که هریکی از پیشرفته ترین کشورها در هرپانزده دقیقه ، یک دخترگرم میشود بطوری که دیگر اثری از آن نیست با آن زمان که یک زن تنها ، از مشرق تا مغرب باکمال اطمینان خاطر ، سفر میکند ؟ .

اکنون باید دانست آیا مسئله امنیت و آسایش تنها اختصاص بمحیط زندگی بشر دارد یا در دایره وسعت و دامنه هاری است ؟ .

باید دانست امنیتی که در سایه دولت امام (ع) به وجود می آید مخصوص محیط خاصی نیست بلکه در یک سطح وسیع و همه جانبه است . امنیت سیاسی ، اجتماعی و آسودگی از امراض روحی همانند کینه ، حسد ، حس دشمنی و نیز مصونیت از امراض و بلاهای جسمی ... محفوظ بودن از شر حیوانات مودی بلکه آسودگی حیوانات از شر یکدیگر می باشد .

امیر المؤمنین (ع) از این امنیت عمومی چنین تعبیر میکند .

" هنگامی قائم ما (ع) قیام کند ، از دلهای بندگان خدا ، بغض و عداوت یکدیگر رخت برمی بندد درندگان و بهائم باهم سازش دارند

چنانچه زنی از عراق بشام حرکت کند و بدون ترس و هیجان براه خویش ادامه میدهد " (۱)

خداوند در صحف ادریس که یکی از کتابهای آسمانی است - فرموده "در آن روز گار سایه امن و امان در زمین گسترده میشود ، چیزی بجای دیگر زبان نمی رساند و بطور کلی ترس وجود نخواهد داشت ، درندگان و حیوانات اهل همه در بین مردم رفت و آمد دارند و اذیتی نسبت به هم دیگر ندارند ، در آن عصر همه مردم از شر حیوانات درنده و حشرات موزی و سم آ نهادر امان هستند (۱)

امروز آخرین آرزوی بشر اینست که همه از یک همزیستی مسالمت آمیز برخوردار گردند .

اما زندگی مسالمت آمیز حیوانات دیگر ، در نظر کسی نیست و کسی

(۱) لوقام قائما اذهب الشحاء من قلوب العباد و اصطح السباع و البهائم حتى ان المراه تمسى من العراق الى الشام لا يهيجهما سبع ولا تخافه بحار جلد ۵۲ ص ۳۱۶

(۱) ... والقی فی ذلک الزمان الامانه علی الارض فلا یضر شیئی شیئا و لا یخاف شیئی من شیئی ثم تكون الهوام بین الناس و المواشی لا یؤذی . بعضها بعضا و انتزع حمته کل ذی حمته من الهوام و غیرها و اذهب سم کل ما یلدغ

تصور آنرا هم نمی‌کند .

ولی این حقیقت در عصر حضرت مهدی (ع) بطور حتم واقع میشود
و جهان حیوان نیز از نعمت صلح و آرامش برخوردار خواهند شد ! .
آیا این همان نیست که گوئیم ، در آنروز گار در طبیعت عالم ، صلح
و سازش پیدا میشود ؟

قرآن از آینده در خشان خبر میدهد

حال باید دید آیا در قرآن مجید به آن زندگی مسالمت آمیز عصر حضرت
مهدی (ع) اشاره شده است ؟ .
آری ، در گفتگوی جالت وارزنده‌ای که بین امام صادق (ع) و ابوحنیفه .
واقع شد ، این مطلب بچشم میخورد . امام ششم از ابواحنیفه پرسیدند ،
آیه ذیل مربوط بکدام قسمت از زمین است ؟ .
"وَجَلَعْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ذُكْوٰرُهَا فَيٰهَا السَّرِ
سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَاَيَا مَا اٰمَنِينَ " (۱)

(۱) و ما بین آنها و قریه‌هایی که در آنها برکت نهاده‌ایم ، دهکده ها پیوسته
کردیم و برای سیر در آن (منزلگاه ها) معین کردیم ؛ در آنجا
شبها و روز ها با ایمنی راه سپارید .

آنزمینی که در آن باایمنی شب ورز راه میپیمایند کجا است ؟ .

بعد از چند لحظه ابوحنیفه گفت ، گمان میکنم منظور سرزمین مابین مکه ومدینه باشد .

حضرت رو کردند باصحاب وفرمودند ، " آیا شما نمیدانید که چقدر مابین مکه ومدینه اتفاق میافتد که مال مردم رامیبرند یا خونهاییکه ریخته میشود ! پس چه امنیتی در آن سرزمین وجود دارد ؟ .

ابوحنیفه ساکت شد ولی بسیار متحیر است .

حضرت باز اضافه کردند وفرمودند ، " خبر بده از این آیه . " فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمناً " (۱)

کدام محل را خداوند اراده کرده است ؟ و کدام سرزمینی است که وقتی کسی داخل شود در امان خواهد بود ؟ .

ابوحنیفه گفت ، مسجد الحرام .

حضرت فرمود ، چه امن وامانی و حال آنکه عبدالله بن زبیر پناه بهمین خانه آورد ولی حجاج باو دست پیدا کرد و او را کشت ! .

باز مرتبه دوم ابوحنیفه ساکت ومتحیر شد .

چند لحظه گذشت ، ابوحنیفه از مجلس بیرون رفت ، یکی از اصحاب حضرت که در آن مجلس حاضر بود ، بنام (ابوبکر حضرمی) رو کرد به امام

و عرض کرد ، ایمنی که در این دو مقام است کجا است ؟ .

امام (ع) فرمود ، اما اینکه خداوند در آیه اول فرماید ، سیر کنید در آن قریه ها با کمال ایمنی ، یعنی با ، قائم ، (ع) ما اهل بیت ، اما آیه دوم ، (کسی که داخل مسجد الحرام شود در امان باشد " یعنی کسیکه با قائم (ع) بیعت کند و با وی داخل مسجد الحرام شود ، و دست بردست وی گذارد و جزء اصحاب آنحضرت شود ، ایمن خواهد بود . (۱)

* * *

آری آنچه را بشر در سالهای متمادی با انهمه زحمت و کوشش های فراوان میخواست انجام دهد و نتوانسته ، بدست با کفایت حضرت مهدی (ع) انجام می یابد .

آیا ما آن عصر فرخنده را درک میکنیم تا تمدن صحیح و واقعی و زندگی مسالمت آمیز همه حیوانات را با چشم خویش مشاهده نمائیم ؟ . امید است باین آرزو دست یابیم و آن فرج عمومی را درک نمائیم

حل مشکلات اقتصادی

آنچه که تا امروز بر اجتماعات بتری بطور دائم ، حکمفرما بوده ، اختلاف طبقاتی است .

یکدسته در سایه تمکن و ثروت ، زندگی مرفهی داشته اند ! و دسته دیگر فقر و تنگدستی گریبانگیر آنها بوده است ، بر همین حساب نیز دولتها به این دو طبقه تقسیم میشود ، دولتهای غنی وبی نیاز که نمیدانند چگونه و در چه راهی ثروت را صرف کنند و دولتهای نیازمند و فقیر که نمیدانند نیاز مندی های ضروری و اولیه ملت خویش را از کجا بدست آورند ! .

با اینهمه پیشرفتهای علمی و صنعتی که نصیب بشر شده ولی باز مشکل گرسنگی بطور پیگیر بشر را رنج میدهد و هر روز بجای اینکه راه حلی برای آن جلو بیاید ، بگونه جهانگدازتری این مشکل بزرگ خود نمائی میکند .

رفاه عمومی

امروز رفاه و آسایش از نظر اقتصادی تنها نصیب ملت غنی و ثروتمند دنیا است حتی در بین ایالات بزرگ و باصطلاح پیشرفته ، راستی بعضی

از افراد آنقدر غوطه ور در نعمت است که در اثر زیاده‌روی و افراط در خوردن غذا حالت " تخمه " بوی دست میدهد که برای برطرف شدن آن پناه به بعضی نوشابه ها میبرد و حال آنکه همسایگان و افراد نزدیک با آنها تنها بقرص نانی نیازمندند !.

این است وضع زندگی انسان در سایه تمدن قرن بیستم و بی‌وضع کشورهای با اصطلاح مرفعی و پیشرفته ولیکن تمدن صحیح و درختان که در سایه دولت حضرت مهدی (ع) بوجود می‌آید بطور کلی با تمدن کنونی متفاوت است .

نخستین امتیازی که آن تمدن واقعی دارد این است که ریشه اختلافات طبقاتی را از جامعه بشر قطع میکند و مردم از نظر ثروت و سطح زندگی همه مساوی و برابر خواهند بود .

دوم اینکه عموم مردم در رفاه و آسایش زندگی قرار خواهند گرفت بگونه‌ای که هر کس هر چه بخواهد بخوبی برایش فراهم میگردد ، هر نوع برنامه غذایی که بخواهد میتواند تهیه کند ! .

واکنون عصر حاضر

در عصر حاضر و شرائط کنونی ، امکان ندارد که اوضاع اقتصادی سرو سامانی پیدا کند و نظام طبقاتی از بین برود ، زیرا می بینیم حتی در مالک " سوسیالیستی " همچون شوروی ، با اینکه مدت پنجاه سال است که برنامه

کمونیستی آنجا اجراء میشود ، هنوز نظام طبقاتی بطورکلی از بین نرفته است .

نه کمونیزم نه سرمایه داری

این نکته رانیز باید خاطر نشان ساخت که وقتی گوئیم زمان ظهور مصلح جهان ، وضع اقتصادی سر و سامان پیدا میکند و همه مشکلات اقتصادی حل میگردد و مردم در رفاه و آسایش بی سابقه‌ای قرار می گیرند ، منظور این نیست که در آن عصر ، در دنیا ، نظام اشتراکی (سوسیالیسم) برقرار میگردد !.

اگر نظام اشتراکی میتواند بطور کلی ضامن سعادت انسان باشد باید در کشورهایی که مردم مرام اشتراکی دارند که در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی است - هیچگونه اثری از نظام طبقاتی نباشد .

نظامی که " امام " (ع) در سراسر جهان حکمفرما میسازد ، نظام اقتصادی اسلام است که بخوبی میتواند مشکلات را یکسره حل کند ، عوامل گوناگون

البته عوامل گوناگونی است که در زمان حضرت در ساختن آن تمدن صحیح دخالت دارد .

یکی از آنها دست غیبی و امداد از جهان ماوراء طبیعت است که

بطور شگفتی ، امام (ع) وپاران وی را ، کمک میکند واین خود یک عامل بسیار با اهمیتی است که باید اندازه تاثیر شگرف آن را در اجتماع انسانی در آن عصر در نظر گرفت .

اکنون بعضی از احادیث که وضع اقتصادی را در آن عصر طلائی و درخشان بیان میکند یا د آور شویم .

۱ پیامبر اسلام می فرموده . " در آن زمان مردم بنحوی سابقه ای از نعمت برخوردار میگردد زمین تمام ثمرات خود را اعطا میکند و چیزی را در دل خو دنگه نمیدارد ، مال و ثروت در آن روز روی هم انباشته میشود . شخصی ، خدمت حضرت مهدی (ع) میرسد وگوید بمن عطائی فرما ، آنحضرت در جوابش فرماید ، بگیر و قسمت زیادی از طلا باندازه ای که بتواند ببرد ، بوی میدهد ! . (۱)

این از جهت طلا و جواهرات ، اما از نظر رضایت بخش بودن وضع زراعت ، حدیث دیگر فرماید .

" آسمان از فرو فرستادن باران ، دریغ ندارد و زمین آنچه در دل

(۱) - وتَنْعَمُ فِيهِ اُمِّي نِعْمَةً لَمْ يَنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطْ ، تَوَعَّتِي الْاَرْضُ فِيهِ اَكْلَهَا وَلَا تَدْخُرُ مِنْهُ شَيْئًا وَالْمَالُ يَوْمُئِذٍ كَدُوسٌ ، يَا تَبَّ الرَّجُلُ فَيَقُولُ ، يَا مُهْدِيْ اعْطِنِيْ فَيَقُولُ لَهُ . خَذُوْهُ حَتَّى لَهْ مِنْ الذَّاهِبِ فِيْ ثَوْبِهِ مَا اسْتَطَاعَ اَنْ يَحْمِلَهُ ! .

دارد، بصورت نباتات میرویاند، و در اثر وفور نعمت، زندگان آرزو میکنند، ایکاش کسانی که قبل از مازندگی میکردند و از دنیا رفته اند، بودند و این وضع فراوانی نعمت را تماشامیکردند (۲)

اما از نظر مساوات اقتصادی و از بین رفتن نظام طبقاتی حدیث دیگری فرماید .

” در کتاب ادریس پیغمبر آمده، خداوند میفرماید . (در عصر طهور امام ع) چنان برکات، آسمانی و زمینی را نازل میکنم که زمین از جهت خوب بودن وضع نباتات، در خشنودگی خاصی پیدامیکند، تمام میوه ها و انواع گیاهان خوشبو بدست میآید و بین مردم الفت و محبت ایجاد میکنم چنانکه همه باهم مساوی گردند و ارزاق بین آنان بطور مساوات تقسیم شود بنحوی که فقیر، بی نیاز شود و دیگر کسی بر کسی برتری نباشد جوید و بزرگی نمیکند ” (۱)

(۲) عن رسول الله ص. لا تدع السماء شيئا من قطرها الا حبه مدرارا . . .
ولا تدع الارض من نباتها شيئا الا اخر حبه . . .

حتى يسمي الاحياء حضور الاموات . بحار جلد ۵۲ ص ۳۷۹

(۱) و انزل برکات من السماء والارض فتزهر الارض بحسب نباتها وتخرج كل ثمارها وانواع طبيعتها . . . والفي الرحمة بينهم فيتواسون ويقسمون بالسوية . . .
فيسعني الفقير ولا يعلو اعضاءهم على بعض ! .

آری این است نموداری از آن تمدن درخشان که در روزگار فرخنده دولت حضرت مهدی (ع) بوجود خواهد آمد و سالیان سال دوام خواهد داشت .

امید است که مانیز آن دولت حقه را درک نمائیم و در سایه آن تمدن عالی و انسانی ، روزگاری خوش داشته باشیم .

حال آیا چه روزی خواهد بود ؟ تنها خدای بزرگ از این امر اطلاع دارد ولی آنچه مسلم است و تردیدی ندارد اینست که روزی بطور حتم ، تحقق مییابد و بشر به سعادت و کاسیایی که از دیر زمانی مورد آرزویش بوده ، دست خواهد یافت .

چون حقیقتی است که آفریدگار این جهان اراده نموده و اراده الهی قطعا تحقق پذیر است .

بامید آن روزگار درخشان . . .

توسعه برنامه های عمرانی

مترقی ترین ملتها در عصر حاضر بیشتر از بیست و پنج در صد از امکانات و نیروهاییکه دست آفرینش برای او قرار داده استخدام نکرده است ملل متوسطه در صد و ملل دیگر یک در صد از امکانات موجود استفاده میکنند .

حاصل جمع تمام کوششهایی که بشر نموده ، همین تمدن کنونی است که در سایه آن زندگی میکند ، حال اگر همه ملت های روی زمین ، همه امکانات و نیروهایی که در اختیارش هست ، استخدام کند ، وضع تمدن چگونه خواهد بود ؟ .

بشردر امروز قسمت بسیار کمی از نیروهای طبیعت را در اختیار گرفته اگر روزی تمام قوای طبیعی در استخدامش باشد چه خواهد شد ؟ .

در آن هنگام است که بطور کلی صورت تمدن و مقیاسهای آن تغییر خواهد نمود و چنان خواهد شد که امروز برای ما بهیچ وجه قابل تصور نیست پس جا دارد که به تمدن کنونی ، بخدمت و این که تمدن قرن بیستم را

آخرین حد تکامل تمدن بشری مینامیم ، آنروز برای ماشرم آور باشد .
 آنروز دیگر این بناها و ساختمانها را آسمانخراش نمیگوئیم ، آنروز
 دیگر طول عمر بشر بصورت آرزوئی نیست که تنها در مخیله انسان ، دور
 بزند ، این آرزو جامه عمل میپوشد آنروز دیگر در شهرهای بزرگ زمینها
 بمقیاس متر ، بفروش نمیرسد ، صحبت از وجب است آنهم نه در قبال .
 ورقهای کاغذ بلکه در برابر یک وجب زمین ، وجبی طلا داده میشود ! .
 آنروز دیگر برنامههای عمرانی ، منحصربه جاهای آباد و ساختمان شده
 نیست بلکه سراسر زمین را عمران و آبادی خواهد گرفت .

آنروز دیگر مشکل گرسنگی و کمبود مواد غذائی بشریت را رنج نمیدهد
 و در فکر محدود کردن اولاد به سه عدد نیست سراسر زمین همچون بهشت
 برین خواهد شد ، همه شهرها و آبادی ها بهم اتصال پیدا میکنند و بجای
 دو یا سه اولاد ، هر فرد در طول زمان ، دارای هزار فرزند خواهد بود .
 سفر بکرات آسمان

وقتی پهنه زمین برای زندگی بشر تنگ آمد ، راه با آسمانها پیدا میکند
 و کرات دیگر در اختیار بشر است ! .

وسائل سفر و حرکت بسیار سهل و آسان و سریع خواهد بود ! .
 آری این چنین کتابهای آسمانی و احادیث پیامبر وائمه دین برای
 ما بیان میکنند و باید این چنین باشد .

در سایه نظامی که در آن امنیت ، صلح ، سلامت ، آزادی ، عدالت ، رفاه اقتصادی و ایمان بخدا ... حکمرما باشد ، بطور حتم ایجاب میکند که همچو تمدنی بوجود آید .

اکنون ببینیم احادیث در خصوص توسعه برنامه های اقتصادی - در عصر حضرت مهدی (ع) - چه میگویند ؟
امام صادق (ع) فرماید .

" هنگامی که قائم ماقیام کند ، زمین بنور پروردگار جهان ، روشن و درخشانده خواهد بود .

مردم از هر نر بی نیاز خواهند شد . شخص آنقدر در ملک خویش عمر میکند که هزار پسر از وی تولد یابد ! .

در پشت کوفه ، مسجدی بنا شود که هزار درب ، خواهد داشت ! .

خانه های کوفه ، بنهر کربلا و حیره متصل میگردد " (۱)

بادر نظر گرفتن اینکه مسافت کربلا و کوفه ، بیشتر از صد کیلومتر

است .

(۱) ان قائمنا اذا قام اشرفت الارض بنور ربها ... واستغنی الناس ...

ويعمر الرجل فی ملکه حتی یولد الف ذکر ...

و یسی فی ظهر الکوفه مسجد له الف باب !! .

و یصل بیوت الکوفه بنهر کربلا و الحیره بحار جلد ۵۲ ص ۳۳۰

درضمن گفتگوئی که بین امام ششم و یکی از اصحابش (مفضل بن عمر) واقع گردید ، از امام پرسیده شد . . آیا همه مؤمنین در کوفه خواهند بود ؟ . حضرت فرمود ، "آری بخدا سوگند مؤمنی نیست مگر آنکه در کوفه یا حوالی آن خواهد بود و باندازه جایگاه یک اسب قیمتش به دوهزار درهم خواهد رسید .

بیشتر از مردم اعلام میدارند که یک وجب از زمینهای " سبع " که منطقه‌ای است از مناطق همدان کوفه ، به وجبی از طلا خریداری نماید . سرا سر کوفه به پنجاه و چهارمیل خواهد رسید و قصرهای آن به شهر کربلا میرسد ! . . (۱)

(۱) ای الله لایبقی مؤمن الا وکان بها او حوالیها ویبلغن محالۃ فرس منها الفی درهم ولیؤذن اکثر الناس انه اشتری شیئا من ارض السبع بشیر من ذهب . جلد ۳۵ بحار

تکامل نهائی انسان

تا بشر بهد نهائی کمال نرسد ، بسعادت و خوشبختی حقیقی و واقعی نائل نمیگردد و چون زمان ظهور امام (ع) عصر سعادت و کامیابی همه جانبه انسانی است ، باید بشریت بآخرین درجه کمال ذاتی موفق گردد .

حال باید دید کمال ذاتی چیست ؟ .

عبارت است از تکامل عقلی و فکری ، تکامل روحی و روانی ، تکامل اخلاقی ، تکامل جسمی و بدنی .

در خصوص قسمت اول حدیثی هست .

" هنگامی " قائم " ماقیام کند دستی بر سر مردم میگذارد و عقل و خرد آنان را بکمال برساند (۱)

در خصوص کمال روحی و روانی سخنان و کلمات پیشوایان میگویند ،

(۱) اذا قام قائمنا ، وضع یدہ علی رؤس العباد قیجمع بہا عقولہم و تکمل

بہا احلامہم . منتخب الاثر ص ۴۸۳

بر سراسر دلهای موءننن همای آرامش وآسودگی خاطر سایه می افکند وهمه دارای دلی آرام ومطمئن میگردد !.

در قسمت سوم نیز احادیثی حاکی است که جرم وگناه ورزائل اخلاقی از همه بلاد ، ریشه کن میگردد .

در خصوص قسمت چهارم از روایات استفاده میشود که خداوند آنقدر عمرانسان را طولانی میکند که شخص در زمان حیات خویش دارای هزار فرزند میگردد !!.

آری این چنین بشر در آن روزگار درخشان بکمال عقلی ، روانی ، اخلاقی وجسمی خواهد رسید .

آیا بشر جز این آرزوئی دارد ؟.

* * *

آیا امام (ع) با چه نیروئی پیروز میگردد ؟

هرگاه سخن از مصلح جهان و پیشوای دوازدهم اسلام پیش میآید این سؤال فکر انسان را بخود مشغول میکند ، در دنیائی که دول بزرگ با سلاحهای اتمی ، استراتژیکی والکترونی ... مسلح است ، چگونه امام (ع) بوسیله شمشیر بر سراسر کره زمین تسلط پیدامیکند ؟.

جواب ، گوئیم ، امام (ع) تنها بوسیله نیروی شمشیر ، پیروز نميگردد بلکه بواسطه چهار نیروی مهم و طاقت فرسا ، بر جهان دست میابد .

۱ - نیروی خوف و ترس

۲ - قدرت ملائکه و فرشتگان آسمان

۳ - تمام نیروها و قوای طبیعت

۴ - نیروی شمشیر .

در حدیثی از امام باقر (ع) چنین رسیده ، (باندازه مسافتی که در یکماه طی شود از جلو و پشت سر امام (ع) ترس بر دلها چیره میشود)
(۱)

تردیدی نیست که ایجاد ترس و وحشت از نیرومند ترین اسلحه‌ای است که میتوان دشمن را بوسیله آن از پا در آورد .

از همین جهت بود که پیغمبر اسلام ص فرمود . " من بوسیله نیروی ترس پیروز شدم " (۲)

آری ایجاد یک ساعت ترس و رعب بر دلها بزرگترین سلاحی است که میتواند دشمن را از پا در آورد تا چه رسد بترسی که باندازه طی مسافت یکماه از جلو و یکماه از پشت سر بر دلها حکمفرما باشد .

اما فرشتگان و ملائکه ، موجوداتی هستند که بنظر نمیآیند و در کشتن و از بین بردن دشمن با امام شرکت دارند ! .

(۱) انه یسیر الرعب امامه شهرا و خلفه شهرا ... بجار جلد ۵۲

(۲) نصرت بالرعب ..

چنانچه با پیامبر اسلام ص در جنگ بدر شرکت جستند و قرآن نیز این حقیقت را یاد آور شده است .

تردید نیست که هر قدرت و نیروی مادی و ظاهری ، هر چند قوی باشد نمیتواند با فرشتگان که مخوفاتی از ما را طبعیت هستند ، رابری کند و هرگز امکان ندارد که قوای مادی و طبیعی بر آنها اثری بگذارد .

در حدیثی از امام پنجم (ع) رسیده که خداوند حضرت مهدی (ع) را بوسینه گرویان و ملائکه یاری میکند ، ملائکه (مسومین) مردفین ، منزلیین (که سه گروه از ملائکه میباشد) جبرئیل و میکائیل از طرف راست و اسرافیل در طرف چپ حضرت قرار دارند و باندازه طی مسافت یکماه راه رغب و ترس از جلوس و پشت سر حضرت بر دلها چیره میشود .

آیا سلاحيهای اتمی میتواند در جبرئیل و میکائیل ، کارگر باشد ؟
امانیروها و قوای طبعیت . آنها نیز قویترین سلاحي است که در استخدام امام (ع) خواهد بود و تمام سلاحيهایی که بشر دارد در برابر قوای طبعیت نابود خواهد شد و آنها عبارتند از :

بادهای تند و طوفانهای شدید و وحشت زار سائر نیروهانی که دست

(۱) یُضَرُّهُ اللّٰهُ بِالْمَلَائِكَةِ الْمَوْمِنِیْنَ وَالْمُرْدَفِیْنَ وَالْمُتَرَلِّیْنَ وَالْكَرْبِیِّیْنَ یَكُونُ

جبرائیل و میکائیل عن یمینہ و اسرافیل عن یسارہ و الرعب مسیرة شہرا مامہ

وخلعہ .

بحار جلد ۵۲ ص ۳۴۸

که دست آفرینش در دل طبیعت نهاده است .

حال باید دید هنگامی که امام (ع) نیروی قوی طوفان که قوه هارا از پا در میآورد ، در دست بگیرد ، سلاحهای اتمی و الکترونی چه میتوانند بکنند ؟ .

چنانچه بعضی از احادیث ، هلاکت کسانی که هنگام ظهور میخواهند با امام (ع) مخالفت کنند ، بوسیله نیروی باد و طوفان ، بیان میکند (۱) باز حدیثی فرماید ،

" حضرت مهدی (ع) بطوفانی ظلمانی و تیره امر میکند که آنان را همانند تنه های درخت خرما ، فرود افکند (۲)

آیادشمنان در برابر همچو طوفانی سهمگین و وحشتنا که نفوذش از بم اتمی بمراتب بیشتر است چه خواهند کرد ؟ .

آیا توپها ، بمها و موشکها ... میتوانند از هجوم آن طوفان شدید و ظلمانی و رعب آور ، جلوگیری نمایند ؟ .

در جنگ احزاب یعنی آنروزی که تمام گروه های شرک و کفر هماهنگ شده بودند و با جمعیت چندین هزار نفری بمدینه هجوم آوردند ، خداوند بوسیله یک طوفان شدید و سهمگین و نیز با ایجاد رعب و ترس بردلها ، پیامبر خود را

(۱) ... ثم يهلكهم الله بالريح .

(۲) فياء المهدی (ع) ريحا سوداء فتجعلهم كاعجاز نخل خاوية .

نصرت داد بدون اینکه جنگی در گیر شود .

آن سرگذشت شگفت را قرآن چنین بازگو میکند .

"... و آن کسان از اهل کتاب را که با احزاب همپشتی کرده بودند از

قنعه هاشان فرود آورد و هراس بدلهاشان افکند . . (۲)

امام (ع) بعد از آنکه همه این قوای طبیعی را در اختیار دارد و از آنها

علیه دشمن استفاده میکند ، آنگاه دست بقبضه شمشیر میزند .

چون از جمله علامات و نشانه‌های آنحضرت همین است که با شمشیر

ظاهر میگردد .

بنابراین آن مصلح بزرگ بشر ، مجهز به سه نیروی عظیم و پیراهنیت

است ، ملائکه و فرشتگان آسمان ، قوای طبیعی عالم ، شمشیر . این بود

جواب اول .

جواب دوم

گوئیم از کجا که این تسلیحات جنگی و بمبهای اتمی ، در آن عصر موجود

باشد و این دولتهای بزرگ جهان در همین شرائط فعلی پا بر جای باشند .

بعضی از احادیث حاکی است که دو ثلث جمعیت روی زمین ، قبل از

(۲) انزل الذین ظاهروهم من اهل الكتاب من صياصيههم وقذف فی قلوبهم

الرعب ... احزاب آیه ۲۶ ...

ظهور امام (ع) نابود میگردند!.

اما آیا بچه صورتی از بین میروند؟.

بمیدانیم .

آیا بواسطه امراض و دردهای غیر قابل علاج ، آیا آتش جنگ جهانی اسب شعله ور میشود و جمعیتهای را از بین میبرد ، آیا بلای قحطی عمومی و عالمگیر پیش میآید ، آیا عذاب بصورت زلزله یا طوفان یا نوع دیگر از عذاب که امروز برای ما قابل شناخت نیست ؟.

همه اینها بالاخره امکان دارد ، آنچه مهم است اینکه طبق خبری که در بعضی از کتابهای آسمانی و روایات پیشوایان رسیده دوسوم جمعیت بشر نابود میگردد!.

از جمله آن احادیث ، حدیث ذیل است ، در آن گفتگوی مفصل و پر دامنه‌ای که بین امام ششم (ع) و یکی از اصحاب آنحضرت ، بنام " مفضل بن عمر " در خصوص امام دوازدهم (ع) واقع شد .

از جمله سؤال میکند ، آیا سرزمین مردم فاسق و غیر مؤمن در عصر ظهور مهدی (ع) چه وضعی پیدا میکند ؟.

امام (ع) جواب میدهد .

" آنگونه سرزمینها مورد غضب و لعنت خداوند میباشد در اثر آن فتنه‌های فراوان ، روی بویرانی میگذارند و جمعیتهای زیادی از آنجا ها کوچ میکنند ، وای بر آن محیطها و بر آنان که آنجا زندگی میکنند ، وای ، وای ! ! .

بر آن پرچمهای زرد رنگ ، و پرچمهای مغرب زمین ، ... وای بر آن پرچمهایی که از دور و نزدیک ، بسوی آنها میآیند و با آنها ملحق میشوند! . آیا منظور از آن پرچمهای زرد ، اشاره به پرچمهای شوروی و چین کمونیست است ؟ آیا پرچمهای مغرب اشاره به دنیای غرب است ؟ آیا پرچمهایی که از دور و نزدیک رو بسوی آنها میآیند ، منظور دولتهای کوچکی است که تابع کشورهای بزرگ است ؟ .

بهتر این است که از جواب این گونه سئوالات خود داری شود ! .

حال ببینیم سرانجام این گونه سرزمینها کجا است ؟ .

امام صادق (ع) جواب میدهد .

" بخدا سوگند ! انواع و اقسام عذاب بر ساکنین این گونه سرزمینها نازل میشود همان گونه که جمعیتهای گذشته تاریخ در اثر تخلف و تمرد از فرمان الهی ، مورد عذاب و بلاها واقع میشدند ، اضافه بر آنها در آینده عذابهائی فرود خواهد آمد که هیچ گویی نشینیده و هیچ

(۱) ... یاسیدی کیف یکون دار الفاسقین فی ذالک الوقت ؟

فاجاب الا امام الصادق (ع) ؛ فی لعنة الله وسخطه ، تخربها الفتن و تتركها جماء ، فالويل لها ولمن بها ! . كل الويل من الرايات الصفر ورايات المغرب ... ومن الرايات التي تسير اليها من كل قريب وبعيد .

بحار جلد ۵۳ طبع جدید .

چشمی ندیده است!." (۱)

پس از آن امام ششم (ع) کسانی را که در آن گونه سر زمینها ساکن شوند
تهدید نموده و فرموده اند .

"وای بر کسانی که در آن دیا رمسکن گزینند زیرا مانند در آن محیطها
دلیل بدبختی و شقاوت است و آن کسی که خود را خارج کند مشمول رحمت الهی
قرار گرفته است" (۲)

بنابراین امام زمان (ع) تنها به نیروی شمشیر ، نصرت و یاری نمیشود
و از طرفی کفار و مردمان فاسق و متمرّد قدرتی که امروز دارند ، آنروز نخواهند
داشت ، بلکه فتنه ها و بلاهای داخلی و شعله های آتش جنگ از خارج و نیز
عذاب بزرگ الهی آنان را احاطه خواهد نمود . . *

بامید آنروزگار فرخنده و درخشان . .

مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید که زانفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که من زده ام فالی و فریاد رسی می آید
پایان قم: حبیب الله رهبر دوازدهم ذی قعدة ۹۴

(۱) واللّه ینزلنّ بها صنوف العذاب ما نزل لسائر الامم المتوّدة من اول الدهر
الی آخره و ینزلنّ بها من العذاب ما لایعین رأّت و لا اذن سمعت بمثله ! .
(۲) فالویل لمن اتخذ بها مسکنا فان المقیم بها یبقی لشأجه و الخارج منها -
برحمة الله . بحار ج ۵۳ طبع جدید ص ۱۵